

که در دستگاههای دولتی و در مشاغل مختلف خدمت کرده بودم و از فردیک ها شاه تباش داشتم دو عیب پوزنگ را در او سرانجام داشتم. یکی ضعف فوق العاده‌ای بود که در بعضی از تصمیم‌گیریهاش از خود فشن میداد. و دیگری پقول معروف دهان بین بود.

سوال : این اولی را که فرمودید که ضعف فشن میداد یعنی ایشان خوب تصمیمشان را می‌کرفتند ولی چه ضعفی بود توی این تصمیمشان ؟

آقای ذوالفتاری : تصمیم می‌کرفتند بعد از تصمیم خودشان اگر تصمیم خوب بود، اطرافیاشان اگر چیزی پنهان می‌کفتشند فوراً آن تصمیم را عوض می‌کردند. این بود و همیشه هم همینطور بود و آخرش را هم ملاحظه کردید...

سوال : پله، تعلل به اصطلاح ؟

آقای ذوالفتاری : و پقول معروف فوق العاده دهن بین و گفته‌های اطرافیان و پخصوص فردیکاوشان در او موثر بود و زود پاور می‌کردند. حال ها وضعی که من می‌داشتم چیزی که می‌توانستم به کار خود ادامه بدهم ؟ این بود که شد نخست وزیر رفتم و چدا" تناضا کردم پهلو طریقی که شده اعلیحضرت را راضی کند که مرا از کار شهرداری معاف کنند. فریب پکنهایم در شهرداری بودم ولی حقیقت را باید پسکویم که آن عشن و علاوه‌ای که پکارهایم در شهرداری داشتم دیگر نمی‌توانستم داشته باشم. شنیدم آقای پیرواسته هم که در آن موقع استادار فارس بود ها آقایان رشیدیان و دار و دسته‌اش هم دوست بود به آن جمیع پیوسته و پعرض اعلیحضرت رساده است که عین سرداشتهای را که ذوالفتاری به رای شهرداری تهران خریده ایشان ها نصف قیمت پرای شیراز خریداری کرده من آقای پیرواسته را خوب می‌شناختم و در مجلس شورای ایشان هم دو شماشده بودیم و پکنهایم هم با ایشان هم فرآکسیون بودیم. به آقای نخست وزیر مراجعه و از ایشان تناضا کردم ها ایشکه من نه سرداشتهای خریدم و نه آقای پیرواسته مشخصات سرداشتهای را که قرار بود به رای شهرداری تهران تهیه شود میداند چند نفر را به رای رسیدگی به گفته‌های ایشان تعیین کند ها آشکه آقای نخست وزیر از چریان کار املاع داشتند در اشر اصرار من آقای مهندس زاهدی رئیس داشتنکه فنی داشنگاه تهران را که پعدا" رئیس مجلس شورای ملی شدید انتخاب و دستور رسیدگی دادند. ایشان پس از چند روز رسیدگی گزارشی به آقای نخست وزیر دادند که اولاً" شهرداری سرداشتهای خریده ثانیاً" اگر هنرا پاشد مقایسه‌ای ها سرداشتهای که شیراز می‌خواهد پخرد پشود باید کفت که مقایسه آفتابه طلا با لوله هنری است.

سوال : یک دقیقه قریبان ایشجا ، پفرمائید.

آقای ذوالفتاری : پسها معلوم شد علاوه به ایشکه سرداشتهای پرای شیراز خریداری شده بود چندین میلیون تومان پول آنهم نوش چان شده بود و پروشه آنهم به دادگستری فرستاده شده بود دیگر من املایی از شیوه رسیدگی دادگستری که پسجا انجامید ندارم. بالاخره پس از چند بار پافشاری من ، آقای نخست وزیر تناضا مرا پعرض اعلیحضرت میرساند و با استغای من موافق می‌فرمایند. و آقای نخست وزیر هم

ضمن تقدیرنامه مفصلی از خدمات من در شهرداری با استعفای من موافقت کردند. من در صدد مسافرت به امریکا بودم. از طرف دولت امریکا دعوت شده بودم.

سوال : قریبان این مطالبه است که غیر از شهرداری است ؟

آقای ذوالفتاری : داریم میرویم به چیز، من استغناه کردم.

سوال : اگر اجراه پفرمائید من چند تا سوال راجع به چیز خارج از این دفتر از حضورتان پرسشم. "هموغا" چند وقت تقریباً شهردار پودید ؟

آقای ذوالفتاری : من قریبیاً یکسال و خورده‌ای.

سوال : یکسال و خورده‌ای این فسادی که می فرمائید که "هموغا" همه کس بهش اشاره می کند و الان "هموغا" با جزوئیانش به کمک سرکار وارد شدیم در شهرداری از کی "هموغا" وجود آمده بود؟

آقای ذوالفتاری : به پیشید قریبان این "اصلاً" معروف بود.

سوال : در زمان رضا شاه این دو تا معایب را داشت ؟

آقای ذوالفتاری : همیشه شهرداری داشته. و البته در زمان رضا شاه شهرداری آن اهمیت پنهانها را نداشت و عده زیادی نبودند. عده خیلی کم بود. عوارض و چیزی که بگرفته می شد خیلی کم بود. شهر تهران شهر کوچکی بود. مخارجی شهر تهران نداشت نه استالت نداشت نه پرق نداشت نه آپ داشت هیچ چیز نداشت شهرداری. چند تا سپور بود که هر روز می آمدند و خیابانها را آپ پاشی می کردند شهرداری کار دیگری انجام نمی داد. شهرداری پهنا، شهرداری "اصلاً" معروف بود. دو تا موسمه دو تا اداره‌ای شهرداری شهرداری شد. اما اینکه فساد در شهرداری پود "اصلاً" معروف بود. یکی هم شهرداری که از همه پنهانها بدتر بود. و "هموغا" عده‌ای که می رفتند شهرداری آنجا "اصلاً" نمیداشتم چطور بود چراست نمی کردند دست به ترکیب عده‌ای پردازند. بهخصوص آن آقای عقیلی که من به شما گفتم سالیان دراز از زمان قبل از اپتهاج آنجا شهردار بود و هیچکدام ...

سوال : قبل از غلامحسین اپتهاج ؟

آقای ذوالفتاری : غلامحسین اپتهاج و هیچکدام از شهردارها هم چهرهات دست زدن نداشتند. حالا این مرد کی بود؟ وقتی که پرونده او را من مطالعه کردم ایشان نه تحصیلاتی داشت نه چیزی و پنهانها "هموغا" صاحب شرکتی شده بود. چندین شرکت داشت. مثل اینکه این اواخر در انتقاد اینها شنیدم کشیدش. نمی داشم درست معلوم نیست ولی شنیدم. من تا آن زمان چاپل را نمی داششم کجاست. ایشان اوائل خدمتش

امربیر بوده در چاپلنق . شما امربیر میدانید چه بوده ؟

سوال : خیر.

آقای ذوالفتاری : کار پست و اینها را آشوفتها می کرده از دهی به ده دیگر کار پست را می کرد پهلو صورت

سوال : پله، پله، فراش پست آنجا.

آقای ذوالفتاری : ایشان مأبته خدمتش امربیر بوده در چاپلنق. خوب من وقتی که رفتم آنجا یکی از کارهایی که من در شهرداری کردم کلیه سرمپورها را پرسداشتمن. یکی از فاسدین همین سرمپورها بودند. خود رفتنکرها گناهی نداشتند. آخر یک عده‌ای سر پرای اینها درست کرده بودند. فرش کشید هر ۲۰، ۲۰ رفتنکر تحت نظر یک سر رفتنکر بود. اینها را من پکلی از کار بحرکتار کردم. حقوقشان را مرتب میدادم هر روز هم پرای اینکه شیطاشی نکشید می آمدند چلوی شهرداری توی آفتاب آنجا می شستند. تمام روماء پهرون را بدون استثناء من عوض کردم. اینها البته شهلا می رفتنکد پرعلیه من با مخالفین من ... اسامیشان را اینجا گفتم. نمی توانم شرح زیاد راجع به اینها بدم. حتی این آقای عقیلی ، روز اولی که من رفتم آنجا وقتی که ایشان را خواستم بهش گفتم که من خواهش می کنم شما با رفقای دیگرتران قاضی شوید و پرعلیه من اقداماتی ، چیزی نکشید پرای اینکه پرسوده‌های زیادی اینجا دارید اگر پخواهید پرعلیه من اقداماتی پکشید من این پرسوده‌ها را مجبور پرستم په چیز. ایشان به من قول داد. فقط تقاضا کرد به ایشان پنده یک مدتی مخصوصی بدم. آنهم به این امید بود که من زیاد دوام شخواهم آورد و با اقداماتی که پرعلیه من می شد دوام شخواهم آورد و او دوباره پرمی گردد سرجایش می شستند. من قبول کردم پشرطی که در آن تقاضای مخصوصی تقاضای پازشمتیکیش را هم پکشید. بالاخره هم قبول کرد. من با تقاضایش موافقت کردم و رفت. یکی از آنها پوک که "والعا" در شهرداری غوغایی کرد. یکی از آنها دیگر همین آقایی که اسمش را پردم، آقای اسلامی شیا بود. شمیداشم په صورت چطور شده بود که این مورد توجه آقای هویدا واقع شده بود. پعدش هم وکیل مجلس شد با شروت زیادی آمد آنجا. این رئیس اداره اسناف شهرداری بود همه می شناختند. همه این را پخوبی می شناختند. و از وضع اطلاع داشتند. یکی از آنها بود که من کثار گذاشتمن.

سوال : قریبان این باشگاه شهرداری که می فرمائید در خیابان پهلوی بود این چه بود آقا؟

آقای ذوالفتاری : این باشگاه شمیداشم شما این باشگاه شهرداری را دیده بودید یا نه ؟ یک فضای پهزرگی بود که چلویش یک ساختمانی بود که شهرداری قدیم اینجا را ساخته بود و بعضی وقتها مهمانیها یا چیزی که می شد در آن قسمت بود. ولی پیشش یک باغ خیلی مفصلی بود که شاید مثلثاً می خورد به دهستان الپرزا و آشورها.

سوال : آنجا بود؟

آقای ذوالفقاری : و من فکر می کشم که موقعی که آقای مهام اینجا را به این آقایان داده بود دلیلی نداشت و اینجا را بدون اینکه سندی از اینها پسگیرد بهراش شرکت گذاشته بود و طبیعتاً "پسکروئی مسکن بود اینها ادعا پسکشند که اینهم مال شرکت است. درصورتی که اینهاشی که شریک شده بودند، این آقایانشی که شریک شده بودند، پسکشاوی شبکاشته بودند. چون قرار بود که نصف سرمایه را آنها پسگذارند نصف سرمایه را شهرداری. شهرداری سرمایه خودش را گذاشته بود و آنها شبکاشته بودند. آنوقت قیمتها را هم به میل خودشان... من داشتم مبارزه می کردم با بala رفتن قیمتها. وقتی که میرفتم که به اینجا رسیدگی کشم می دیدم که مثلاً "ماهی سفید است من فلافلر قیمت گذاشتم اینها دو پهلوپر. حتی چندین مرتبه من ایستادم آنجا دادم حرراج کردند بعضی چیزها را. اینها اعتراض کردند گفتم مال شهرداری است دلم می خواهد به قیمت ارزان به مردم پدهم اینها چیزهاشی بود که واقعاً مردم می دیدند همه می دیدند.

سؤال : خود محل شهرداری کجا بود فریبان ؟

آقای ذوالفقاری : خود محل شهرداری آن موقعی که بشهده بود در میدان سپه .

سؤال : همان ساقع ؟

آقای ذوالفقاری : همان چیز ساقع بود. ولی با کمال تائیف پایید پگوییم که یک قسمی چلویش را خراب کرده بودند از شو ساخته بودند. ساختمان قدیمی بود و واقعاً حیت بود که آنجا را "اصلاً" از دست پنهانند. بارها به من می گفتند که پیا اینجا را پنهروش گفتم غیرممکن است که من این ساختمان را پنهروشم خودم در همان ساختمان زندگی می کرم. بعد از من آلتنه آنها را بردند و از بابت پنهانی که عرض کردم پهتان به پادک ملی داشتند فروختند و پیش هم پسلی از پیش بردند آنجا را. آنجا شده بود ایستگاه اتوبویل و اینها.

سؤال : میدانهای خوار و پار فریبان که به تا فرمودید اینها کجا بودند؟

آقای ذوالفقاری : اینها در چشوب شهر همش بودند.

سؤال : همش همان امین‌السلطان ساقع ؟

آقای ذوالفقاری : امین‌السلطان ساقع و پساط و اینها بودند و اینجا را عرض کردم همین ها بودند که اداره می کردند.

سؤال : آقا اشاره می فرمائید که هفتادی پیکار شرفیاب می شدید این را پعنوان شهردار یا پعنوان ...؟

آقای ذوالفقاری : پعنوان شهردار.

سوال : این یعنی سنتی بود ؟

آقای ذوالفتاری : پله سنت بود. حالا پنده نمیداشم قبول از من. ولی قرار ما با اعلیحضرت این بود که من هنتمایی یک مرتبه شرفیاب می شدم و گزارش کارهای خودم را پعرفرشان می رساندم و این را باید پهتان پیگوییم همانطور که عرض کردم واقعاً از من حمایت می کردند ولی من هیچ چیز را از ایشان مخفی نمی کردم. حتی راجع به خواهرش به ایشان گفتم. حالا ممکن است خوششان نیامده باشد ولی.

سوال : خیلی کار گستاخی بود آن زمان ؟

آقای ذوالفتاری : من متامسنه بیک ذره وضعی داشتم پهلوی ایشان، ایشان به من محبت فوق العاده داشت واقعاً. "بعداً" البته این محبت در اثر همین سعادتی که ایشان کردند خواهم گفت.

سوال : پسیار خوب . یک موضوع خیلی مهم چندین بار پهش اشاره کردید آقا این آن حالت خاصی است که دکتر اقبال نسبت به شما داشت و اجازه پنیرمایید و این چطور پس در کابینه شخصی شرکت پیکند درصورتی که اینقدر کارشکنی پراپیتان پیکند این خیلی جالب است .

آقای ذوالفتاری : پیشیید قریبان من وقتی که معاون نخست وزیر بودم کارهای نبودم یک معاون پودم من خدمتم را می کردم دخالت هم در کارهایی که آقای دکتر اقبال پخواهد پیکند نداشتم . اولاً آقای دکتر اقبال علاقه شدیدی به مهام داشت و این را همه می داشتند . و اصلاً "نمی خواست مهام را از آنجا بردارد . این را نفهمیدم و من هم نمیداشتم چطور شد که اعلیحضرت بدون ایشکه من اصلاً در زندگیم فکر نمی کردم که یک روزی شهردار پشوم ممکن بود یک روزی فکر کنم نخست وزیر پشوم اما فکر ایشکه من یک روز شهردار پشوم نداشتمن . همانطور که عرض کردم وقتی که اعلیحضرت امر کردند و شرفیاب شدم حضورشان عرض کردم قریبان من اصلاً از شهرداری چیزی نمیداشم . فرمودند که نه . گفتم قریبان میدانید که آنجا مرکز فناد است . گفتند پهمنیں دلیل ترا می گذارم آنجا که پروی مبارزه کشی . و پهن فرمودند تمام کارهایت را بیبا به من املاء پده و من خودم حمایت می کنم و واقعاً هم حمایت می کردند .

سوال : قریبان این چیزی را که می فرمائید...

آقای ذوالفتاری : یکی از چیزهایی که من باید اینجا اقرار پیش ایشکه علاوه پرایشکه اعلیحضرت از من حمایت می کردند در آن موقع تیمور پختیار رئیس ساراک بود و تیمور پختیار روابط شرکتی پیلت همان چربیات آذربایجان ها من داشت و آن واقعاً مانع این بود که یک اشخاصی پتوانند پشت سر من نمایی پیکند . ملاحظه می کنید . این خودش یک پوآژی بود پرای من آن موقع .

سوال : آقا تمام مدتی که در شهرداری بودید هیچ حسن شکرید که قابل از شما واقعاً یکی از این عدهای که پیشوان شهردار تهران آمده بودند کسی بود که واقعاً پرجسته تر از دیگران بود یا سعی کردید...

آقای ذوالفقاری : نه پسینید من به کسی پد نمی گوییم . البته یک عدد ای از شهدا را که آمده بودند در کار سیاست بودند و پیشتر کارهایشان سیاست بود . آدمهای ناپاکی نبودند . "مشلا" مرحوم فاعلی . مشیرالسلطنه فاعلی مرد پاک و درستی بود و شهدار شده بود . حتی خوب یاد است یک پدپختی را که پیچهٔ گرفتار کردند سرقضیه روغن آن آقای منتظر بود . منتظر را شنیدید یا نه پسیار شهدار خوبی بود و این روغنی را که چیز کرده بود پوش تهمت زده بودند .

سوال : چیکار کرده بودند آقای

آقای ذوالفقاری : گفته بودند که این متدار زیادی روغن حیوانی خربده و سوءاستفاده‌های زیادی کرده .

سوال : یعنی فروخته بعد به مردم ؟

آقای ذوالفقاری : آورده بودند پرای ایشانه قیمتها را پائین پیاووند و بساط ایشانه . اهدا . این روغنها یک مقدار زیادی مانده بود پعداً من به کارمندان شهداری فروختم . توی اشیار شهداری بود داشت خرابی میشند .

سوال : یک کسی هم که توی کاپینه خودتان که تشریف داشتید محسن نصر بود که آنهم . . .

آقای ذوالفقاری : محسن نصر مرد پاکی بود . محسن نصر البته یک اخلاقهای پخصوصی داشت ولی مرد پسیار پاکی بود . حتی موقعی که من استعفا کردم اعلیحضرت از من سوال کردند کی را شما پیشنهاد می کنید ؟ این چیز را فرمودند به من . من پعرفشان رسانید که قریبان هرگزی را که اعلیحضرت پیش مرحمت پیشید و حمایت ازش پیشید خواهد توانست کار پیشند . فرمودند که اسم فرود و نصر در میان است . گفتم به اعلیحضرت هرگدام از اینها را که میل داشته پاشند خوب است . نصر مرد پاک و درستی است . بعدش هم معلوم شد که فرود دلیش هم این بود که با همین آقایان و با والاحضرت اشرف شزادی‌کی زیاد داشت و بعد از من لازم بود که پیاید آنجا که کارهای مرا خشنی پیشند . و متأسفانه هم روایظم ها ایشان خیلی سخت تیره شد و پنهانها کار په چند چلسه در نخست وزیری کشید که یک چیز زیانی باهم پیدا کردیم .

سوال : پله ، پله . پسیار خوب خیلی مشوشم .

آقای ذوالفقاری : اوائل فروردین سال ۱۳۴۰ بود تقریباً . من در صدد مسافرت به امریکا بودم . از طرف دولت امریکا دعوت شده بودم و این سویین پاری بود که دعوت از من شده بود ولی پیغام گرفتاری هرپار مذخرت خواسته بودم . این پار دعوت را پذیرفتم در این موقع انتخابات مجلس شورای ملی انجام گرفته بود . آقای شریف امامی مجدد "مامور تشکیل دولت شده بود . دو روز قبل از حرکت من به امریکا ایشان پرسیمه تلفن از من خواستند پرای ملاقات ایشان به نخست وزیری پرورم . به من گفتند که شنیدم می خواهی به امریکا برسیم و از من خواستند که این مسافرت را به تأمینی پیشدازم . عملت را سوال کردم

گفتند من شما را به سمت وزیر کشور در کابینه جدید انتخاب کردم و هنوز هم با هیچیکی از وزرائی که در کابینه بعد خواهند بود مذاکره‌ای نکرده‌ام و از من خواستند که از این مسافرت فعلاً صرف‌نظر کشم. چند روز بعد که هیئت دولت حضور اعلیحضرت معرفی شد نامی از من نبود من هم پلاقاله بدون ایشکه به آقای نخست وزیر ارتباطی پیگیرم و در این مورد از ایشان سوالی پرسش پطراف امریکا حرکت کردم. ولی پس از معلوم شدن که والاحضرت اشرف از انتخاب من در کابینه اطلاع پیدا کردند و توسط آقای آرامه شوهر همشیره آقای شریف امامی ایشان را تهدید کردند که اگر ذوالفناری در کابینه باشد با آن دولت مخالفت خواهند کرد و معلوم شد که پیشنهاد ورود من به کابینه خودسرانه و بدون اجازه قبولی بوده است. در واشنگتن برای تنظیم پرشامه مسافرتم چند روزی اقامت داشتم.

سوال : یک سوال دارم تریان اینجا چطور شد آقا که به یک سمت به این مهم انتخاب شده بودند در کابینه باوجود این سفر امریکا رفتید.

آقای ذوالفناری : هنوز که مرا انتخاب نکردند عرض کردم بهتان مرا معرفی نکردند.

سوال : معرفی نکردند ولی فقط ... پله پله فهمیم یعنی وقت داشتید که ...

آقای ذوالفناری : مرا معرفی نکردند. دیدم یک همچین چیزی است بدون ایشکه من تمام دیگری با آقای نخست وزیر پیگیرم، چون شب واقعاً مرا گرفت پرسید به من تبریک کنم و بساط ... و تقدی کابینه معرفی شد حضور اعلیحضرت و کابینه معرفی شد به مجلس اصله "اسمی از من نبود. به اینجهت منم بدون ایشکه چیز کنم مسافرتم را که عقب نمی انداختم و پلاقاله دست خاصم را گرفتم رفته بود. در واشنگتن برای تنظیم پرشامه مسافرتم چند روزی اقامت داشتم. در یکی از این روزها تهار را مهمن آقای ساج محمد شماری پاشی پیمانستان شماری در شیراز و وزیر سابق اتصاد در کابینه آقای علاء بودم. چند شنبه از دوستان از چمله آقای اردشیر زاهدی سفیر مشاهدی در واشنگتن هم در آنجا بودند.

سوال : سفیر نبودند آنجا.

آقای ذوالفناری : سفیر بودند.

سوال : آن موقع . عجب ؟

آقای ذوالفناری : آن موقع سفیر بودند. دفعه اولش بودند. خانم و والاحضرت شهناز بودند. آقای اردشیر زاهدی تلگرافی را به من دادند که از تهران با امضاء آقای مهندس چنروdi بود که نوشته بودند که دولت مایل است شما "جدداً" شهردار پشوید. خواهشمند است قبولی خود را فوراً اطلاع پدمید.

سوال : آقای چنروdi آن زمان چه کار می کردند؟

آقای ڈوالفتاری : من شمیداً قم. مثل ایشکه با آقای شریف امامی پستگی داشت . پاسخ من منفی بود و همانجا توسط سفارت پاسخ دادم و از این پیشنهاد مذکور خواستم. دولستان اصرار داشتند که فعلاً "پاسخ را موکول به مراجعتم به ایران پنگم ولی من قبول نکردم . در پیش راه توسط رادیو و تلویزیون اطلاع پیدا کردم که آقای شریف امامی متعفی و آقای دکتر امینی مأمور تشکیل کابینه شده است درست از دیگر پیش ۱۲۴۰ بود. از این انتخاب تعجب کردم چون می داشتم که اعلیحضرت با شخص وزیری دکتر امینی مخالف داشتند و حتی در یکی از چلمن هیئت دولت در زمان دکتر اقبال موقعی که دستور احصار دکتر امینی را از پست سفارت در واشنگتن می دادند گفتند که آرزوی شخص وزیری را دکتر امینی باید به گور بپرورد. من در این مورد در خاطراتم در کابینه آقای دکتر اقبال پیشتر توضیح خواهم داد. به مسافرت خودم ادامه دادم

سوال : حالا یک ذره پنجمائید که این چیزی را آخر یک ذره اش اینجا باشد.

آقای ڈوالفتاری : اجازه پنجمائید این را تمام کشم. و البته هر روز از چربیاتی که در ایران می گذشت بوسیله رادیو و تلویزیون آگاه می شدم. معلوم شد که در همانروزهای اول تشکیل هیئت دولت آقای شریف امامی معلمین مدارس اعتصاب و در ضمن تظاهراتی که در چلوی مجلس شورای ملی کرده بودند هما مادرین انتظامی پرخورد و در آثر تیراندازی عده ای زخمی و به آقای خاشعلی یکی از معلمین مورد اصابت تیر قرار گرفته و قوت می کشد و این امر اوضاع را به روشی تر و دولت شریف امامی را هجوم به استغفار می کند. آقای دکتر امینی از طرف اعلیحضرت مأمور تشکیل کابینه می شود و طبق تقاضای دولت شاه فرمان انجام مجلسین را صادر می کشد. پس از این پذیرش از امیریکا تمام شده بود و پس از مراجعت به ایران به واشنگتن پرسکشتم در فرودگاه آقای پولینیگ که سابقاً رئیس اداره سیاسی سفارت امریکا در ایران بود به استقبال من آمد. ایشان را در آنجا ملاقات کردم و از این ملاقات تعجب کردم. این را باید بگویم که من با هیچ فرد خارجی اعم از امریکائی یا غیر آن دوستی یا روابط خصوصی نداشتم بلکه پعلم ارتباط اداری چون هم معاون سیاسی و پارلمانی شخص وزیر بودم و هم سرپرست تبلیغات که راجع به این موضوع هم در خاطراتم مفصل صحبت خواهم کرد . آقای پولینیگ به فرودگاه آمد بود به من اطلاع پیده که فردا پا وزیر خارجه ملاقات دارم و این ملاقات اصل از اداره ایشان را به روزارت خارجه به دفتر معاون معاشرت من هم نبود. ایشان فردا صبح با اتوسیل شخصی خودشان مرا به روزارت خارجه به دفتر معاون وزیر خارجه در قسمت خاور میانه، که اداره امور ایران هم که آقای پولینیگ رئیس آن بود زیر نظر ایشان اداره می شد، بردا متابعه کام این آقا را فراموش کردم . به من گفتند که قرار بود آقای وزیر امور خارجه شخصاً با شما ملاقات کند و پیامی پس از اعلیحضرت پفرستند ولی پعلم که این امر را به من بحوال کردند. گفتم با بودن سفیر ایران در واشنگتن چرا پس از فرستادن پیام مرآ انتخاب کردند؟ و عادوه پس این سفیر خودتان در تهران هم می تواست حامل این پیام باشد. گفت سفیر ما هم عین این پیام را به عرض شاه خواهد رسانید. پیام از آیینه‌تر از بود ۱ - میان ایرانیان حتی بعضی از خارجیانی که با ایران معاملاتی انجام میدهند شهرت دارد که شخص شاه و شوهریکاوش در کلیه بند و پستهای پنهانی و قادرست شرکت دارد. از این حرف "واقعاً" فاراحت شدم.

سوال : قریبان پیکار دیگر پنجمائید چه سالی است فقط سال را پنجمائید چیز دیگر.

آقای ذوالفتخاری : زمان کنندی بود.

سوال : ۱۲۴۰ هستیم ، ۱۹۶۱.

آقای ذوالفتخاری : از این حرف واقعاً ناراحت شدم و با تندی گفتم این مذخرفات را عده قلیلی از مخالفین و دشمنان شاه راییم می کنند و من از شما تعجبم می کنم که گوش به این ارجایی می دهید. این توهین شه تنها به شاه پلکه به ملت ایران است و من هم از پردن این قبیل پیام ها بعذورم .

سوال : فرمودید.

آقای ذوالفتخاری : گفتم موءاستفاده در تمام کشورهای دنیا وجود دارد. و حتی در کشور خودتان امریکا هم موجود است. در ای صورت شما هم باید آنرا به رئیس جمهور خودتان شصیت بدهید. وقتی ناراحتی مرا دید گفت آین قسم را از پیامی که قرار است توسط شما به فرمایش حذف می کنیم ولی آنرا توسعه نهییر خودمان به اطلاع شاه خواهیم رسانید. موضوع دوم مربوط به کمک امریکا به ارتش بود. که گفتند آخرین کمک ما ۱۵ میلیون دلار است که فرماده خواهد شد و من بعد دولت ایران باید این پولها را از منابع درآمد خود تهییه کند . موضوع سوم مربوط به بعضی از افراد چهه ملی بود که چرا شاید وجود آنها در مشاغل دولتی و مملکتی استفاده شی کنند؟ اینها کموفیت نیستند و حتی بعضی از آنها میان مردم ایران محبوپیت دارند. نام آقای الهیار صالح را پرداز که چرا اعلیحضرت از وجود ایشان استفاده شی کند. گفتم اتفاقاً نام کسی را پردازید که شخص منهم به او ارادت دارم و در مجلس شورای ملی هم همکار بودیم و مردم خوشام و وطن پرست است و همانطور که گفتید میان هموطنان من هم از محبوپیت فوق العاده ای پرخوردار است و من اطلاع دارم که چند پار اعلیحضرت خواسته اند از وجود ایشان در مشاغل مختلف استفاده کنند و حتی چند پار به ایشان پیشنهاد سفارت ایران در امریکا کردند ولی خودشان کلیه آنها را رد کردند. به تهران پرگشتم .

سوال : اجراه پرمانیمید قریبان من واقعاً چون یک موضوع مهمی است اینجا در واشنگتن قریبان در وزارت خارجه امریکا در واشنگتن...

آقای ذوالفتخاری : این پیام را پستویط پشته پرای شاه....

سوال : پرای شخص اعلیحضرت ؟ عجب .

آقای ذوالفتخاری : حالا پشته هم تمام اینها را البته بدون اولی...

سوال : و دوره کنندی است دیگر ؟ پرمانیمید.

آقای ذوالفتخاری : دوره کنندی است . به تهران پرگشتم. در فرودگاه پرادرم گفت که پشته روز است که

آقای دکتر امینی تلفن می کشد و تاریخ مراجعت ترا سوال می کند. فردای مراجعت ایشان از من خواستند که پدفتشان در شخصت وزیری پرورم. او وضع پد شهرداری شکایت داشتند. من گمان کردم مرا پرای شهرداری می خواستند. ولی گفتند شما را پرای وزارت کشور در نظر گرفته‌ام با ایشکه تیمسار سپهبد عزیزی وزیر کشور بود گفتند پرای ایشان پست دیگری در نظر گرفته‌ایم. سوال کردم که "نهلا" این موضوع را به عرض اعلیحضرت رسائده‌اید؟ گفتند که من کلیه وزاریم را به میل خودم انتخاب کردم و از من خواستند فردا صبح به شخصت وزیری پرورم و همراه ایشان پرای معرفی شرفیاب بشوم. من تلقاً کردم که این امر را به پس فردا مکول کنم و پوسیله آقای علاء وزیر در پار تقاضای شرفیابی کردم. پس از رسائده پیغام وزارت امور خارجه امریکا البته با حذف اولی در مورد سو استفاده فرمودند این پیام توسط سفیر خودشان هم به من رسیده و در مورد چیزه ملی گفتند اینها چند روز پیش متینگی در میدان جلالیه پرپا کرده بودند که پیش از پنجاه هزار شفر در آن شرکت کرده بودند. خود مامورین امریکا دیدند که چند عدد قلیلی از آنها که طرفدار چیزه ملی در میان مردم پایگاهی ندارد. موضوع پیشنهاد آقای شخصت وزیر را امریکائیها هم ثابت شد که چیزه ملی در میان مردم پایگاهی ندارد. موضوع پیشنهاد آقای دکتر امینی پعرض رسائده. البته بدون ذکر پست وزارت کشور. گفتند هنوز شخصت وزیر با من در این مورد صحبتی شکرده درصورتی که به شما پیشنهاد شد حتماً تهول کنید. فردای آذروز به اتفاق آقای دکتر امینی شخصت وزیر پرای معرفی به کاخ بعد آباد رفت. آقای دکتر امینی شرفیاب شد و پس از چند دقیقه من خواستند و با کمال تعجب دیدم که پعنوان وزیر مشاور معرفی شدم. در موقع مراجعت از ایشان سوال کردم علت تغییر عنیده چه بود؟ چو ادعا دادند که خودم هم نفهمیدم. اعلیحضرت فرمود حلا شد، وزارت کشور را به بعد مکول کنید و مثمن صلاح ندیدم که در این امر پافشاری کشم. البته بعدی که پرای من بعد از کاپیته دکتر امینی ۲۰ سال خانه فشیانی در پی داشت. در این مدت من ملاقاتی ها اعلیحضرت شدایشتم تا روزهای انقلاب که محمود، پرادرم، و مرا احضار کردند و مورد مرحمت و محبت ایشان ترا ر گرفتیم. و در ضمن مذاکراتی که انجام شد مرا مامور کردند که پرورم پوضع اطاق اصناف رسیدگی کنم و گزارشی پرای ایشان تهیه کنم و پعرض پرسانم. پرای من این ماموریت کار مشکلی بود و در آن روزهای سخت که همه فراری یا محبوب پرورده شده داشتند به چه شخصی پایید مراجعت کنم. عده‌ای از اصناف که من پا آنها آشناشی داشتم حاضر نبودند پا من همکاری کشند. رومسا، این اطاق هم همه فراری بودند. فقط آقای پارسا معاون اطاق پاچی مانده بود. از ایشان گزارشی در این مورد خواستم. معلوم شد دهها میلیون تومان بنام های مختلف از پوچه دولت و پاکتها پعنوان خرید مور و پرتفعال و بیوه از کشورهای خارج گرفته و همه آنها نوش چان شده. از پوچه شهرداری سوال کردم، از پوچه اطاق اصناف سوال کردم. معلوم شد که قسمتی از آن از محل چراشم تامین می شود. رومسا و عده‌ای از کارمندان آن از مامورین سواک پرورم. علاوه پر چربیمه، شلاق و زیدان هم در کار بود. من چه گزارشی می توافستم تهیه کنم؟ دو روز بعد پوسیله تلفن از آقای دکتر اردلان که در آن موقع نازه وزیر در پار شده پرورد تقاضای شرفیابی کردم.

سوال : آقای علیتلی خان آن زمان وزیر در پار شده بودند؟

آقای ذوالفناری : پله دیگر این آخر سر انقلاب ...

سوال : آخر انقلاب آن زمان که وزیر دیگری بود.

آقای ذوالفقاری : آن زمان شما توجه نکردید.

سوال : شه، این را درست چیز از روی یادداشت پفرمائید اگر آنجا گفتید که اصل کاری ...

آقای ذوالفقاری : تقاضای شرفیابی کردم . این اوآخر موقع انقلاب است . گفتم که من ۲۰ سال بیکار شدم تا این آخر سر ...

سوال : پفرمائید.

آقای ذوالفقاری : دو روز بعد پوسیله آقای دکتر اردلان که تازه وزیر دربار شده بود تقاضای شرفیابی کردم و پس از شرفیابی چریان را شقاما" پعرض رساندم . فرمودند چطور این موضوعات را به من گزارش نمی دهند ؟ عرض کردم چند روز قبل که شرفیاب بودم راجیع به آتش سوزی بعضی از مغازه‌ها مطلبی را پعرض رساندم و حس کردم که اعلیحضرت از این امر خوششان نیامد، از این عرض من خوششان نیامد. ولی امروز ملاحظه می فرمائید که اغلب چریاناتی را که در مملکت می شد په عرض اعلیحضرت نمی رسانند. فرمودند حالا شبیت به اتفاق اصناف چه تصمیمی پایید گرفته شود ؟ عرض کردم که همین امرزو هم پفرمائید اتفاق اصناف را متحل کند و اتحاد آنرا به اطلاع مردم برسانند. پلاقاله از دفتر خودشان پوسیله تلفن به آقای تیمسار ازهاری نخست وزیر تلفن و دستور اتحاد اتفاق اصناف را دادند. این آخرین من ملاقات من با شاه بود.

سوال : با اعلیحضرت ؟ الان خواهشمندم چند تاسوال دارم چون الان صحبت فرمودید از دوره دکتر امینی می خواستم که

آقای ذوالفقاری : حالا دوره دکتر امینی را پعدا" خواهم گفت .

سوال : پعدا" خواهد گفت پسیار خوب ولی این سوال را من الان می کنم چون یادداشت کردم . آقای حسن ارسنجانی چه چور آدمی بود؟ صادق بود یا اینکه بعضی ها گفته‌اند خیانت کار بوده ؟

آقای ذوالفقاری : ثمیداشم قبل از عرضتان رساندم یا ش .

سوال : فرمایشات قبلی تان خاطرم نیست .

آقای ذوالفقاری : آقای ارسنجانی موقعی که پنهان در مجلس پاشذدهم وکیل مجلس بودم وکیل مجلس شد و اعتبارنامه ایشان پدست من چیز شد. آقای ارسنجانی یک آدم ناراحتی بود. آقای ارسنجانی ، ملاحظه کردید که الان اینجا گفتم، خودش را می خواست آدم پاک و درستی شان پدهد. ولی در همه چا شروع می کرد به انگولک کردن و واغعا" آدم ناراحتی پود. آن زمانهای اول که ها پیشه وری اینها هم دوستی و چیز داشت . حتی دفترشان با محمدیگر

یکی بود. حالا رفاقتای ایشان پخواهند پیگویند که نه خیر دفترشان نزدیک همیگر بود. آقای ارسنجاشی پارها کارهائی که کرده بودند در همان کاپیته آقای چیز که من پعداً خواهم گفت. با وجود ایشکه آقای دکتر امینی ایشان را وزیر کرده بود با آقای علم مشغول توطئه پرعلیه آقای دکتر امینی بودند و این را من خبر داشتم. چند پار په آقای دکتر امینی من این تذکر را دادم ایشان شمی خواست پاور پکند که کسی را که ایشان وزیر کرده پتواند توطئه پرعلیه ایشان پکند. بعد معلوم شد که واقعاً این کار را می کرد. آدم شاراحتی بود از قرار معلوم.

سوال : ولی این اصلاحات ارضی را که ...

آقای ذوالفتخاری : حالا راجع به اصلاحات ارضی من مفصل عرض دارم چون در آن موقمهیبیوئی که پنهان بودم اصلاً یکی از پدپختی های این مملکت با وجودی که من طرفدار این فکر بودم که خودم مالک بودم و طرفدار این فکر بودم اینها را پعداً مفصل خواهم گفت در کاپیته آقای دکتر امینی ...

سوال : بسیار خوب . یک مطلب دیگر قربان در دوره ای که شهردار تهران بودید این بود که می خواستم بپیشم که آن زمان آن هنرها را کشور، آن اداره پستان شناسی اینها ، فکری بود که بعضی از خانه های تهران قدیم را حفظ کنند بعضی از اینها ...

آقای ذوالفتخاری : پاشی این کار هم اتفاقاً مرحوم فروغی بود. مرحوم فروغی در این کار خیلی چیز می کرد و پعداً البته در زمان ما به آن شدت نبود. ولی پعداً وقتی که علیحضرت فرج چیز کردند. ایشان در این کار پیشرفتها کردند. و مقداری از این چیزها را خانه هائی که قدیمی بود اینها در اصفهان و سایر چاهما دولت اصلان خریداری کرده بود.

سوال : تهران هم شد؟

آقای ذوالفتخاری : تهران آخر چاشی نبود...

سوال : کمتر شد. یک مطلب دیگری هم بود که می خواستید پنجمائید.

آقای ذوالفتخاری : راجع به اللہیار صالح همایشور که من آنجا ...

سوال : راجع به اللہیار صالح مریبوط به پیامی که امریکائی ها می خواستند پدهند.

آقای ذوالفتخاری : آنرا هم من پعرض اعلیحضرت رسیدم اعلیحضرت عین همان حرفی را که من به آنها زده بودم فرمودند که من شببت به چیز شهایت محبت را دارم به اللہیار صالح و چند مرتبه هم به ایشان پیشنهادهائی شده ولی ایشان خودشان تپول شکرددند .

سوال : آن قسمت اول را که خوب البته ...

آقای ذوالفقاری : قسمت اول را من اصلاً شکفتم.

سوال : بله، بله. اصلاً صحیح هم نبوده.

آقای ذوالفقاری : آقای محمد ذوق‌الفنون مذخر فی بود من هیچ وقت قبول نمی‌کردم.

سوال : خواهشمند قریبان پفرمائید.

آقای ذوالفقاری : امروز بشهده می‌خواهم چند خاطره‌ای که خودم شخصاً ناظم آن بودم او آقای دکتر مصدق پیشان پیشتم. موقعی که مجلس به نخست وزیری آقای دکتر مصدق را رسماً تسلیم کرد و فرمان نخست وزیری ایشان از طرف شاه صادر شد چند روزی در یکی از املاکهای مجلس شورای ملی اقامت کرد. ولی کارها را از همانجا رسیدگی می‌کرد. تیم‌ساز سرتیپ شیبیانی که در آن وقت شایانی‌شاه کرمائشان و در مجلس پس از مراقبت از آقای دکتر مصدق را پنهان کرده و چند روز بعد هم از طرف ایشان به استانداری کرمائشان پرسکوئیده شد. وکلاه کرمائشان، آقایان عزیز و دیگر دولتشاهی پهلوی تشکر از این انتخاب نزد آقای دکتر مصدق رفتنند. دکتر مصدق در جواب آنها گفت که به شما ارتباطی ندارد که من چه کسی را به استانداری کرمائشان انتخاب کرده‌ام و تشکر شما هم بیمورد است شما فقط با آراء خود حق دارید که به من را موافق یا مخالف پدھید و دخالت شما در کارهای دیگر بیمورداست. مجلس چند روزی تعطیل شده بود. به اتفاق پرادرم آقای محمد ذوالفقاری نایب رئیس مجلس په نشجان پهلوی رسیدگی په کارهای شخصی رفته بودیم. در همان روزها دکتر مصدق دستور پستن قنسولگریهای افغانستان را در شهرهای مختلف ایران داده بود و تقدماً کرده بود که مجلس شورای ملی فوری چلمه‌ای تشکیل پهنهد تا گزارش این اندام به مجلس داده شود. عده زیادی از شایانیدگان به حوزه‌های انتخابی خود رفته بودند و اجلس مجلس به فوریت امکان نداشت. دکتر مصدق پیش‌بینی ایشکه این امر یعنی غیبت شایانیدگان تعهدی انجام کرده بود که اسامی شایانیدگانی که غایب بودند در رادیو خوانده شود. از جمله نام پرادرم و من بود. وقتی این خبر از رادیو پخش شد همان روز په تهران آمدیم و غروب پیکسر په منزل آقای دکتر مصدق رفته بودیم و از ایشان گله کردیم که چرا اسامی ما را در رادیو خوانده‌اید؟ و غیبت ما تعهدی نبوده و پعلت تعطیل بودن مجلس چند روزی پهلوی رسیدگی په کارهای شخصی په نشجان رفته بودیم. بعد از خنده طولانی گفتند شما حق نداشته‌ید در این موقع په راهی تهران را ترک کنید. شما هم مثل یک وزیر موظف هستید که همیشه در سر پُست خود حاضر باشید، تا اگر دولت احتیاج په تشکیل چلمات مجلس داشته باشد مثل امروز پعلت شبونه اکثریت شایانیدگان مجلس تشکیل نشود. من گفتم که خود شما همیشه اکثراً با اپسترومویون پاکت تعطیل مجلس می‌شید، حالا که موضوع مریبوط په خودتان است تغییر عقیده داده‌اید؟ گفتند من کار بدی می‌کرم، نخست وزیران سابق احمق بودند و اعتراضی نمی‌کردند ولی من احمق شیستم و اعتراض می‌کنم. چند روز په عیید شورروز مانده بود پرادرم با من خدمت ایشان رفته بودیم وقتی وارد اطاق شدیم روی تختخواب استراحت کرده بود. در یک طرف تخت پرادرم آقای محمد ذوالفقاری و در طرف دیگر مراثشاند. (پایان دوار ۴ آ)

شروع شوار ۴ ب

سوال : می فرمودید آن طرف شما را نشاند؟

آقای ذوالفقاری : و در طرف دیگر مرا نشاند و دستور دادند عکاس اطلاعات و کیهان به اطاق بپاید و از ما عکس پوچیرد. این عکس در همان موقع در اطلاعات و کیهان به چاپ رسید. پس از این سوال کرد که آیا روز عید نوروز برای عرض تبریک با همیشت دولت شرفیاب خواهید شد؟ چواب دادند خیر. کمالت دارم و نمی توافقم پرورد. من گفتم بهتر شیوه است که شب قبل از عید نوروز برای عرض تبریک به کاخ اختصاصی پرورد و تبریک عید را به اعلیحضرت پوچوئید؟ گفتند پرورد آنجا پاسداران درب کاخ را با گلوله پوشند؟ پس از این کفت اگر شکران این کار باشید ما هم همراه شما خواهیم بود. گفتند همانطور که شما شاه را دوست دارید مثمنم ایشان را دوست دارم ولی همیشه فکر کردم برای ایشان یک نفس طلائی درست کنم که ایشان در آن نفس سلطنت پسند و محظوظ ملتش هم باشند و دخالتی هم در کارهای دولت نکنند. و یک نفس آهمنی دیگر هم برای آیت الله سید احوالقاسم کاشانی که به کارهای دینی خودشان مشغول باشند و دین و سیاست را باهم مخلوط نکنند. از دکتر حسین پیرشیا که مدتها رئیس اداره ثبت و زارت دارائی و چندی هم معاون آن وزارت خانه بود شنیدم که روزی برای انجام کاری منزل آقای دکتر مصدق میرود در ضمن تقاضای آن کار می گوید شما رئیس خانواده ها مستید و باید به خانواده ها کمک کنید. دکتر مصدق می گوید یعنی می فرمایید پنهان این مردم را قدری چند خانواده پوسیده بگشتم؟ دکتر حسین پیرشیا از رجال شریف کشور ما بود. دارای تحصیلات عالیه در رشته اقتصاد و سالیان دراز در وزارت دارائی خدمت می کرد و نهایتند دولت در کمیسیون ثبت در مجلس شورای ملی بود و اطلاعات کاملی در این رشته داشت در مذاکرات کس گلشناییان شرکت کرده بود. در کمیسیون ثبت با آنکه نهایتند دولت بود ولی اعضا کمیسیون را از چربیات پشت پرده و زیانهایی که عقد اینگونه قراردادها برای مملکت داشت آگاه می کرد. در منزل روم آراء ثبت وزیر وقتی صحبت از ملی شدن ثبت پا شرط پنجاه، پنجاه شد، ایشان اظهار کردند که این پنجاه، پنجاه هیج فرقی با آن پیشنهاد کس گلشناییان ندارد. طبق حسابی که در آنجا کرد سهم دولت ایران از درآمد ثبت بهمن اندازه می شد که قرارداد کس گلشناییان پیش بینی کرده بود و اتفاقاً بعد از این اظهار نظر ایشان را از شاییتندگی دولت در کمیسیون ثبت و آقای متوجه فرمایشان را به چای ایشان فرستادند و بعد هم هیچ شغلی به ایشان داده شد و به تامسیس داشکده اقتصاد در کرج هم گذاشت. و په کار تدریس مشغول بود. یکی از موضوعات چالبی که من باید پوچویم انتخابات مجلس شورای ملی و گرفتاریهای بود که در هر دوره مجلس ما با آن مواجه بودیم. قبلاً هم گفتم در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی که پس از محمد ذوالفقاری کاشیده بود مملکت در اشغال بیکاریان و شمال ایران و از جمله زنجان هم در اشغال روسها بود. قبلاً هم گفتم در حین انتخابات پس از طرف اماراتی ارتباط با آلمانها و سیله ارتشر سرخ توفیق شد. در صورتی که ایشان نه آلمانی می شناخت و نه با آلمانی ارتباط داشت. شرح این موضوع را قبلاً گفتم و بالاخره هم با اینکه در زندان بود از طرف اماراتی زنجان به شاییتندگی مجلس انتخاب شد. انتخابات دوره پانزدهم که پلاقالله بعد از ختم غایله آذربایجان شروع شد مثمنم با پس از این زنجان کاشیده شدیم. انتخابات را دولت قوام‌السلطنه انجام میداد. باید پوچویم انتخابات زنجان بدون دخالت دولت وقت انجام و انجمن انتخابات زنجان مشغول قرائت آراء بود که آقای قوام‌السلطنه را به تهران احضار کرد و بعد از ملاقات با ایشان به من گفتند که من فکر کردم تو چون چوافی و کارمند وزارت

امور خارجه‌ای حیف است که به مجلس پرسی. من پس از تو پستی در خارج از کشور در ظهر گرفته‌ام و هجای تو آقای محمد قوام که در آن وقت رئیس دفتر نخست وزیر بود انتخاب پیشود. گفتم این چند اشکال دارد. اول اینکه آقای محمد قوام اهل محل نیست. دوم اینکه انجمن مشغول فرائت آراء است و شاید تا حال هم تمام شده. گفتند هیچکدام اینها اشکال ندارد، خیلی از وکلا اهل محل شیوه‌ترند و در شاشی من دستور میدهم هجای تو اسم آقای محمد قوام خواهند شود. گفتم پهتر نیست آن پستی را که در خارج میل دارید به من بدهید به آقای قوام بدهید و اجازه بفرماناید انتخابات زنجان چهاریان عادی خود را طی کنند؟ گفتند حالا که دولت می خواهد همکار امثال دکتر ماهمری پیشوی از حالا به شما تبریک می گوییم. من به زنجان پرکشتم و فرائت آراء تمام شده بود و انجمن انتبارنامه به شام صادر کرده بود و دیگر اشکالی به رفت به مجلس پائی نمانده بود. دوره بعد دوره شانزدهم من گرفتار لیست دولتی شدم که شام من در آن حلقه شده بود و انتخابات پیشتر کابینه ساعد بود. اما آقای ساعد کوچکترین دخالتی در امر انتخابات داشت. این لیست توسط آقایان سپهبد رزم آرا، رئیس ستاد ارتش و هشیر وزیر دربار و دکتر اقبال و وزیر کشور تهیه شده بود و به چای من آقای ناصرالله مقدم را که چزو کارمندان وزارت دربار بود و از قرار می خواستند عذر ایشان را محترمانه از وزارت دربار پخواهند از زنجان کاشدید کرده بودند.

سوال : می پخشید تربیان ناصرالله مقدم همان پسر میرشکار بود؟

آقای ذوالفقاری : پله، پسر میرشکار. با اینکه موفق شده بودند انجمن انتخابات را به نفع ایشان تشکیل پیشنهاد ولی پس از اخذ آراء معلوم شد که آراء من خیلی بیشتر از آراء کاندید دولت است. و با اینکه با فرستادن چند مامور وزارت کشور که می آنها از متخصصین بهم و دن انتخابات و پروشه سازی بودند ولی به اینکار موفق نشدند. کمیمیون مجلس انتخابات زنجان را تائید و وکلا مجلس هم به آن را می دادند. دوره هفدهم انتخابات در زمان نخست وزیری آقای دکتر مصدق انجام گرفت. انتخابات زنجان بدون دخالت دولت پطور عادی انجام شد. پهادرم و من از زنجان انتخاب شدیم فقط تبل او شروع انتخابات گرفتار تناهی آیت الله کاشانی بودیم که او آقای وفا ییکی از اهالی زنجان را که مشغول تجارت در تهران بود کاندید کرده بود. از من خواست که به نفع او کثار بروم حتی به او پهای انتخاب شدن کمک کنم. و بهمین جهت هم این موضوع را من با شوخی با ایشان پرکار کردیم و ایشان دیگر از این فکر خودشان صرف نظر کردند. انتخابات دوره هیجدهم با نخست وزیری سپهبد زاهدی آغاز شد ایشان تصمیم گرفته بودند که مانع انتخاب وکلایی که در دوره هفدهم استعطا داده بودند پیشند و از آن چمله من و پهادرم بودیم. من و پهادرم در پاشگاه افسران که محل اقامه نخست وزیر بود با ایشان ملاقات کردیم در آن چلسه آقای اردشیر زاهدی و ابراهیم خواجه نوری هم حضور داشتند و آقای میرزا علی اصغر خان حکمت هم آقای چعنزی را پهای کفالت وزارت فرهنگ همراه خود آورد بودند که به ایشان معرفی کند. بعد از تعارفات معمولی در مورد انتخابات زنجان سوال کردیم گفتند چون شما بدون اجازه من از شایانندگی مجلس استعفاء کرده‌اید حق انتخاب مجدد را ندارید. من گفتم مگر شما چه کاره بودید که ما باید استعفاء کردن یا شکردن خودمان را او شما اجازه می گرفتیم. محمد پهادرم گفت که اکثر مجلس وجود داشت که چنان‌حال امروز در صندلی نخست وزیری ششسته بودید. با حال قلدری جواب داد در هر حال تصمیم من ایشت و امکان ندارد که پکارم شما انتخاب پیشید با این تهدید ما از دفتر ایشان خارج شدیم. من تا امروز شفهیم که کدامیک از مشاوران و اطرافیان دکتر مصدق پیشنهاد استعفای دسته جمعی شایانندگان را داده بود.

تا آنجا که من میداشم عادوه پسر وکلاه چپبه ملی مایپر وکلاه پغیر از عده‌ای مخالف که بعد هم استعفا شکردهند هر موقع که آقای دکتر مصدق را ای اعتماد می خواست به او را ای می دادند. با این عمل و تعطیل مجلس دست شاه در انتخاب شخت و وزیر آزاد گذارده شد. شاه محل بود با بودن مجلس با آن وضع روز و بودن مجلس اقدام به انتخاب شخت و وزیر دیگری پکشید. گذر زمان روشن خواهد کرد که پیشنهاد دهنده دوست دکتر مصدق بود یا دشمن او بود. دستور انتخابات زنجان هم مثل مایپر نهاده کشور داده شد. چند شفر ماه مور از طرف وزارت کشور پس از انتخابات در چربیان انتخابات به زنجان اعزام شدند. انجمن انتخابات زنجان تشکیل و اخذ آراء شروع و پس از ختم و قرائت آراء معلوم شد که کاندیدهای دولتی پجز آقای احمد افخمی پسر دائی ما و آنهم بعلت ایشکه پهادر خانم تیمسار علوی مقدم رئیس شهرپاشی بود کسی دیگری از کاندیدهای دولتی انتخاب شده است. شفر اول و دوم دو پهادر من محمود و مصطفی و سومی احمد افخمی و پلاقاصله چهارم و پنجم محمد و من بودیم. در آن موقع زنجان سه وکیل داشت. اگر شفر اول و دوم استعفا می کردند پهادرم و من که چزو وکلای مستعفی بودیم به مجلس راه می پافتیم. در اکثر نهاده کشور طرفداران دکتر مصدق چون چراحت اپراز مخالفت علی را داشتند دست به مبارزه منفی میزدند. در زنجان هم وقتی فهمیدند دولت با انتخاب ما مخالف است په کمک دوستان و طرفداران ما شتافتند. در مرجا که بودند آراء خود را به شفع ما در صندوقها ریختند. ما مورین دولت هم سعی کردند که پهرو وسیله‌ای شده انتخابات را غیر قانونی اعلام و حتی اقدام به آتش زدن پروتکلهای انتخابی پکشید ولی انجمن انتخابات پا سرعت اعتبارناهی این سه شفر را صادر و کلیه پروتکله را تحويل دادستان زنجان دادند که لک و مهر شده در صندوق دادستانی نگهداشی شد. آقای سپهبد زاهدی وقتی از چربیان آگاه شد تیمسار عدل معاون ژاندارمری را پا عده‌ای ژاندارم به زنجان اعزام کرد و دو پهادر من محمود و مصطفی را که حالا مصویت پارلمانی پیدا کرده بودند توقيف و په تهران آوردند. در اداره کل ژاندارمری زندانی شدند. در شمن سعی کردند که پروتکلهای را از دادستان زنجان تحويل پکشید ولی په ایشکار موفق شدند. چند روز بعد هم دستور توقيف آقای چهاسوز فرمادار زنجان را صادر و در عشرت آباد زندانی کردند. در روزهای اولیه زندانی پهادرمای من در ژاندارمری عده‌ای از اهالی تهران که اکثر آنها را ما شمی شناختیم از هر طبقه پهای ملاقات پا آنها به ژاندارمری می رفتند. وقتی که شخت و وزیر این خبر را شنید دستور داد از ملاقات مردم چلوگیری کشید. اداره ژاندارمری دفتری در آنجا گذاشتند بود که دیدار کنندگان آنرا امضاء می کردند و بعداً هم آنرا جمع کرد. من در تهران مشغول فعالیت بودم. با چراشد داخلی و خارجی مصاحبه می کردم چند پار سپهبد زاهدی پهای من پیغام فرماد که اکبر دست از این کارها پهنداری من ترا هم توقيف خواهم کرد. و حتی په پندرعیام خواهم فرماد. پاسخ دادم که مرا هر ساعتی که بخواهند می توانند توقيف کنند. ولی حق توقيف دو پهادرم که دارای مصویت پارلمانی هستند شداسته‌اند. بالآخره یک روز آقای تیمسار پختیار فرمادار نظامی وقت مرا په دفتر خود خواست و گفت آقای شخت و وزیر دستور توقيف شما را صادر کردند و دستور دادند که محمود و مصطفی را هم از ژاندارمری په شهرپاشی منتقل کنیم. بهر حال ما سه شفر را در اطلاعی در یکی از راهروهای شهرپاشی کل کشور که ادارات حکومت نظامی در آنجا مستقر شده بود زندانی و در املاق دیگری هم که همسایه ما بود آقای شاپور پختیار توقيف بودند. آقای سپهبد زاهدی در عین ایشکه ما را تهدید می کرد سعی داشت توسعه عده‌ای از خویشان و دوستان پهادران را وادار به استعفه کند ولی آنها سخت ایستاده بودند و حاضر به این خواست دوستان نبودند از همه بدتر په فرش آنکه آنها استعفای ایشکه ما را تهدید می کرد سعی داشت توسعه عده‌ای از آمدیم. من مخفی شمی کشم اصولاً شتشه ما هم از اول همین بود که پس از آنکه دو پهادر انتخاب شدند

استعفا پدید و شعر چهارم و پنجم به مجلس پروریم . نخست وزیر می خواست انتخابات رژیجان را منحل کند و از شوу انتخاباتی په میل خود انجام دهد . ما قریبباً روز در توقيف بودیم . یک روز صبح آقای امیر حسین خان ایلخان پختیاری که در آن وقت وزیر مشاور بود و آقای سیف السلطنه افشار پدر آقای امیر خسرو افشار و اردشیر زاهدی و میر اشرافی در شهریاری په دیدن ما آمدند و آقای امیر حسین خان سعی کرد که پلکه پتواند استعفا دو پهادر را پگیرد ولی موفق نشد . به من گفت که نخست وزیر از تو خیلی عصباشی است و می گوید تمام این تحریکات را تو می کنی . به ایشان گفتم این اصراری که در گرفتن استعفا از پهادران من می شود معنی این را دارد که دولت انتخابات آنها را به وکالت مجلس قبول دارد و در این صورت باید قبول کنید دو شایشه مجلس دارای صوتیت را توقيف کرده اید و عصباشیت ایشان از من شتیجه اش ردایی کردن من امت مگر کار دیگری هم می توانند پکنند . معلوم شد آقایان پهادر آزادی ما به آنچا آمده اند و بالاخره هم ما را به خانه های خودمان راهنمایی کردند . اما آقای سپهبد زاهدی دست پهادر نبود و می خواست پهرا وسیله ای که شده چلوی ورود پهادرهای مرا به مجلس پگیرد و متوجه په بیکی دو تن از شاینه دگان شد . بخصوص در آن موقع آقای شیخ الملك اورشگ به سمت رئیس سُنی مجلس انتخاب شده بود و به ایشان وعده داده بود که اگر چلوی پهادران را پگیرد سعی خواهد کرد پا کمک رفقاء خود ایشان را در رسیدن به ریاست مجلس بداری کند . آقای اورشگ هم به رئیس گارد مجلس دستور میدهد که از ورود شاینه دگان رژیجان به مجلس چلوگیری کند . عده ای از وکلاه مجلس وقتی از این چریان مطلع می شود دستچشمی چلوی درب مجلس میروند و وکلاه رژیجان را به مجلس می آورند در همین روزها انتخابات هیئت رئیسه مجلس انجام می گیرد و آقای سردار فاخر حکمت به ریاست مجلس انتخاب می شود و آقای تاج رئیس توائین مجلس شورای ملی را مامور می کند که به رژیجان پرورد و پرونده انتخابات رژیجان را از دادستان تحويل و پهرا رسیدگی به مجلس پیاوورد . در این هنگام اعلیحضرت همایوشی مرا احضار و فرمودند که شکرانی نخست وزیر از این است که پهادرت و تو پهخلاف تسمیم دولت که مانع انتخابات وکلای مستعفی شدند په مجلس پرورد . شما واقعاً اگر چنین فکری دارید از آن صرف نظر کنید . پعرض رسائدم با عملی که سپهبد زاهدی پا ما کرده چنین خیالی داشتیم . درصورتی که اعلیحضرت صلاح شمی داشند شه تنها از این کار سرفنظر می کنیم بلکه اگر امر پفرمائید همگی ما استثناء خواهیم داد . آقای نخست وزیر حتی اصرار دارند که آن دو انتخاب شده هم استعفای پدید و انتخابات مجددی مطابق میل خودشان انجام شود و چریان چلوگیری را پهرا ایشان و ورود آنها را به مجلس را پعرض اعلیحضرت رسائدم . معلوم شد از کلیه چریان املاع دارند . فرمودند تا آنچا که من اطلاع دارم اکثریت مجلس با شما موافق هستند و به صحت انتخابات رژیجان راهی خواهند داد . انتخابات رژیجان در کمیسیون مجلس با اکثریت آراء به تصویب رسید و گزارش آن به مجلس فرماده شد . پهرا هم آقای نخست وزیر دست از تحریک پهداشته بود و از آقای شوشتري و دو مه شفر از دوستاش خواسته بود که با اعتبارنامه آنها در چلمه علیه مجلس مخالفت کند ولی به اینکار هم موفق نشد و اکثریت شاینه دگان مجلس بدون مخالفت میجع شاینه دهای صحت انتخابات رژیجان را تائید کردند . انتخابات ادوار بعد هم از همین قرار بود و دولت لیستی از کائیدهای مورد نظر تهیه و به فرماندار و فرمانده لشگر و مامور سازمان امنیت ابلاغ می کرد و شاینه دگان مجلس ظاهرآ پس از تصویب اینچن و اخذ آراء انتخاب می شدند . ولی از زمان نخست وزیری آقای علم ببعد دیگر احتیاجی به این تشریفات هم نبود . بخصوص انتخابات رستاخیزی که لیست اشخاصی که باید انتخاب شوند پا نظر ملزم امنیت تهیه و به فرماندهان و ماموران سازمان امنیت محل ابلاغ و

پهمان طریق هم نام وکلاه اعلام و به تهران فرستاده می شد. این را هم پایید پیکویم در تمام این اداره یکی از پراگران من از زنجان به مجلس میرود.

سوال : پیغای دارد قربان یا... پس پفرمانیید.

آقای ذوقنقاری : پعدها آقای شوشتاری به من گفت در آنروز وقتی چشم من به قیافه پراگران تو افتاد پیش آن همه فداکاری هائی که در راه مملکت کرده بودند افتادم خجالت کشیدم با آنها مخالفتی پکنم . سپهبد زاهدی از ۲۸ مرداد ۱۲۲۲ به نخست وزیری منصوب و تا فروردین ۱۲۲۴ در این سمت بود. کم کم نارضایتی به اوج میرفت و دیگر شاه هم از او خسته شده بود و می خواست دولت را عوض کند. این گفته را من از تیمسار سپهبد تیمور پختیار که به رای من تعریف کرده شغل می کنم. شاه آقای اسدالله علم را نزد نخست وزیر می فرستد و به او تکلیف می کند که پعلت بیماری استعفاء کند. سپهبد زاهدی در پاسخ می گوید که من با خون آدمهای و با خون هم خواهم رفت . آقای علم مراتب را پعرض می رساند. این پار این ماموریت به تیمسار سپهبد پختیار داده میشود و ایشان پمن گفت متعقی که این پیام شاه را به ایشان دادم همان گفته ساقه را تکرار کرد و علاوه کرد "مشلا" اگر من استعفای شکتم ها من چه کار می توانمید پکشید ؟ به او گفتم اگر شاه به من دستور بدهد من خودم شما را در همین چا توقیف می کنم. با ناراحتی به من گفت من خودم شرفیاب می شوم و شخصا "با خود شاه در این مورد صحبت می کنم .

سوال : قربان چیزی بود میان شخص زاهدی و اعلیحضرت ؟ تیرگی بود ؟

آقای ذوقنقاری : نه، تیرگی که شمی توانست پاشد. ولی واقعاً پقدیری در آن زمان وضع کامپینه و نارضایتی مردم پقدیری زیاد شده بود که شاه مجبور بود که کامپینه را تغییر پدهد به رای ایشان که من وارد چتریات زیاد شمی توانم پیشون نه در کامپینه ایشان بودم، نه روایط خوبی ها ایشان داشتم. و فکر می کشم که اگر به خواهم او بعضی از کارهای ایشان صحبت پکنم که الهیه اقداماتی در کامپینه علاوه کردم که پعداً خواهم گفت بهتان کثافتکاری خیلی شده بود در آن زمان. بهمین دلیل شاه خسته شده بود و می خواست عوض پکند. حالا اگر چریقات سیاسی دیگری هم در کار بود من از آن بھی املاع هستم. تا آنجا که در خاطرم هست در کتاب خاطرات شریا که در خارج از ایران منتشر شد در این مورد اینطور نوشته اند که شاه مدتها بود دیگر از زاهدی خسته شده بود و به فکر تعویض دولت بود توسعه تیمسار پختیار به سپهبد زاهدی پیغام فرستاد که استعفاه بدهد. روزی که در کاخ اختصاصی بودیم املاع دادند آقای نخست وزیر به رای عرض گزارش شرفیاب شدند. پس از اجزا ورود، به سالن وارد شدند خیلی گرم و سویمراه شاه علت آمدن ایشان را او آقای نخست وزیر سوال کرد. ایشان گفتند چون مدتهاست که بیمارم و فوق العاده شعیف شده ام شرفیاب شده ام که استعفای خود را تقدیم و یا کسب اجزاء از پیشگاه مبارک به رای معالجه به اروپا بروم. شاه به ایشان گفت که چرا در این کار عجله می کشی . شریا می شویسد که از این حرف شاه متعجب شدم که آن پیام های پی در پی و عجله ای که در تعویض ایشان داشت این دیگر چه تعارفی است ؟ استعفای ایشان مورد قبول قرار گرفت. و با عنوان سفیر کوییر به زنو رفت و با همین سمت پانی بود تا در آنجا فوت کرد.

سوال : آقای مدنسی عضو دولت علاوه بودید و آنجا کارهای مختلفی کردید این را خواهش دارم پنیر مانعید.

آقای ذوالقدری : پس از استعفای سپهبد زاهدی آقای علاء در فروردین ماه ۱۳۴۶ ماه مور تشکیل کاپیته شد. چند روز بعد از معرفی هیئت وزیران به شاه و مجلس آقای دکتر امینی در حضور آقای عبدالله انتظام که هر دو در دولت علاوه شرکت داشتند به من گفتند که آقای نخست وزیر ترا پسرای معاونت خودشان انتخاب کرده‌اند و پاهم به نخست وزیری رفتیم. پس از معرفی از آنجا به حضور اعلیحضرت شرفیاپ و پس از معرفی من به حضور اعلیحضرت و مسپس به مجلس شورای ملی مشغول کار شدم. چند روز بعد از این انتصاب آقای نخست وزیر سرپرستی اداره کل رادیو و تبلیغات را پهده من گذاشتند. قبول از من اداره تبلیغات و رادیو را آقای حمزاوی که مدت‌ها در انجمنستان وندگی می‌کرد و از دولستان نزدیک آقای تقی زاده بود اداره می‌کرد. علاوه به حق یکی از رجال با شخصیت و خوشنام ما بود. او نه تنها در مسائل بین‌المللی آگاهی داشت بلکه پر عکس آنچه مخالفیش شایع کرده بودند در امور داخلی هم پعلم پستهای مختلفی که در دوران رشدگیش داشت وارد بود. مخالفیش می‌گفتند شعیف و تحت تأثیر این و آن است. او اهل زد و پند سیاسی نبود و پرای پدست آوردن پست نخست وزیری یا وزارت یا هر مقام دیگر به کمی متول می‌شد. او بحد افرادی به شاه علاقه داشت و دستورات شاه را اگر به صلاح مملکت بود بهمود اجزا در می‌آورد و در غیر اینصورت کوشش می‌کرد که اعلیحضرت را از آن کار منع نماید. موضوعی را که ایشان پرای من بیکبار تعریف کردند گفتند اعلیحضرت بیک ناراحتی از وضع مملکت پیدا کرده بودند در یکی از این کاپیته ها که چیز بود. خیلی ناراحت بودند روزی به من فرمودند که کم کم دارم به فکر این میافتم که کودتا بکنم . گفت بلاقاله پرهشان رساندم که قربان اعلیحضرت می‌خواهند کودتا پنکنید که رئیس جمهور بشوید؟ این فکرما را از سر خودشان خارج بکنید.

سوال : و واقعاً مگر می‌خواستند کودتا بکنند.

آقای ذوالقدری : می‌دانم این حرفی است که آقای علاء خودشان زدند . "مخصوصاً" این حرف را من از آقای علاء شنیدم .

سوال : پس معاون نخست وزیر بودید در کاپیته ایشان؟

آقای ذوالقدری : بدون مشورت وزراء پخصوص وزرائی که ها آنها دولتی داشت اقدام به کاری نمی‌کرد. اکثر شماپندهای مجلس را شمی شناخت و اولین اقدام من آشنایی ایشان با شماپندهای مجلس بود. پیشنهاد کردم هر ماه بیکبار از کلیه شماپندهای مجلس پرای صرف چای در نخست وزیری دعوت پعمل آید. از این پیشنهاد من استقبال کردند اما پهشرطی که چند شفر از شماپندهای از چمله آقایان شمس قنات آهادی، پیرامته، عبدالصاحب صفاری و میراثرالقی دعوت نشوند. گفتن این امر غیرممکن است آنها هم مثل سایرین شماپنهای مردم در مجلس شورای ملی هستند. این پرثامه ادامه داشت و اکثریت شماپندهای ایشان و دولت ایشان روابط خوبی پیدا کرده بودند.

سوال : مادرت می‌خواهم قربان چرا ایشان نمی‌خواستند این چند ثامن را که پرسیدید؟

آقای ذوالفقاری : می گفتند ایشانها پهلوان هستند.

سوال : ولی پهلوان هستند ولی با شخص ایشان که دعواشی نداشتند.

آقای ذوالفقاری : شد، شد. حالا با شخص ایشان هم البتہ ممکن بود که وزیر ریورکی چون ایشانها از وکلاشی بودند که استعفای شکرده بودند در مجلدی که در دوران راهبردی چیز شده بود ، از شزدهیکان راهبردی بودند. حالا چه شکری داشت از کجا شنیده بود بهله اطلاعی ندارم. موقع طرح پروژه دولت در مجلس بسیار از مواد پروژه مبارزه با فساد بود. در یکی از جلسات هیئت دولت که در حضور اعلیحضرت تشکیل شده بود. اعلیحضرت فرمودند مدتهاست که از تشکیل این دولت گذشته ولی در مرور مبارزه با فساد بیمع اقدامی نشده. فرمودند که این کار را از همین امروز شروع کشید و مخصوصاً از اشخاصی که در مقامات بالای کشور هستند و شهرت بدی دارد شروع شود. اما سعی هم پیشود که این کار بدون میانو و تبلیغ انجام گیرد و مانند پند الف و ج شود که بدون نتیجه بماند. بهتر است صورتی از این قبیل اشخاص تهیه و در جلسات هیئت دولت رسیدگی شود. اگر فعلاً در پستهای دولتی هستند آن کار پرکنار و اگر هم شغلی ندارند دیگر به آنها کاری مراجعه شود، داده شود. در همان جلسه ثام چند تن از امراء ارتش و ثام منصورالملک پرده شد. در مورد امراء ارتش تیمسار هدایت وزیر چشیک تناها کردند که رسیدگی به وضع انسان را به وزارت چشیک و ارتش واگذارند. در مرور منصورالملک اعلیحضرت خطاب به وزیر امور خارجه دستور دادند که ایشان را فوراً از ترکیه استخار و شخص دیگری را بهجای ایشان اعزام کنند. در آن موقع آقای منصورالملک سفیر ما در ترکیه بودند. فیض از پیش وزیر آفایان دکتر چهارشاد صالح وزیر پهلوی ، اشرافی وزیر پست و تلگراف ، دکتر نصر وزیر کار که هر سه آنها در دولت رزم آراء هم شرکت کرده بودند داوطلب تهیه لیست رجال فاسد و پهلوان شدند و قرار شد در جلسات پسند هیئت دولت یک ساعت به این کار اختصاص پیدا کند و اگر واقعاً ثام اشخاصی که پرده می شود دارای سوابق بد یا شهرت خوبی میان مردم نداشته باشند پس از رسیدگی و اظهارنظر سایر وزراء بدون سر و صدا کنار گذارده شود و تبلیغی هم در این مورد بعمل نماید. در اولین جلسه هیئت دولت که پیش از حضور اعلیحضرت تشکیل شد ، از چریان کار و اقداماتی که شده سوال کردند. چند تن از وزراء از آقای وزیر خارجه سوال کردند که در مرور احصار آقای منصورالملک چه اقدامی شده است ؟ اعلیحضرت فرمودند که ما مجبور شدیم که این کار را پس از موکول کنیم. فرمودند چون ممین روزها به ترکیه باید بروم باید سفیر ما در آنجا باشد و پس از مراجعت ایشان احصار خواهند شد. هیئت دولت هم رسیدگی به این کار را تا تعیین تکلیف آقای منصورالملک به تعویق انداخت . پس از مراجعت اعلیحضرت از ترکیه چون رئیس جمهور ترکیه به ایران می آمد و سفیر ایران در ترکیه هم ایشان بود پس از مراجعت رئیس جمهور دولت منتظر بود که شخص دیگری بهجای ایشان به ترکیه بپرورد و پیش از جلسات اعلیحضرت خطاب به وزیر خارجه فرمودند منصورالملک از وقتی که به تهران آمده در منزلش مشغول زد و بند است. به او املاع پدیدید که درچه زودتر به محل مأموریتش بپرورد. مبارزه با فساد دولت آقای علاء در ممین چا خاتمه یافت و وزرائی که قرار بود لیست تهیه کنند گفتند با مایرین هم پهلویان شکل رفتار خواهد شد و نتیجه آن هم دشمنی آنها با ما خواهد بود.

سوال : اجزه می فرمائید تربیان یک سوال پکشید. این نوع خودها و انتقاداتی که می شد پرای ایشکه

این آقایان را از کارشان پرکنار کنند مثلاً" فرض پفرمائید متصورالمالک یا دیگران چه نوع چیزی بود یعنی اتهامی که په این زده می شد...؟

آقای ذوالفقاری : اعلیحضرت نظرشان این بود که اگر بخواهند اینها را به نوع محاکمه و پساط اینها پرسند ممکن است سالیان و مدت‌ها طول بکشد. می گفتند آنها که شهرت بد میان مردم دارد رسیدگی شود و اگر واقعاً شهرت بد دارند و اگر واقعاً یک چیزهای درباره آن یک عده‌ای میداشت این اشخاص را از کار پرکنار پرسند مخصوصاً نظرشان این بود.

سوال : شهرت بطور کلی ؟

آقای ذوالفقاری : شهرت بد بطور کلی هرگزی ، البته رجال قسمت بالا.

سوال : یک مورد پنهانی نبود ؟

آقای ذوالفقاری : نه ، نه هیچ .

سوال : شما قریبان.

آقای ذوالفقاری : من اگر در این مورد به تفصیل صحبت کردم برای آن است که داشته شود دولتها در بعضی از تصمیم‌گیریها و اجرای بعضی از پرداختهای خود پا چه مشکلاتی روپردازند. درمورد ارتضی هم هیچ اندامی نشده. آقای علامه از این شکمت که مسلوحة پرداخته مبارزه پا فساد بود ناراحت بود دولت برای په اجرا درآوردن این پرداخته به آقای مهندس طلاقانی وزیر کشاورزی مأموریت داد برای رسیدگی به وضع مالی کلی کارمندان پلشید پایه دولت از قبیل نخست وزیران و وزراء و امرا ارتضی تا درجه سرهنگی. شاید کان مجلس، مدیران و اعضا هیئت مدیره کلیه مؤسسات و مازماشپای دولتی که از پودجه دولت استفاده می کنند طرحی تهیی و به هیئت دولت تسلیم کنند تا پس از رسیدگی تقدیم مجلس و پس از تسویه بصورت قاضون درآید و پنام قاضون از کجا آورده‌ای معروف شد. دولت پلاقاله اقدام به تهیی پرسشنامه‌هایی کرد و برای مشمولین این قاضون ارسال کرد. در این پرسشنامه‌ها باید هر شخصی کلیه دارائی خود را از مثقول و غیر مثقول از قبیل چوهرات ، پول ثقد ، سهام شرکتهای خود و همسر و فرزندانش را که تحت تنکیل خودشان بود ذکر کنند. حتی آنها که دارای کلکسیون تمیر یا سکه و یا اشیاء قیمتی دیگر بودند باید در این پرسشنامه ذکر می کردند. و همه ساله این پرسشنامه‌ها برای آنها باید فرستاده می شد که اگر در سالهای بعد از اموال آنها چیزی کاسته شده یا به آن اشاره شده ذکر شود. این پرسشنامه‌ها پس از تکمیل در اختیار پارسی کل کشور و وزارت دادگستری قرار گرفت اما اجرای آن بعلت کوتاه بودن دوران دولت آقای علامه انجام نشد و بلکه در دولتهای بعد هم به فراموشی مپرده شد. در پاره خاص آقای علامه و رئیس دفترشان حرفهای زیاد زده می شد.

سوال : رئیس دفترشان کی بود ؟

آقای ذوالفقاری : نجومی .

سوال : اسم کوچکش ؟

آقای ذوالفقاری : اسم کوچکش را نمی داشم. من توصیه و دخالتی را در امری از ملرف خاصم آقای علاء شنیدم و نشنیدم اما در مورد آقای نجومی پایید پیگوییم که حتاً شهرت بدی میان مردم داشت و مردی استفاده چو و فردی نامطمئن بود و من هم شنیده بودم هر کاری را که پیخواهد می کند و هر نامه ای را که پیخواهد به امضاء آقای علاء می رسانند. روزی در دفتر ایشان بودم (یعنی دفتر آقای علاء بودم) و چند نامه ای را پایید امضاء می کردند به ایشان گفتم می خواستم از چنایاپالی تقاضا کنم به نامه هائی که شرود چنایاپالی می آورند قبل از امضاء توجه پیشتری پیگویید. پا حالت شاراحت شنکامی به من کردند و گفتند شما هم مثل مخالفین من فکر می کنید ؟ آنها شهرت داده اند که من نامه های را نخواهند امضاء می کنم . و رئیس دفتر من هرچه را که پیخواهد به امضاء من می رساند. شما به اکثر نامه هائی که پس از امضاء شرود من آورده اند مراجعت و نگاه کشید پیشتر کلمات و جملاتی را که مطابق سلیقه من شود تغییر داده ام . یکبار ایشان به توصیه اعلیحضرت در صدد تغییر آقای نجومی بودند. و از من خواستند شخص طرف اعتمادی را به ایشان معروفی کنم. من هم آقای دکتر داوودی را که یکی از کارمندان عالیمرتبه وزارت امور خارجه بود به ایشان پیشنهاد کردم .

سوال : رضا داوودی .

آقای ذوالفقاری : پله، دکتر داوودی و قبلاً هم با خود آقای دکتر داوودی در این مورد مذکوره کردم .

سوال : که بعد سفیر کوپیر در افغانستان و اینها شد.

آقای ذوالفقاری : ولی آقای نخست وزیر از تغییر رئیس دفترش بعلت اینکه آقای دکتر اقبال وزیر در پار راجع به نجومی معاایت کرده بود صرف نظر کرد و گفت من به آقای دکتر اقبال اجازه نمی دهم در اموری که مریبوم به من است دخالت کند و بهتر است که ایشان به اصلاح اطراف ایشان خودشان پردازد. آقای علاء دشمن اشخاصی بود که با خارجیان مراوده داشتند و ارتباط خصوصی داشتند. من دو مورد آنرا ذکر می کنم که خود شاهد آن بودم. آقای حسنه متصور که بعداً نخست وزیر شد و در دولت آقای علاء در استند ۱۲۲۹ رئیس دفتر ایشان بود .

سوال : پس یک دولتی قبیل از دولت خودتان ؟

آقای ذوالفقاری : در آن موقع هم رئیس دفتر آقای عبدالله انتظام در وزارت خارجه بود. پاهم دوست و همکار بودیم. شرود من آمد و گفت آقای علاء میل دارد که من رئیس دفتر ایشان بشویم از من خواست که با آقای علاء صحبت پیکشم که حکم ریاست دفتر پا سمت معاون نخست وزیر صادر شود. من هم روی دوستی تقاضای آقای متصور را به آقای علاء گفتم. با حال تعجب گفت من چشیون و عده ای به آقای متصور ندادم و آقای

عبدالله انتظام این تناها را از من کرد و چو اپ دادم آقای حسنعلی منصور زیاده از حد پا خارجیان تمام و مراوده دارد و بهتر است که همان رئیس دفتر شما در وزارت خارجه پائی پمایند.

سوال : قریبان مقصودشان کدام خارجی ها بودند آقا می داشید ؟

آقای ذوالفقاری : فرق نمی کند. پنهانه برای نموده بازهم یک خارجی دیگر می گوییم که برای شما روشن پیشود راجع به آقای شفیعی است. او برایش فرق نمی کرد. واقعاً دوست شدشت که پنهاند اشخاصی چیز هستند. در این کار هم خیلی حساسیت داشت. البته اشخاصی که کار داشتند، چیز کاری داشتند، پله. او پا مراوده های محترم و خصوصی مختلف بود. موضوع دیگر مریوط به آقای حبیب شفیعی که معاون وزارت صنایع بود و موقعی که آقای مهندس رضا گنجه‌ای به وزارت صنایع و معادن منصب شد، آقای حبیب شفیعی را پرکثار و شخص دیگری را پهچای او اختهاب کرد. در همان ایام سفیر کبیر موئیس در ایران از من وقت ملاقات خواست و به نخست وزیری آمد و بدون مقدمه از من سوال داشت که تغییر آقای شفیعی چیست. گفتم این شغل به شما چه ارتباط دارد؟ گفت ایشان دوست من است، و من از تغییر ایشان شاراحت شده‌ام. این سفیر که متامسکان اسمش را فراموش کرده‌ام معروف بود که خیلی فضول است و در بعضی از کارهای مملکتی اثلهار عقیده می کند.

سوال : چه زمانی بود قریبان فرمودید ؟

آقای ذوالفقاری : مرحوم علاء بود قریبان.

سوال : یعنی دوره مرحوم علاء در واقع میان فرشتگی شدن یعنی میان مارس ۵۵ و مارس ۵۷ ؟

آقای ذوالفقاری : یعنی درست در ۱۲۲۹ که آقای علاء نخست وزیر شد تا اردیبهشت ۱۲۳۰ آقای علاء سر کار بودند.

سوال : پله، پله. یعنی مال آن کابینه را می فرمائید ؟

آقای ذوالفقاری : کابینه دوم آقای علاء.

سوال : کابینه دوم که خودتان بودید پس از فروردین ۱۲۲۴ تا فروردین ۱۲۲۶، آنی که سر کار بودید ؟

آقای ذوالفقاری : پله، پله رئیس دفتر خود ایشان بودم صحیح است. این را اصلاح پنجمانمی‌دانم.

سوال : میشود میان مارس ۱۹۵۵ و مارس ۱۹۵۷

آقای ذوالفقاری : در همان حدودها بود و موقعی هم بود که چیز را پهدا آورده آقای مهندس رضا گنجه‌ای

پهدا" شد چیز، بعد از آن شخص دیگری پوشش .

سوال : می فرمودید این سفیر در آن زمان بود.

آقای ذوالفقاری : من چربیان را به اطلاع آقای علامه رساندم. ایشان هم پوسیله تلفن به آقای وزیر خارجه دستور دادند که سفیر سوئیس در ایران را احضار و تذکر پنهانید که من پس در اموری که مربوط به او نیست خالت کند از دولت متبعش تقاضای عودت او را خواهم کرد. و پلاقصله هم آقای حبیب نفیسی را به کاخ صاحبقرانیه، که در آن وقت دفتر نخست وزیر به آنجا منتقل شده بود پولت تاپستان، احضار کردند و به ایشان گفتند که اگر پس از این ملاقات را خارجی مرا وده داری دستور تعقیب قانونی شما را خواهم داد. پرسید و دیگر هم با شما عرضی ندارم. اعلیحضرت دستور داده بودند که آقای تفضلی با سمت وزیر مختاری به سرپرستی محصلین خارج از کشور در اروپا منصوب شود.

سوال : آقای چهاشگیر تفضلی ؟

آقای ذوالفقاری : بله، آقای چهاشگیر تفضلی. پس از مختاری از مقام های رسمی وزارت خارجه بود و هنوز حلق شنیده بود و در همان روزها هم برای تشکیلات وزارت خارجه و طرز ارتقاء کارمندان آن وزارت خانه قانونی از مجلس گذشته بود که هیچ کارمند وزارت خارجه شمی توائیت بودن طی مرافق پانیون به مقام وزیر مختاری پرسد و پنجمین چهلت آقای عبدالله انتظام و وزیر خارجه شدیدا" با دستور اعلیحضرت مخالفت کرد. آقای علامه چون دستور اعلیحضرت بود سعی داشت که این کار انجام پسگیرد. آقای انتظام گفتند فقط یک راه حل است آنهم استعفای من. آقای علامه شرفیاب و مراتب را پعرض میرساند و اعلیحضرت هم موافقت می کشید که حکمی لقطه با عنوان سرپرست محصلین صادر شود. آقای علامه به آقای انتظام گفتند که از آن شکرایم که پس از این سفیر کوپیری په ایشان داده شود. آقای انتظام گفتند که این مقام مربوط به شخص اعلیحضرت است (پایان ثوار ۴ ب)

شروع نوار ۷۵

و ایشان می توائید پهلو شخصی که میل داشته باشد فرمان سفیر کوپیری مرحمت فرمایند. شکرای آقای علامه هم صحیح بود و پس از مدتی آقای چهاشگیر تفضلی با عنوان سفیر کوپیری سرپرستی محصلین را بعهده داشت و چندی بعد پولت نارشایی ها که در میان محصلین ایجاد کرده بود و عدم موفقیت در این کار به تهران احضار و کندرامیون داشتگیان هم در زمان مأموریت ایشان بوجود آمد. حالا راجع به اداره تبلیغات می خواهم یک کمی صحبت پسکنم.

سوال : اجزاء به مرأی قریبان پشنه یکی دو تا مسوال خیلی کوچک ازتان دارم درباره دوره آقای علامه.

آقای ذوالفقاری : دوره آقای علامه منوز تمام شده حالا عجلتنا" پشنه میروم توی تبلیغات .

سوال : توی تبلیغات رادیو. بهبیار خوب پس من موافقتم را می گذارم بعد می کنم .

آقای ذوالفقاری : حالا ممکن است چند جلدی ای راجع به دولت آقای علاء که یک اتفاقاتی افتاده.

سوال : پنجمانیم.

آقای ذوالفقاری : پس از اینکه ماموریت اداره تبلیغات و رادیو پنهانه من واگذار شد من آقای معینیان را که با او سایقه دولتی داشتم و در روزنامه آتش متعلق به آقای میراشرافی گمان می کشم مست سردپیری داشت به مدیر کلی اداره تبلیغات و رادیو انتخاب کردم . آقای معینیان در دوران نخست وزیری آقای سپهبد راهدی بسکی از معاونین این اداره بود. مردی لایق ، دشیار مادیات شپود. رشدگی درویشانه ای داشت در کارش جدی بود. انتخاب ایشان موجب گله و رفعش چند تن از دولستان روزنامه نویس من شد که چرا آنها را به این سمت انتخاب نکرده ام . در مدتی که من سرپرست تبلیغات بودم با هم روابط صمیمانه ای داشتم که در مدت کوتاهی هم قبلا از انتخاب من به شهرداری تهران با هم اختلاف کوچکی در سر دو شفر از کارمندان اداره تبلیغات که معاون آن اداره و رئیس اداره رادیو بود و مورد حمایت ایشان بود پیدا شد. علت آن هم گزارشاتی بود که از کارهای خلاف آنها به من میرسید. در پدرو امر من از آقای معینیان خواستم پنجا این دو شفر اشخاص دیگر را انتخاب کند ولی چند روزی گذشت و دستور مراعجزا شکرده. شاچار خودم مستقیما "حکم پرکناری آن دو شفر را صادر و دو شفر دیگر از کارمندان آن اداره را پنجا آنها منصوب کردم. محل اداره تبلیغات و رادیو در میدان ارک پیشتر کشور در یک ساختمان قدیمی قرار داشت . فرستنده رادیو با پرداز کم که هدیه امریکا به این اداره بود در آن ساختمان قرار داشت. این اداره پعلت پودجه شاچیزی که داشت و پعلت پیغایقی مسئولین قبلی آن وضع شامله‌بی داشت فائد وسائل لازم و قادر مرتب . خبرهایی که از رادیو پخش می شد از اداره روزنامه اطلاعات که مجهز به وسائل خبری بود گرفته می شد. قبل از ما قرار بود ساختمانی در چسب ساختمان قدیمی ساخته شود که شفته و مخارج آن از کمکهای امریکا بود و با شمارت خود آنها ساخته می شد. ولی هنوز اندام به ساختن آن شدید بود. دولت بودجه این اداره را پنا به تقاضای من اضافه و مبلغ قابل توجهی در اختیار این اداره گذارد و به بودجه این اداره همه ساله مبالغی اضافه می شد. این اداره

سوال : چند تا فرستنده داشتید آقا ؟

آقای ذوالفقاری : یکدane .

سوال : فقط تهران ؟

آقای ذوالفقاری : فقط تهران بود و آفهم البته قدرت خارج از کشور را نداشت. شمی شود پهش چیز کنید. فقط یک قسمتی از ایران را می پوشانید یک قسمت دیگر را شمی توافت پیوشاشد.

سوال : روی موج کوتاه می فرستادید ؟

آقای ذوالفقاری : بیشتر روی موج کوتاه بود. حالا بهتان بعد عرض می کشم. توی چربیان ، این اداره با همت مدیرکل و همکارانش شروع په فعالیت چشمگیری کرد. عده‌ای از چوانان تحریمه کرده و نویسنده‌گان خوب کادر این اداره را تشکیل دادند. اولین اقدام تاسیس اداره خبرگزاری پارس بود. با کلیه خبرگزاریهای معروف دنیا قرارداد پسته شد و دستگاه خبری و تلکس در اختیار این اداره قرار گرفت. تا آنجا که پخش خبرها که تا آن تاریخ در ۲۴ ساعت فقط دوبار انجام می شد هر ساعت یکپار شد و تلازه‌ترین خبرهای داخلی و خارجی پخش می شد. شورای نویسنده‌گان این اداره را داشمندان و نویسنده‌گان صاحب شام تشکیل داده بودند. پخش موسیقی این اداره پنهان عده‌ای از اساتید این فن گذارده شد و رئیس آن آقای مشیرهمایون شهردار بود. پرثامه گلها که مورد علاقه اکثریت مردم ما بود پنهان آقای داده پیششیا که انتقاماً در این راه رحمت پسیار کشید و تمام وقت خودشان را سرف این کار کرده بود گذشتند شد. پرثامه اطفال از حال ابتدا سبق درآمد. سخنرانیهای علمی و ادبی سیاسی پوسیله هنرمندان و بعضی از اساتید دانشگاه انجام می شد. قسمتهای تفریحی و نمایشی پوسیله هنرمندان آن موقع پخش می شد. روزهای چمچه و تعطیل پرثامه‌های تفریحی اجرا می شد. در هریک از استانهای کشور اداره رادیو تاسیس و فرستنده کوچکی با پُرد کم در اختیار آن استان قرار گرفت . در ساعات خبری صدای مرکز را رله می کرد و در ساعتها پس از پرثامه‌های محلی پخش می شد. در هر وزارت خانه اداره‌ای پنام اداره تبلیغات تاسیس و هفته‌ای پیکار رومان آن اداره در اداره رادیو چمچه و تعليمات لازم برای دادن خبر از گلها مهم وزارت خانه خودشان داده می شد و آنها هم هر روز مرتب خبرها را در اختیار اداره کل رادیو و تبلیغات پرای پخش قرار می دادند. کلاسهای فشرده پرای پیادگیری طرز تبلیغات تاسیس شد و از امریکا متخصصین این کار در اختیار این اداره قرار گرفت که در این کلاسهای تدریس و تعليمات لازمه را می دادند. چند شنبه هم با خرج خود امریکا پرای پلزدید از موسسات خبری به آن کشور اعزام شدند. بدون اینکه چیزی را مخفی کنم یا پیکویم اداره تبلیغات سفارت امریکا ما را در دادن وسائل فنی و چیزهای دیگر که این اداره لازم داشت بیاری می کرد. از افکار آنها در تشطییم بعضی از پرثامه‌ها استفاده می کردیم. ساختمانی را که تعهدی کرده بودند به تاخیر اتفاق نداشتند. پا سرعت شروع به ساختن آن کرده و در کوتاه مدت تحویل داده شد. ساختمان دارای استودیوهای مدرن و مجهزی بود و ادارات فنی به آنها منتقل شد. طبق قراردادی که قبلاً امضا شده بود به اداره تبلیغات سفارت امریکا اجزاء داده شده بود که در روز پیکماعت از این فرستنده پرای پخش پرثامه‌های خودشان استفاده کنند. من از این کار سرباز زدم و از آنها خواستم که از این موضوع صرفنظر کنند. گفتم پخش پرثامه‌های شما از این فرستنده شه به مصلحت ماست و شه به مصلحت شما و من اجزاء چنین کاری را خواهیم داد. این خواهش من مورد قبول آنها قرار گرفت و در هیچ تاریخ هم از آن استفاده شکرده‌اند . در این موقع یکی از معاونین صدای امریکا به تهران آمد و با من ملاقات کرد و پیشنهاد جالبی را ارائه داد از اینقرار : صدای امریکا حاضر است در قسمتی از کرمانستان، سندج یا نقطه دیگر که محل آن پسدا "علوم خواهد شد فرستنده‌ای با قدرت ۱۰۰۰ کیلووات که مخارج ساختمان و وسائل فنی آن پنهان آنها پاشد مجاناً" در اختیار اداره رادیو و تبلیغات ایران قرار دهدند و اداره آن توسط کارمندان ایرانی و تحت نظر اداره رادیو پاشد و کلیه مخارج لازم و حقوق کارمندان آن همه ساله در اختیار اداره کل رادیو و تبلیغات قرار خواهد گرفت . فقط دولت اجزاء پدد که هر روز صدای امریکا با ذکر اینکه اینجا صدای امریکاست پرثامه خود را پخش کند. مراتب را به اطلاع آقای نخست وزیر پعرض اعلیحضرت همایون رساندم. فرمودند پیشنهاد خوبی است آما مصلحت ما نیست آنرا با این شرط قبول کنیم. مشتم به آنها پاسخ رد دادم. چند مال بعد که آقای سعیعی وزیر پست و تلگراف

پود به من گفت اعیلیحضرت فرموده‌اند که با شما تمام پیگیرم و با امریکائی‌ها مذاکره کشیم و پیشنهام که آنها در پیشنهاد خود پهلوی هستند یا نه. گفتم موقعی که من عازم امریکا بودم در موقع پژادید از صدای امریکا اتفاقاً" با همان معنوی که این پیشنهاد را کرده بود مذاکره و سوال کردم آیا حاضرید که مجدداً" این پیشنهاد قبلی را تجدید کنید. پاسخ داد که متابعته دیر شده است و این فرستنده و تامیلات آنرا به تبریز فرموده‌ایم و در آنجا ثصب شده است. اداره رادیو و تبلیغات فائد تلویزیون بود. همانطور که گفتم پودجه کم این اداره اجازه خرید و ثصب و پراه انداختن آنرا نمی‌داد. یکبار هم با امریکائی‌ها مذاکره کردم که شاید با کمک آنها پتوانیم صاحب تلویزیون پشویم ولی از این کار سرپر زدند و معتقد بودند که پراه انداختن تلویزیون اختلاف طبقاتی را عمیقتر خواهد کرد. چون عده محدودی که از هزار نفر پیشتر ت Xiao مدد بود از تلویزیون استفاده خواهند کرد و اشخاصی که قدرت خرید آنرا ندارند همان اشخاص بی‌پطاعت و ناراضی خواهند بود که بعداً هم به ناراضیت آنها اضافه خواهد شد. چندی بعد اعیلیحضرت مرا احضار و فرمودند که آقای ثابت نزد من آمده و تعهد کرده در مدت کوتاهی در تهران اقدام به ثصب تلویزیون کند و مخارج آنرا هم بدون اینکه از پودجه دولت چیزی پخواهد پنهان خود خواهد گرفت. فقط تناهی کرده است که ورود این دستگاه از حقوق کمتری معاف و زیستی هم در اختیار او قرار نگیرد.

سوال : آقا چیزدان را حفظ کرده بودید یعنی مقام معاون نخست وزیر را داشتید و سرپرست تبلیغات ؟

آقای ذوالفقاری : بله، من هم معاون سیاسی و پارلمانی نخست وزیر بودم و هم رئیس تبلیغات ...

سوال : ثابت . زمینی هم بهش پدمند.

آقای ذوالفقاری : بله ، بله. فرمودند موضوع را تبلیغ" به اطلاع آقای نخست وزیر پرسانید و بعد در هیئت دولت مطرح شود. هیئت دولت طرحی پرای معاشرت حقوق کمتری این دستگاهها تهیی و تقدیم مجلس کرد و مجلس شورای ملی هم با آن موافقت کرد. ولی آقای چهره پهلوی که رئیس کمیسیون بودجه مجلس شورای ملی بود بعلت اینکه آقای ثابت پهلوی است با آن مخالفت می‌کرد.

سوال : رسماً" گفت در مجلس که به این دلیل من مخالفت می خواهم پکنم که ایشان پهلوی هستند ؟

آقای ذوالفقاری : بله، دیگر حال آن رسماً رسیش را من آنجا شمیدام ولی به ما اینطور گفتند. و بعد از ملاقاتی که آقای ثابت با ایشان کرد دست از مخالفت پرداشت. آقای ثابت ها سرعت و تسهیلاتی که دولت فراهم می‌کرد این وسائل را وارد و در زمینی هم که در شمال تهران و در پلشی قرار داشت و گمان می‌کشم از این قابل توجهی بگیرنده پیکجا ها قیمت خیلی فازل خریداری و وارد کشور کرد. و پر عکس پیش پیش آقایان امریکائی‌ها نه تنها اختلاف طبقاتی را زیاد شکرده بلکه در سطح تهران هزاران تلویزیون پهلوی رفته. حتی در قسمت‌های چنوب و محله‌های کم پهلوی های تلویزیون پلا بود. آقای ثابت هم از فروش این تلویزیون ها مخارج خود را درآورد. این تلویزیون در حد خود دارای پرثایه‌های خوبی بود فقط

عیوچا پهلوگی که داشت این بود که هیئت مدیره و پیشتر از گردان آنرا پهلویان تشکیل می دادند. چندین پار من به آقای ثابت موضوع را مذاکره کردم و گفتم پهلوی امت تجدید شغلی در هیئت مدیره و گردان آن پکنند ولی گوش نکرد تا موقعی که آقای مهندس قطبی اداره تلویزیون کشور را پنهان داشت کلیه وسائل و تام سیاست آنرا به اچهار از آقای ثابت خریداری کردند و به تلویزیون دولتی منتقل شد. چون در اینجا ذکری از آقای مهندس قطبی به میان آمد لازم است بگوییم که من با این چوان فعل و تحصیلکرده آشنائی زیادی نداشم ولی باید انصاف داد که ایشان این موسسه را پخوبی اداره و پصورت یکی از پیشرين تلویزیونهای بعضی از کشورهای دنیا درآورد. ای کاش وزارت اطلاعات و رادیو را هم در اختیار ایشان می گذاشتند تا از آن وضع خراب و تبلیغات غلطی که در آن انجام می شد چلوگیری و آن وزارت خانه را از حال ابتدال خارج می کرد.

سوال : بنده الان عرضی که دارم ایشت که از این افرادی که ها شما بودند در کابینه آقای علامه بعضی هست که من می خواهم بدائم عقیله آقا راجع به اینها چه هست. مثلاً آقای عبدالله انتظام که ها ایشان دوست بودید.

آقای ذوالفقاری : آقای عبدالله انتظام که من دلم می خواست راجع به ایشان پیشتر صحبت کنم یکی از رجال شریف مملکت ما بود. که یکی از آن رجال نادر مملکت بود. و در کارها واقعاً بی فظیر بود و تحت تأثیر هیچ مقام و هیچ قدرتی قرار نمی گرفت. آقای انتظام یک شموشای پعرضتان می رسانم در هیچ تاریخی شه دست شاه را بوسید و شه شیان قبول کرد. چندین پار به ایشان پیشنهاد شخست و زیری شد ولى قبول نکرد. من اینها همه اش را املاع دارم. آقای انتظام وقتی که موضوعی را که واقعاً خلاف مقررات و قانون بود ایستادگی می کرد و حتی تا پای استعفای هم کشیده می شد. شموشای هم موضوعی بود که راجع به انتخاب آقای تفضلی عرض کردم. ها تفضلی دشمنی هم نداشت. او فقط روی تعصب ایشکه وزارت خارجه قائلی گذراشد و حمایت از قائلی بود که از وزارت خارجه گذشته می خواست بگذارد.

سوال : دیگری قربان آقای عبدالله هدایت بود که شفافی ...

آقای ذوالفقاری : عبدالله هدایت پر عکس آنچه که او اخیر پرایش درست کرده اند اثناها " مرد پهلویان درست و پاکی بوده و در کار خودش بعده در کار ارتش واقعاً اطلاعات عمیقی داشت. ارتشی ها بهش احترام زیادی می گذاشتند ولی متاهفته در اوآخر کار نمی داشم بعلت چه میاستهایی بود که ایشان را متهم به فساد و رشوه گرفتند و اینها کردند. در صورتیکه اهل اینطور کارها نبود و الان املاعی که دارم ژندگی خانواده اش که در ایران مستند چندان خوب نیستش .

سوال : عجب عجب . آقای چهارشان صالح که خوب خیلی معروف حضورتان هست .

آقای ذوالفقاری : چهارشان صالح . من همچین پدون رودرو اسی بگوییم . مرد فعلی بود. ولی چنین شمارلاتانی اش بیشتر از چیز بود واقعاً . همه کار را می خواست که به تنافر پگذراشد. درست پر عکس پرادرش الهیار صالح بود. الهیار صالح هم مثل عبدالله انتظام واقعاً یکی از رجال پرچسته کشور ما بود.

طرف احترام عده زیادی از مردم بود و پرسنل آن آقای چهاشاه صالح پیغاییه بهنده مرد فعال و کاری و درستی بود اما چشمیه هوچیکنگریش پیشتر از کارش بود.

سوال : قربان بیکبار فرمودید که درباره شاهنده مطالعی دارید که همکوئید این را من پاداشت کرده بودم ازتان پسبرسم .

آقای ذوالفقاری : درباره شاهنده مطالب خیلی زیاد است. البته بهنده درباره کلپیشه آقای علاء و مأبیه اداره رادیو و درباره روزنامه‌ها صحبت خواهم کرد در آنجا چریان را منصداً خواهم گفت .

سوال : یکی هم که چون ممکن است دیگر آن زمان نبود راجع به رزم آراء و سراسرگر ارفع فرمودید که

آقای ذوالفقاری : آثرا هم بعده در موقع خودش در چای خودش راجع به چیز... چون من همانطور که قبلاً هم پعرفشن رسانید مسپهید رزم آراء آدم نامرتوبی بود. من صد درصد معتقدم که این خیالات شاپایی توی سرهنگ بود و آنهم در موقع خودش البته چریان را خواهم گفت .

سوال : خواهید گفت. دکتر علی امینی هم که خوب بچای خودش .

آقای ذوالفقاری : دکتر امینی هم کلپیشه‌اش که من بودم البته آثرا هم صحبت خواهم کرد.

سوال : قربان یک چیزی که زود گذشتہ‌ایم ازش می خواهم ازتان پسبرسم. مجموع اشغال زنجان چقدر طول کشید پس از اینکه خود گرفتن شهر را من تاریخش را در آوردم یعنی توی کتاب سراسرگر ارفع بود می گوید پیشتر و پنجم نوامبر ۱۹۴۵ اشغال زنجان بود چقدر طول کشید.

آقای ذوالفقاری : یعنی اشغال او طرف روسها یا چیز...؟

سوال : از طرف روسها؟

آقای ذوالفقاری : روسها مثل سایر چیزها بود. منتهی سایر قسمتها امریکائیها زودتر از همه ایران را ترک کردند .

سوال : نه، نه. اشغال توده‌ایها.

آقای ذوالفقاری : طرفداران پیشووری و پساط و اینها؟

سوال : پیشووری و اینها یعنی دموکراتها؟

آقای ذوالفقاری : آنها را پنهانه الن درست خاطرم نیست .

سوال : تقریباً یکسال طول کشید ؟ مثل خود دولت ...

آقای ذوالفقاری : مسلم یکسال .

سوال : این یک سوال دیگری بود. تیمور پختیار را هم از رشجان تا مرگش را گفتید یک روزی می فرمائید که باصطلاح چیزش چه بود آن کاری که کرد ...

آقای ذوالفقاری : عرض کنم پلهم در میان موضوع اقداماتی که شد راجع به سازمان امنیت یا اینکه به پیشنهاد من رئیس آنچا شد ...

سوال : آما آنرا خواهید فرمود. پسیار خوب. یکی اینکه مرپوط به گذشته بود. آن ذوالفعلی در شهرپاشی رشجان این را خواهش می کنم پفرمائید.

آقای ذوالفقاری : یک حمالی بود. آقا. یک حمالی بود کارش حمالی بود در خیابانها. موقعی که این آقایان تشریف آوردهند. ذوالفعلی بود، یکی هم قریان. یک قریان نامی بود. آنهم یک حمال دیگری بود. به محض اینکه اینها رسیدند ...

سوال : دموکراتها ؟

آقای ذوالفقاری : دموکراتها که آمدند به رشجان. ذوالفعلی را رئیس شهرپاشی کردند و یک کاری هم ناشد فرمادهی په آن قریان دادند که هردوی آنها حمال بودند. اصلاً معروف بودند دیگر و این ذوالفعلی یک آدم پدیده و بیتوأ. حالا آن یکی ، آن قریانشان که چیز است ، یک آدم گردن کلفت و چیزی بود. ولی این ذوالفعلی یک آدم فقیر و بیچاره‌ای بود. اصلاً من شنیدم که این چطور وارد این دار و دسته شد. پدتها مدتها در رشجان بعد از اینکه این چیز تمام شد همان کار حمالی‌اش را مشغول بود. مدتها بود کمی هم پاماش کار نداشت چون می داشتند که این آلت دست بود دیگر.

سوال : قریان موضوع ملی کردن شیلات را می گویند بهای چه بود ؟

آقای ذوالفقاری : بله، این یکی از چیزهای پنهانه است که راجع به آن باید حتی "پیکویم". چون این کار خیلی بی سر و صدا انجام گرفته و میچکس هم نمی داشد که این اصلًا از کجا چطور شروع شد و کی پاشت این کار شد. این را پنهانه در موقعش از من سوال پفرمائید و این مرپوط به خود پنهانه است و اصل این موضوع را من شروع کردم در زمان مرحوم دکتر مصدق اگر می خواهید الان می توانم پیکویم.

سوال : اگر پفرمائید بد شیست .

آقای ذوالفقاری : عرض کنم که یک روزی استاد و مدارکی پذست من رسید کد... .

سؤال : در چه زمانی تربیان ؟

آقای ذوالفقاری : تقریباً درست زمان دوره هفدهم مجلس بود. و پس از اینکه ثبت ملی شده بود و آقای دکتر صدق نخست وزیر شده بود. در آن موقع ریاست مجلس با مرحوم کاشانی بود. و دو تا معاون داشت. معاون اول پرادر من بود. معاون دوم آقای مهندس رضوی. استاد و مدارکی در آن موقع پذست من رسید حکایت از این داشت که روسها مقدار زیادی اسلحه و موادی دیگر برای کمک به مأمورین خودشان در داخل و حتی توده ایهائی که در داخل بودند برای آنها در توقیعی هادئ که مریبوط به شیلات است و مریبوط به چیزهای فتنی یا غیر فتنی شیلات بود می آوردند و محترم‌انه تقسیم می کردند. البته این مدارکی که عرض می کنم تمام اینها را من با شام اشخاص با شام همان مأمورین روسی ذکر کردم در مجلس. که من الان نمی توانم به آن تفصیل صحبت پکنم. اگر لازم باشد اگر صور تجلیمات مجلس در دستور من باشد دیگر بهترین شاهدی است که چیز می کند. من در یکی از شرط های قبل از دستورم با اراده این مدارک و پرسنل اینها راجع به شیلات صحبت کردم و شمن اینکه این صحبتها را می کردم از دولت آقای دکتر صدق تناها کردم که حالا که ثبت ملی شده بهتر اینست که این شیلات را هم ملی پکنم. در چله اول مجلس که من صحبت می کردم آقای مهندس رضوی اصلًا "نهاییدم پچه علت جلوی شرط مرا گرفت. پعلت اینکه مدت پیش تمام شده بود. من این امر را موکول کردم به چله بعد. سبیع خیلی زود رفقم در شرط قبل از دستور اسم توییم کردم . انتقاماً آشروز پرادرم مجلس را اداره می کرد و من نایب‌الحرفهایم را در آن روز زدم. پلاقاله بعد از اینکه من این حرفها را در مجلس زدم آقای دکتر فاضی که وزیر خارجه بود از من خواهش کرد که به روم وزارت خارجه. رفقم به وزارت خارجه. به من گفتند که شما کار ما را مشکل می کنید و ما نمی توانیم الان در دو چیز پچشیم. بهتر این است که شما فعلًا از تعقیب این کار سرفشار کنید. من به ایشان جواب دادم که پیش‌تینه من بهترین موقع ممکن الان است که شما این کار را کردید. و بهتر اینست که الان شما این ثابت را ملی کردید شیلات را هم توانما ملی کنید. ایشان از من خواهش کرد که به روم خدمت آقای دکتر صدق ها ایشان مذاکره کنم من خدمت آقای دکتر صدق رسیدم. آقای دکتر صدق هم عیناً حرف آقای وزیر خارجه را تکرار کردند په من فرمودند که همیع اصراری در این کار شکنید. گفتم آقای دکتر صدق صالح شما در این است که این کار را پکنید. البته پیشنه پایید در اینجا یک موضوعی را پیگوییم که من اگر این قسم را دارم می گوییم چون همانطور که عرض کردم چریان صحبت های من در مجلس زیاد مفصل بود. تمام اسلامی مأمورین روسی حتی اسامی آنها را تمام در مجلس من فاش کردم و اینکه پچه و مبانی اینها اسلحه و چیزهای دیگر وارد این کشور می کردند ، تمام اینها را من آنچا گفته بودم. آقای دکتر صدق په من فرمودند که پس بهتر اینست که ما چله محترم‌انه در مجلس درست پکنیم . بهینه شطر آقایان وکلاً چه هست من تپول کردم . فردای آشروز پهنا به تناهی دولت چله محترم‌انه تشکیل شد و من حرفاًیم را زدم و پلاقاله آقای مهندس رضوی که نایب رئیس مجلس بود با این کار مخالفت کرد و خوب پیام شیست یکی دو شفر دیگر. ولی خوشبختانه آن چیزی که پیش توجه من شد کلیه وکلای چیزه ملی و طرفداران دکتر صدق موافقت کردند ها این فکر من . و خوشبختانه موضوع په چله علی‌الله مجلس آمد و در مجلس په تصویب رسید. اما در اینجا شکته‌ای که قابل توجه است این است که وقتی این چله محترم‌انه تشکیل شد مجله تهران صور و بعضی از روزنامه‌های دیگر نمی داشم از کجا املاع

موقتاً" او را رها و دشمال دیگری می‌رفتند. این عده را خود صاحبان چراًند خوب می‌شناختند. یکی از آنها عباش شاهنشه مدیر روزنامه فرمان بود. او زندگیش را از زندان شهرپاشی به اتهام دردی شروع کرده بود و پس از آزادی از زندان به حزب توده پیوست. ورق پاره‌ای را به شام فرمان با قیمت دهشانی ولی با کمک پول حزب توده منتشر کرد. پس از چندی به دار و دسته قوانسطنه پیوست و در همان حال که روز آراء رئیس ستاد ارتض شده بود به شوکری او پرداخت. مذکون دولتها پسر کار بود. در زمان دکتر مصدق مدحت مهر سکوت پسر لب زد. پس از تیمسار سپهبد ژاہدی ساخت و مسیس در حزب ملیون وارد شد و یکی از گردانشده‌گان آن حزب بود. موقعی که سازمان اطلاعات و امنیت کشور بوجود آمد عضو فعال آن بود. به تلفن منزل و دفتر روزنامه‌اش شبیه صوت تصمیم کرده بود و در چیمش هم شبیه صوت کوچکی بود. به این وسیله پیرای عده زیادی حتی آنهاشی که به ظاهر با او دوست بودند گرفتاریهای ایجاد می‌کرد. عده‌ای از مدیران چراًند تصمیم گرفتند که این قبیل افراد را از میان خود حلق کنند. پاشنگاهی بنام پاشنگاه روزنامه شکاران و شویسندگان تامسیس کردند و هیئت مدیره آن هم معین شد. متاسفانه شتوانشند از ورود این قبیل کلاشان به پاشنگاه چلوگیری کنند. چندی هم این پاشنگاه وجود داشت و خود پسخود منحل شد. شخصی بنام محروم علی خان بود. توقیف و ماسحور چراًند قبل از ایجاد ساواک با شهرپاشی کل کشور با این اداره بود. محروم علی خان را مدیران مخبرین چراًند دوست داشتند. مرد پی آزاری بود و همیشه می‌گفت ما مورم و ملعور. دستورات مافوق را اجرا می‌کنم. او خود شدائشته منبع خبر پیرای مخبرین چراًند بود وقتی اخطلار می‌کرد فلان موضوع را شویسید مخبرین زردیک و بهاؤش چراًند که از آن موضوع بی‌املای بودند با عنوان ایشکه این خبر از منبع مؤثثی پدیدت ما رسیده آنرا چاپ می‌کردند. و اکثر اوقات از او کسب تکلیف می‌کردند که امروز چه خبری پایید منتشر شود چه خبری، پایید منتشر شود. در دولتهاشی که شرکت داشتم در دولت آقای علاء و بعد هم در دولت آقای دکتر امینی فشار پر چراًند کمتر بود. در دولت آقای دکتر امینی به آنها اجازه تنقید داده شده بود و تنقیدهای سازشده‌ای هم پرسیله بعضی از چراًند می‌شد و عده دیگری هم که با مخالفین دکتر امینی همکاری داشتند هر مطلبی را که میل آنها بود می‌نوشتند و کسی هم جلوی آنها را نمی‌گرفت. در دولتها پهدی فشار به چراًند به آنجا رسید که یکی پس از دیگری تعطیل و خاموش شد. مطالعات و نوشتنهای روزنامه‌ها اکثراً از سازمان امنیت توسط چند شغف شویسنه تهیه و یک شکل در اختیار چراًند قرار می‌گرفت. خوانشده‌گان این موضوع را می‌دانستند نتیجه‌اش این بود که دیگر مردم به خواندن روزنامه علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. کم‌کم تیراژ روزنامه پائین میرفت تا ناچار به تعطیلی آن روزنامه می‌انجامید. روزنامه اطلاعات و کیهان هم با وضع خاص خودشان از این امر مستثنی شودند و ابکر دوام آورده بودند پهلوت وضع خاص مدیران آنها و درآمدی که از اعلاءات دولتی و غیر دولتی داشتند بود. توائیته بودند این دو روزنامه را سرپا شگاهمارند. مردم می‌گفتند خبرهای صحیح این دو روزنامه که ماسحور شده همان اعلاءات فوت و ختم است. مدیران این دو روزنامه هم فارغ از این چریقات مدتی به چان هم انتقام و به چندی تن به تن قلمی می‌پرداختند و اتهاماتی را به پیکدیگر وارد می‌کردند. گردانشده‌گان و شویسندگان این دو روزنامه هم عامل و باطل مانده بودند و در این اوآخر فقط دو مه روزنامه که متعلق به حزب رستاخیز بود منتشر می‌شد و مخارج آن هم از بودجه محروم می‌شد. عده‌ای از مدیران چراًند به پستهای خارج رفته بودند و به روزنامه‌ها و مجلات تقریباً تعطیل شده بودند. عده‌ای از مدیران چراًند به پستهای خارج رفته بودند و به عده دیگری پستی در دستگاه‌های دولتی داده شده بود. ماقبلی کسب و کار شخصی مشغول بودند. این

بود که با آقای دکتر چهاشیاه صالح هنگاری داشتید. می خواستم یک مطلبی راجع به شخص ایشان پهنه ماندید.

آقای ذوالفقاری : در کابینه آقای دکتر اقبال آقای دکتر چهاشیاه صالح وزیر پهنداری بود که در خدمت ایشان بودیم. آقای دکتر صالح یکی از چهره‌های خوب و پاک کشور ما بود. مردی فعال و کاردار. اما اغلب کارهایش را می خواست با هیاهو و تبلیغ انجام بدهد، به مردم ششان پردهد. که در پیشتر آنها هم ناموفق بود. مثل میلزه بنا تاچاق تربیاک و جمیح آوری مبتلاپان په تربیاک . که چریان مفصلی دارد که از بحث ما خارج است در اینجا.

سوال : قبل از فرمایشات امروزتان من دو تا یادداشت از این کتابی بود که من دیده بودم. یکی این بود که در مرداد ۱۲۲۱ که با عده دیگر از کلاه مجلس که آقا هم چزوشنان پودید طرحی پهای تبریه خلیل طهماسبی از مجلس دادید. راجع به این می خواستم یک مطلبی په فرمائید پهای ایشان ایشکه

آقای ذوالفقاری : عرض کنم این طرح را پنهان ندادم. این طرح را پنهان یکی از افرادی بود که امضا کردند. یعنی مریبوط بود په مرحوم رزم آراء . همینطور است دیگر و این چریان مفصلی دارد که من این را گذاشتم در خاطراتم راجع به رزم آراء . من صحبت‌هایی دارم و عقایدی نسبت به ایشان دارم که شمی تواسم از آن صرف نظر کنم. امیدوارم بعداً در این مورد مفصلتر صحبت پکنم .

سوال : پس په فرمائید په مطالب امروز خوامش می کنم.

آقای ذوالفقاری : یکی از وظایف من ارتقاء پا مطبوعات بود.

سوال : در کابینه آقای علامه ؟

آقای ذوالفقاری : و همچین در کابینه آقای دکتر اقبال هم همینطور من با اکثر مدیران چرازد و شویسندگان حتی با مخبرین آنها روابط دوستی داشتم . این رابطه و دوستی از سالهای قبل که من شایشه مجلس شورای ملی بودم شروع شده بود. این رکن چهارم مشروطیت متساقنه مدام مورد بھی مهربی مقامات و دولتها بودند ساسور و توقیف روزنامه در تمام دولتها وجود داشت . آزادی مطبوعات حرف پوچی بود. به چرازد اجزه اپراز علیله و تنقید او کارهای خلاف دولت داده شمی شد . مردم به خواندن روزنامه‌ها و مجلاتی که از دستگاهها تشکیل می کردند پیشتر علاقه ششان می داشد و بهمین چهت شیز تیراز این قپیل روزنامه‌ها پلا میرفت . اکثریت مدیران و فویسندگان چرازد را مردان شریف و وطن پرستی تشکیل داده بودند و اگر به آنها اجزه تشکیل سالم داده میشد می توائستند عادوه پهایشکه رامنها و مشاورین خوبی پهای دستگاههای دولتی پاشند علنه های ثار اشیاشی را که وسیله اپراز عقیله شدنشتند پیرونون می ریخت . اما چند حقه پلز و اخاذ هم در میان آنها دیده می شد. مدیران این قپیل چرازد که شوکر حاکم وقت و چیره خوار آنها بودند هر دولتی که په سر کل می‌آمد این چند شفر مذاخ آنها بودند و کار آنها فحش و تهمت بود که په عده‌ای میزدند. اگر طرف ضعیف و پخصوص پولدار بود پا گرفتن پاچ سپیل

پسیدا کرده بودند عین مذاکراتی که در چلیه مجرماته شده بود و مخالفت آقای مهندس رضوی را هم ذکر کردند . آقای مهندس رضوی رفت پشت تربیهون و شروع به حمله به من کرد و فکر من کرد که این خبرها را من دادم و کار ما دو نفر به کشمکش کشید . حتی من پا لجن تندی به او گفتم که اگر خانشی توی این مملکت پاشد من می توام آن خانش را به مجلس معرفی نکنم . خانش آشناست هستند که به هر فرقه‌ای زده‌اند قبلاً " توی حزب توده بودند پس آمدند و حالا به شام چجهه ملی و سایر چاهای خلاصه و عمله دادم که فردا پنهان استاد و مدارکی راجع به آقای مهندس رضوی در مجلس ارائه خواهم داد . ظهر که منزلم رفتم دیدم که پرا درم محمد تلفن کرد و از من خواهش کرد که نهار پرورم منزلش . رفتم آنجا دیدم که آقای مهندس رضوی آنجا شسته و با حالت شاراحتی به من گفتش که من آدم پهلوی پرادارت ازت معذرت پخواهم و من مقصودم تو نبودی . گفتم خیر ، شما مقصدتان فقط من بودم . چون مدافع این کار فقط منم . و شما فکر می کنید من این خبرها را به روزنامه دادم تازه به فرض اینکه این خبرها را به روزنامه داده بهاشم هیچ مانعی ندارد . ملاحظه هم کردید که همه آقایان پا این فکر موافقت کردند . بهاخره پرا درم واسطه شد چلوی مرا گرفت و دیگر دفعه بعد پنهان خودداری کردم از ذکر بعضی بیاناتم . خدا بیامرزد آقای مهندس رضوی حالت عادی هیچوقت نداشت . هر روز بیک شکلی درمی‌آمد . و " والعما" پا من هم خیلی دوست بود . خیلی . حتی بعضی اوقات که حالت خوبی نداشت به من تلفن می کرد که فلاشکس بیا از خانه پرا درم پاهم پروریم به مجلس . چون دامن توی ترس بود و می ترسید که او را پکشند . ها قشلاقیها روابط خیلی بدی داشت . حتی یک روز خسرو قشلاقی می خواست او را از آن بالا پرت کند پائیون . بحساب پنهان شده بودم کارد ایشان . اینقدر به من اعتماد و اطمینان داشت ولی آن کشمکش در آنجا چیز کرده بود . باید بیگوییم که این کار پنست من انجام شد و مجلس هم و همینطور آقای دکتر مصدق هم دستور تغییب این کل را دادند

سوال : منجر به ملی کردن شیلات .

آقای ذوالفقاری : منجر به ملی کردن شیلات .

سوال : خیلی خیلی میتوشم . چناب آقای ذوالفقاری در رامن ضبط امروز پنجم اکتبر ۱۹۸۹ و بقیه شوار ۹ می خواستم سوالی پکشم از حضورتان . این قانون از کجا آوردی را فرمودید که کدام کابیته تصویب کرد ؟

آقای ذوالفقاری : من قبلاً موقعی که راجع به مبارزه با فساد صحبت می کردم در کابیته آقای علاء که بعد از آن چربیاناتی که گفتم منجر به شکست شد در خاطرم شیود که یک تأشیوه پعداً گذشت به شام قانون از کجا آورده‌ای و من خیال می کردم زمان آقای علاء این قانون از مجلس گذشت ولی پعداً متوجه شدم که طراح این قانون اصلًا آقای مهندس طلاقاشی بود و مهندس طلاقاشی وزیر کشاورزی در کابیته آقای دکتر اقبال بود و این قانون زمان آقای دکتر اقبال گذشت به آن شرحی که پنهان در آنجا دادم این را باید منتقل پفرمائید به کابیته آقای دکتر اقبال .

سوال : چشم همانطوری خواهد شد . دیگری این مطلب بود . شما در کابیته هائی که بودید یک کابیته‌ای

راجوع به روزنامه‌ها است حالا خاطرات دیگر پنهان... .

سؤال : قبل از اینکه پنجمانید یک سوالی دارم قریبان، این سحر علی خان در شهرپاشی کل کشور روزنامه‌نویسها را می‌بیند اینها که..... کجا می‌بیند؟

آقای ذوالفقاری : در چاهای مختلف... به ادارات روزنامه‌ها مراجعه می‌کرد. هر روزنامه‌ای را که باید توقیف می‌کردند پرسیله او توقیف می‌شد. یا دستور میداد که فلان موضوع باید شوشه بپشود و فلان موضوع باید شوشه نشود. و همینطور که عرض کردم واقعاً این خوش اصلاً خبر را میداد به آن مخپرین. خیلی از مخپرین پودند یا مدیران چراً اصلًا اطلاع از این خبر نداشتند.

سؤال : صحیح، اطلاعی نداشتند.

آقای ذوالفقاری : این خبر را می‌گرفتند و بعد دنبال آن قلمفرسانی می‌کردند. یکی از خاطرات دیگر من موضوع آقای اللہیار صالح است. آقای اللہیار صالح پعنوان اعتراض به شودن آزادی در مملکت و انتخابات آزاد چند روزی در مجلس شورای ملی متحسن و اعتساب غذا کرده بود. آقای علاء نخست وزیر که به آقای صالح روایط شودیک و دوستنایی داشت از من خواست به شمایندگی از طرف ایشان به آقای صالح ملاقات کنم و از ایشان پخواهم که دست از تحصن پرداشته و به اعتساب غذا خاتمه دهند. این ملاقات با حضور خاص، آقای صالح انجام و ایشان گفتند مدامی که به تقاضای من پاسخ مشتی داده شمود به تحصن و اعتساب غذا ادامه خواهم داد. پس "وعله‌هائی از طرف اعلیحضرت و آقای نخست وزیر به ایشان داده شد و به اعتساب خود خاتمه داده و به منزلشان تشریف پرداخت. دولت آقای علاء چند پار ترمیم شده بود. آخرین ترمیم اعتساب آقایان دکتر امینی وزیر دادگستری به سفارت ایران در واشنگتن، عبدالله انتظام و وزیر مشاور و نایب نخست وزیر، گلشاهیان به وزارت دادگستری، تیمسار ارتشد هدایت وزیر چندیکه به ریاست ستاد پژوهی ارشتاران، تیمسار پیغمد و شوک به وزارت چندیکه، آقای محمود هدایت که معاون اداری نخست وزیر بود به ریاست یکی از شعب دیوانعالی کشور انتخاب شد.

سؤال : محمود هدایت پرادر آقای صادق هدایت بود آقا می‌شناختید؟

آقای ذوالفقاری : خوب می‌شناختمش، مرد پسپار شریفی بود. واقعاً یکی از ق Hatch عالی مقام. الان مم زده است ولی من خیلی بالائی دارد تقریباً "شودیک" ۱۰۰ سال پایید داشته باشد. اصولاً "چون او فاسیل هدایت است و خاشم متهم دختر مرحوم متصورالسلطنه است به آن هم فاسیل است. در اعیاد رسمی اعلیحضرت از رادیو بیاناتی ایراد می‌فرمودند. در یکی از این اعیاد متن بیاناتی که توسعه آقای مطیع‌الدوله حجازی تهیی شده بود آقای نخست وزیر به من دادند که آنرا بخواهم و نظرم را بگویم. پس از خواهد آن من به آقای نخست وزیر گفتم بعتقد من ش در مصلحت اعلیحضرت و ش در شام ایشان است که این بیانات را از رادیو ایراد پنجمانیم. نوشته آقای مطیع‌الدوله حجازی با جملات تندی پرعليه آقای دکتر صدق تهیی شده بود. قرار شد خودم شرفیاب و بعرض پرسشم. (پایان ثواره آ)

سوال : می فرمودید .

آقای ذوالفقاری : قرار شد خودم شرفیاب و چربیان را پعرض پرساشم . فرمودند نخست وزیر پخواند . نخست وزیر را هم از این کار منع کردم . چند ساعت پس گفتتم اعلیحضرت امر کردند پا جنگ قسمتهای تند آن خودتان آشنا پخواهید . من با حنف مقدار زیادی از کلمات و جملات تند آن آشرا از پشت را دیو خواندم . گرچه مورد اعتراض و سرزنش عده‌ای از دوستاشم قرار گرفتم ولی خوشحال بودم که مانع شدم پادشاهی را که دوستش می داشتم این بیانات را که در شام او شپود ایجاد کند . به اتفاق آقای علامه در کاخ مرمر حضور اعلیحضرت رفته بـ " آنجا تیمسار پختیار " هم به ما ملحق شد . اعلیحضرت فرمودند که تمییز به نام سیس اداره‌ای که سازمان اطلاعات و امنیت کشور خواهد شد گرفته‌ایم چون وظیفه‌ای که به این اداره حول خواهد شد " ملپقا " بطور ناقص پنهان شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش بود و حال باید کلیه آنها باید در این سازمان جمیع شود . این موضوع هم تازگی ندارد و شبیه آن در کلیه کشورهای دنیا وجود دارد . فرمودند چون می خواهم در رامن این سازمان فردی غیرترنامی قرار گیرد به اینجهت ذوالفقاری را برای این کار در نظر گرفته‌ام . این سازمان وابسته به نخست وزیری و رئیس آن هم سمت معاون نخست وزیر را خواهد داشت . خطاب به من فرمودند که با کمک تیمسار پختیار و اشخاص دیگری که در این امور وارد هستند مطالعاتی انجام دهید و شاید این کار را پریزیزی چون من به مسافرت خارج می‌روم در مراجعت اشخاصی را به شما معوفی خواهم کرد که با کمک آنها به وظیف و مسئولیت‌هایی که پنهان شده این سازمان گذارده خواهد شد آشنا شوید . حقیقت را باید پیگویم . من در همان حال به عاقبت این کار فکر می کردم و خوشحال شپدم . اعلیحضرت به مسافرت تشریف پردازد من شزاد آقای علامه رفتم و به ایشان گفتتم که هرچه فکر می کنم می پیشم که من مرد این میدان نیستم و این خدمت از من ساخته شیست . از ایشان خواهش کردم کاری پیکنند که اعلیحضرت از این مأموریت مرا معاف پسندند . آقای علامه گفت مشتم صلاح تو نمی داشم که این کار را قبول کنم و بهتر است در پست فعلی خود بقای پنهانی . به من گفتند در موقع مراجعت اعلیحضرت سعی می کنم شخص دیگری را انتخاب شمایند .

سوال : قربان تاریخ درستش را می توانید به فرمائید ؟

آقای ذوالفقاری : شه من بیام نیست . کامبیزه علامه بود دیگر همین اوائل کامبیزه‌اش بود تقریباً .

سوال : آقا اسم ساواک را اعلیحضرت پردازد آن روز یا شه ؟

آقای ذوالفقاری : شه ، عرض کردم این به اسم اداره اطلاعات و امنیت کشور بود . ساواک در کلمات مختلف خود سازمان بود . از روز اول این اسم شپد . تیمسار پختیار هم چند بار برای تشکیل چلسه و مطالعه در این کار به من مراجعه و به ایشان هم گفتتم از این کار شاهد خالی خواهم کرد . در موقع مراجعت اعلیحضرت از مسافرت خارج مجدد شدیم . قبل از آقای علامه هم بعرض رسائله بودند که بهتر است ذوالفقاری در نخست وزیری بماند و با من همکاری کند . اعلیحضرت به من فرمودند مثل اینکه از این کار

ترسیدی و خطاب به تیمسار پختیار گفتند شما موقتناً مشغول این کار بشوید و با اشخاصی که به شما معروف خواهد شد تشکیلات این مازمان و ظالیفی که پیشده آن قرار خواهد گرفت پدمید تا بعد من فکر اساسی پکنم.

سوال : خوشوقتم که این را می فرمائید برای ایشکه عمولاً مردم خیال می کنند که حضرت عالی میان پختیار و پاکروان منصبی این کار بودند.

آقای ذوالفقاری : شه. ولی یک دفعه دوم هم به من حالا اینجا خواهم گفت.

سوال : پس بعد خواهید فرمود؟

آقای ذوالفقاری : دفعه دوم به من پیازم این پیشنهاد شد. ولی خوشبختانه درست موقعی بود که اعلیحضرت شنبت به من بی مهر شده بودند. آن چریان وزارت کشور من در کابینه آقای شریف، امامی همان موقع بود.

سوال : بعد که خواهید فرمود. پفرمائید.

آقای ذوالفقاری : بیکبار دیگر هم موقعی که من از شهرداری استعفا کردم باز ثامن ریاست این اداره شدم و پیازم به اتفاق تیمسار تیمور پختیار شرفیاب شدیم. اعلیحضرت فرمودند برای پختیار پست دیگری در فرمان گرفته ایم و خیال دارم شما را به جای ایشان منصوب کشم. به اتفاق پختیار پا چند شفر که با این مازمان همکاری دارند ملاقات کنید پس بعد تصمیم قطعی خودم را به شما خواهم گفت. من پا چند شفری هم ملاقات و مذاکراتی انجام دادم. پختیار هنوز پر سر کار خود بود. از او سوال کردم که برای شما چه شغلی در فرمان گرفته اند. گفت گمان می کنم ریاست شرکت ملی نفت را پیشده من پیگذارند. پس از ملاقات پا این عده پیازم فکر کردم که من قادر به خدمت در این پست نیستم. شخصوص با چریاناتی که در شهرداری برای من پیش آمده بود و از طرف دیگر آقای شریف، امامی هم در همان موقع به من پیشنهاد وزارت کشور را کرده بودند. ترجیح می دام که در دولت شریف امامی شرکت کنم. ولی مخالفین از من چنان سعادت کرده بودند که شه به دولت راه پیافتمن ده راجیع به این پست پا من دیگر کسی تمام گرفت. همانطور که قهلاً هم گفتم معلوم شد که مورد بی مهری شاه قرار گرفته ام. پس از مراجعت از امریکا تیمسار پاکروان که از امراء پاک و لایق ارتش بود به این سمت یعنی ریاست ساواک منصوب شد.

سوال : پس اجزاء پفرمائید در واقع آقا دفعه دوم شدید و به ریاست ساواک شرسیدید؟

آقای ذوالفقاری : من هیچ وقت شرسیدم. دفعه اول به آن شکل بود. دفعه دوم هم به این شکل. موضوع چالهی که من امروز برای اولین بار آنرا فاش می کنم ما موریت محرومایی بود که اعلیحضرت به آقای علاء شخصت وزیر پیشده تیمسار سپهبد پختیار و من گذاشتند و آن مربوط به پحرین و اقداماتی که می پاییستی برای الحاق آن قطعه از خاک ایران به وطن انجام گیرد بود. اعلیحضرت در جلسه ای ها حضور آقای علاء شخصت وزیر خطاب به تیمسار پختیار و من فرمودند من پس از ملی شدن نفت در فکر آن بودم که باید

و تئینه دیگری را انجام دهم و آن هم موضوع پحرین و الحاق قطعی آن که متعلق به ایران است به خاک اصلیش . چون اقدامات شتمانی با وضع امروز دنبای پرای ما مشکلاتی ایجاد خواهد کرد تصمیم گرفته ام که این اقدامات را از طریق خواست مردم و با یک قیام عمومی انجام دهیم . طبق اطلاعاتی که از پحرین به ما رسیده در آنجا افرادی از طبقات مختلف آمده اند ما را در این راه باری دهنده . حالا من این ماموریت را پنهانه ساواک و اداره تبلیغات یعنی پنهانه شما دو نفر که در رام این دو اداره مستید می گذارم . اقدامات ما تشکیل سازمانی پرای این کار مرکب از چند تن از مامورین ساواک که در آن چند نفر از اهالی پحرین که پوشح داخلی آنجا وارد بودند و چند نفری هم از کارمندان اداره رادیو و تبلیغات آغاز شد . چند مامور ها و سائل هی میم پداخیل پحرین اعزام شد . ماموریت آنها در مرحله اول شبان با چند تن از ساکنین یومی محل که پنهان می کردند بود . عده دیگری از مامورین ساواک و چند تن از اهالی پحرین مسکن ایران که اجرازه رفت و آمد پعلت داد و متند یا پازدید از خاشواده و شزدیگانشان را داشتند په چڑایر و بشاردر شزدیگ پحرین در خاک ایران اعزام شدند . در پحرین مدرسه ایرانی که دو پهادر این مدرسه را تاسیس کرده بودند وجود داشت . و از سالهای دراز وزارت فرهنگی سالیانه بیکصد هزار تومان په این مدرسه کمک می کرد . ما از مدیر مدرسه که کمان می کنم نام فامیلش هم ایرانی بود دعوت کردیم که به تهران بپاید و پرای کمکهای پیشتری که وزارت فرهنگی می خواهد در اختیار آنها بگذارد مذاکراتی انجام دهیم . پس از ورود مدیر این مدرسه پوسیله وزارت فرهنگی به ایشان اطلاع داده شد که دولت عاقتمد است که این مدرسه توسعه پیدا کند و وزارت فرهنگی خافر است سالیانه دو میلیون تومان په مدرسه کمک کند و ضمیماً چند معلم هم که حقوق و مزایای آن توسعه وزارت فرهنگی پرداخت خواهد شد در اختیار این مدرسه قرار گیرد . البته در اینجا من باید پیکویم که مقصود از فرستادن معلم ، فرستادن چند مامور ساواک بود پیش از معلم په این مدرسه . این پیشنهادات کلا" با خوشحالی مورد استقبال مدیر مدرسه قرار گرفت و حتی نوشت که دیگر احتیاجی هم په کمک سایق ندارد . معلوم شد که عوامل محلی شدیداً مراقب اوضاع هستند و عملیات باید با وقت پیشتری انجام گیرد . اداره رادیو شروع په پخش خبر در مورد پحرین و پیش های تحریک آمیز کرد . پحرین یکی از استانهای ایران خواهند شد و قرار بود دو سه نفر از اهالی پحرین پعنوان نهایتی این استان در جلسات مجلس شورای ملی شرکت کشند . چرائید و مجالات تهران اکثراً ستونی از شیوه خود را په پحرین اختصاص دادند و این چرائید پوسیله عوامل ما په داخل پحرین فرستاده می شد . ما اقدام په انتشار نشریهای په زبان عربی کردیم . اعلامیه ها و شیوه های پژوهان عربی په داخل پحرین فرستاده می شد و پوسیله مامورین یومی محلی در میان مردم پخش می شد و مردم را دعوت په یک قیام عمومی می کرد . کمک خبرهای امیدوار کشنهای از داخل پحرین میرسید . خلاصه فعلیت چشمگیری شروع شده بود . ولی متأسفانه مدت کوتاهی از این اقدامات شکلشته بود یک روز دستور متوقف کردن این عملیات داده شد و معلوم شد که شاه و دولت مورد اعتراض و تهدید شدید از پایان شیخ قرار گرفته اند . موقعی که این ماموریت پنهانه ما و اکذار شد ما فکر می کردیم اعلیحضرت چنین سیاسی موضوع را حل کرده و مبادرت په این اقدامات کرده اند . ولی بعد مجلس شورای ملی پیشنهاد دولت هویدا را درباره همه پرسی در پحرین تصویب و نتیجه همه پرسی هم از قبل معلوم و آنهم استقلال پحرین بود . ضمیماً دولت در هیان اوقات پا فرستادن چند ناو چشیکی په چڑایر تُب پُرگ و تُب کوچک و ایوموسی که متعلق به ایران بود و در اشغال آفراد عربستان سعودی قرار داشت په تصرف خود در آوردند و حاکمیت ایران در این چڑایر مستقر شد . در یکی از جلسات هیئت دولت تیمسار کیا رئیس رکن دوم متاد پُرگ ارتشاران

طرحی را قبلاً" تهیی و پس از تصویب دولت آورده بود. آن طرح عبارت بود از حفظ و نگهداری استان سری و محترم‌الله وزارت‌خانه‌ها در محل مخصوص زیر نتیجه رکن دوم ستاد ارتشد. در این طرح پیش بینی شده بود که در هر وزارت‌خانه مسئول جمیع آوری این قبیل استان پنهانه مه ثغیر مرکب از یک معاون و یک مدیرکل و یک رئیس اداره زیر نظر رکن دوم ستاد ارتشد باشد. حضور تیمسار کیا در هیئت دولت مورد اعتراض تیمسار پیشید وثوق وزیر چندگ قرار گرفت و ایشان خطاب به رئیس رکن دوم گفتند من این طرح را نخواهندم. وزیر چندگ رابط ارتشد و دولت است. کلیه امور مربوط به ارتشد با دولت و مجلس با وزارت چندگ است و این طرح باید بوسیله من به هیئت دولت داده شود و شما حق مراجعت مستقیم به هیئت دولت را ندارید. عده‌ای از وزراء اصولاً مخالف دلالت ارتشد در امور کشوری بودند و بالآخر راه حلی که پیدا شد این بود که این امر زیر نظر مازمان امنیت کشور که واپسی به نخست وزیری و رئیس آن هم که معاون نخست وزیر است قرار گیرد. تضمیم دولت را آقای نخست وزیر پوشش می‌رساند و فرمودند هر طور که دولت صلاح میداند پیمان قسم عمل شود. این امر در کلیه وزارت‌خانه‌ها اجرا می‌شد و کمک مختصری هم از پودجه محترم‌الله دولت و ساوک به آن عده مامور در وزارت‌خانه‌ها پرداخت می‌شد و این موضوع باعث شده بود که عده‌ای از کارمندان شهرت پدمند که فلان معاون یا مدیرکل عضو ساوک است. در صورتیکه تمام آنها با ساوک فقط مربوط به حفظ استان بود. اما بعید پیشتر نمی‌رسید که ساوک یک یا چند کارمند در وزارت‌خانه‌ها بینیز از این عده مامور داشته باشد. آقای علام چند روز قبل از شرکت بر یکی از جلسات پیمان پیشاد که باید به عراق می‌رفت مورد سوء تقدیم ذوالقدر نامی از فدائیان اسلام قرار گرفت. اصابت گلوله خراش کوچکی به سر ایشان وارد کرده بود که بلافاصله تحت درمان قرار گرفت. در شب آنروز هیئت دولت در حضور اعلیحضرت تشکیل و گزارش مامورین انتظامی در آن چلمه به اطلاع هیئت دولت رسید. چند شفر از چلمه شواب صفوی رئیس فدائیان اسلام و واحدی معاون و ذوالقدر سوء تقدیم کشته توقيف شده بودند. طبق گزارش واحدی که می‌خواست از دست مامورین فرار کند این فرار در اثر اصابت گلوله کشته شده بود. اعلیحضرت فرمودند در این چریان آیت الله کاشانی هم توقيف شده است. می‌خواستم نظر دولت را در این مورد پیشرسم. چند تن از وزراء گفتند که مودم از این اندام یعنی توقيف آیت الله کاشانی خوشحال می‌ستند. من عرض کردم پر عکس آنچه آقایان گفتند تنها دشمنان آیت الله کاشانی ممکن است از این امر خوشحال باشند ولی آیت الله کاشانی هیچگاه مخالفتی با اعلیحضرت نکرده. موقعی که اعلیحضرت قصد خروج از کشور را داشتند آیت الله کاشانی عده‌ای از بهازاریان و طرفداران خودش را به چلوی کاخ اختصاصی فرستاد تا مانع تشریف پردن اعلیحضرت به خارج از کشور شود. چند تن دیگر از وزراء حرفهای مرا تائید کردند و مخالف توقيف آیت الله بودند. اعلیحضرت پس از چند شانیه تفکر فرمودند که ذوالقدر راست می‌گوید و ذلیلی پس ایشان وجود شدارد و دستور آزادی فوری ایشان را صادر کردند. من اطلاع داشتم قبل اینکه اعلیحضرت موقعی که آیت الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی بود بوسیله آقا صطفی پسر آیت الله با ایشان ارتباط داشت. و این را هم میدانم که در آن روزهای پس از این دو شفر بودند که شماره تلفن مستقیم اعلیحضرت در اختیار ایشان بود و اجزاء داشتند هر موقعی که بخواهند مطلب خود را بوسیله تلفن بعرض پرسانند. یکی همین آقای صطفی کاشانی بود و دیگری آقای سید چمعفر بیوهای پسر آیت الله بیوهای کاشانی که در آن موقع هم وکیل مجلس بود. در اواسط اردیبهشت ۱۳۴۵ هیئتی به ریاست آقای کاشانی وزیر صنایع و اقتصاد به دعوت دولتهای زاپن و چین ملی که من هم همراه این هیئت بودم به این کشورها مسافرت کردم.

سوال : پنجمانیید این روش پشود. با میبد احوال القاسم هیجع ربطی ندارد این کاشانی ؟

آقای ذوقفاری : نه دیگر پشنه، پنجمان من اینجا بعید نیست یک موضوعی را خدمتمندان عرض پکشم... من این عرايی که می کنم یادداشتی ندارم . من آن چیزی که به ذهنم میآید آنها را می شویم . بهمین دلیل این عرايی پشنه تنظیم شده نیست . قبلاً هم عرض کردم واقعاً مهندسا و خبر هم ندارد. من آن چیزی که به ذهنم میآید مخلوط می گویم . این دیگر پا تنظیم کشیدگان این است که خودشان لطف پکشند و این عرايی پشنه را تنظیم پکشند یک منتهی هم پرای من می گذارد.

سوال : می فرمودید که به زاپن رسپار شدید.

آقای ذوقفاری : با آقای کاشانی وزیر صنایع و اقتصاد دعوت دولتهای زاپن و چین ملی من هم همراه این هیئت بودم و به این کشورها سافرت کردیم . در مراجعت به ایران که اوآخر اردبیله شد پس دولت آقای علاء مستعفی و آقای دکتر اقبال دولت چندی را تشکیل داده بودند. آقای کاشانی به ریاست پانک ملی منصب شده بود. در آن وقت وزیر اقتصاد بودد البته و من هم در پست خود با همان سمت معاون سیاسی و پارلمانی نخست وزیر و سرپرست تبلیغات پارلمانیه بودم. حالا میرویم سر آقای دکتر اقبال . دولت آقای دکتر اقبال از فروردین ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۴۹ در سر کار بود . دکتر اقبال یکی از رجال پاک و وطن پرست ایران بود. او به شاه و قادر بود. تا آنچنانی که هیجع اندامی را بدون اجزه او انجام نمی داد. من شخصاً او را دوست داشتم و صمیمانه با او همکاری می کردم . ولی متاسفانه موقعی که من به شهرداری تهران منصب شدم پعلی که قبلاً گفتم آن صمیمیتی که میان ما بود به سردی گرانیله بود ولی دوستی ما پعدما هم ادامه داشت . با اکثر رجال وقت روایط پسیار خوبی داشت، معنی می کرد هیچکس را از خود شریچاخد. با وجود پاکی خودش اطرافیان و دوستان خانپاک داشت و بعضی اوقات پیجهت او آنها حمایت می کرد. رئیس دفترش کارهای خلافی می کرد حاضر شبود او را تغییر دهد. به ایشان گفتم شما که از آقای علاء پعلت حمایتی که از شجومی رئیس دفترش می کرد ایراد می گرفتید. حالا که خودتان دچار نجومی دیگر شده اید. پالاخره خود آقای دکتر اقبال به کارهای خلافی که در دفترش می شد پی پرد و رئیس دفترش را کثار گذاشت و دستور داد که در وزارت دارائی پست دیگری پذیرش. از من راجع به رئیس دفتر پعدی شطر خواست. من آقای مسعود فروغی را که با خود ایشان دوستی صمیمانه ای داشت معرفی کردم . آقای مسعود فروغی به ریاست دفتر ایشان منصب و مشغول کار شد. کامیون آقای دکتر اقبال را وزرایی تشکیل می دادند که اکثر آنها از رجال تحصیلکرده و وطن پرست که مالیان دراز در دستگاههای دولتی در مشاغل مختلف خدمت کرده و تجربه داشتند و می آنها مثل اکثر وزراء قبل پا امید خدمت به مملکت به میدان آمدند. اصولاً برنامه های دولتهایی که داده می شد در کلیه موارد اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی به تناسب زمان و بودجه ای که در اختیار دولتها بود خوب و امیدوار کننده بود که اغلب آن برنامه ها اجرا می شد. و بعضی از آنها پعلت کمپود پول به تاخیری میافتاد یا اجراء نمی شد. بودجه و درآمدهای دولتهای آن وقت محدود بود. درآمدهای دولتی در درجه اول از ثفت بود یا آنکه مدتی از ملی شدن ثبت می گذشت هنوز درآمد دولت از این پاپت پعلت پائین بودن قیمت ثفت پا قبل از ملی شدن ثبت تناوت فاحشی شکرده بود و قیمت گذاری پازم در دست کارتل های پیزرجی نقشی قرار داشت و اجلزه بالا پردن قیمت را به صاحبان چاههای ثبت نمی دادند. مثفع دیگر درآمد مریب و په مالیاتهای غیرمستقیم بود که آنهم تحمیل به

طبقه ضعیف و کارمندان دولت بود. متابع دیگر درآمد گمرکات و بعضی کالاهایی که در امتیاز دولت بود. متعین دیگر درآمد کمکهای ناچیزی بود که دولت امریکا به ایران می‌کرد و چشم دولتها همیشه به دست آنها دوخته بود و با صدمه قید و شرط این کمک را به ایران می‌دادش. سیل پریان پول از درآمد ثابت در زمان دولت آقای هویدا شروع شد، مخارج غیر عمداشی دولتها و مخارج وزارت‌خانه‌ها و حقوق کارمندان دولت که هر روز به عده آنها ادامه می‌شد، اجزا پرداختن به پرثامه‌های منید دولت را نمی‌داد. پیشتر پوچه دولت در اختیار ارتضی قرار می‌گرفت. به فرمیگ و پهادشت با آشکه سعی می‌شد توجه بیشتری پهشود ولی پلز هم موفق به انجام پرثامه خود در این دو مورد شودند. واردات پس صادرات فروشی داشت. اکثر مایحتاج عمومی از خارج تهییه می‌شد. قند و شکر روغن و گشتم حتی از خارج خریداری می‌شد. دولتها پس از این قبیل کالاهای ارزان پیداست مردم پرسید مجبور په دادن سوپریور بودند. کارخانه‌های دولتی پلزی مشکلین په دولتها بود و کلیه آنها پجز دو کارخانه قند و شکر ضرر میداد. پانک ملی مجبور بود په کارخانه‌های غیر دولتی و املاکی پا بهره کم و طلاشی پدید. دولت اقدام په فروش کارخانچه‌ات دولتی که قائمون آن په تسوییب مجلس رسیده بود افتاد. من پا چند تن از پرادران عربیان اعلیحضرت دادیم و تقاضا کردیم...

سوال : از پرادران خودتان ؟

آقای ذوالفقاری : پله، عرض کردم پا چند تا از پرادرایش . که خانواده ما در زنجان آمده‌اند املاک خود را پا قیمت عادله در اختیار دولت پیگذارند که مایبین زارعین تقسیم و در مقابل یکی از کارخانچه‌ات دولتی به ما فروخته شود. این پیشنهاد پا خوشحالی مورد موافقت اعلیحضرت قرار گرفت و په تیمسار سرلشکر اشوی وزیر کشاورزی وقت استور دادند که تقاضای ما را در هیئت دولت مطرح شمایند. موقعی که تیمسار اخوی این موضوع را مطرح کرد آقای دکتر اقبال نخست وزیر خطاب په من گفتند: خانواده ذوالفقاری پا این پیشنهادشان می‌خواهند در مملکت انقلاب راه پیگذارند. من از آقای ذوالفقاری خواهش می‌کنم آنرا پس پیگیرشند. گفتن قصد ما این بود که این عمل سرمتشتی پرای یک عده دیگر از مالکین پشود. حال که فکر می‌کنید این تقاضا موجب انقلاب در مملکت می‌شود پسندید. من از آقای ذوالفقاری خودم را پس می‌گیرم. در حالی که سخنود پرادرم و یکی از پرادران دیگر در هیات موقع دو عدد از املاک خودشان را پا اتسام طویل المدت په زارعین همان دهات فروخته بودند که مقداری از اتسام آن هم تا این اوآخر تا موقعی که انقلاب شد هنوز پرداخت نشده. حالا موضوع دیگر را بازهم عرض می‌کشم. آقای مصطفی تجدد .

سوال : آقای اقبال تمام شد قریبان ؟

آقای ذوالفقاری : شه قریبان، پازهم می‌گویم . آقای مصطفی تجدد در کابینه آقای دکتر اقبال وزیر اقتصاد و سرپرست شورای اقتصاد بود او علاوه برایشکه از دولستان شودیک دکتر اقبال بود از مراحم شاهانه شیرین پرخوردار بود. در یکی از چلمات هیئت دولت که در کاخ مرمر در حضور اعلیحضرت تشکیل شده بود. پیش در پاره سازمان پرثامه و ایشکه در اجرای بعضی از پرثامه‌های کوتاهی شده په میان آمد. آقای مصطفی تجدد که پا آقای اپتهاع از قبل اختلاف داشت موقع را مناسب دید که از کارهای آقای اپتهاع پا عصیانیت و صدای پلند تنقیض کند. اعلیحضرت خطاب په تجدد فرمودند که شما می‌دانید کجا شمشتمه‌اید و مخاطب شما

کیست . "فورا" از اطلاع خارج شوید. پس از خروج آقای تجدد از اطلاع و مکوت ممتد اعلیحضرت هم جمله هیئت دولت را با شاراحتی ترک کردند. وزراء دور آقای دکتر اقبال گرد آمدند و از ایشان خواستند که شرفیاب و استعفای وزراء را پعرض پرسانند که آقای مصطفی تجدد مورد عفو و اغماض شاهاده قرار گیرد. آقای دکتر اقبال شرفیاب و در مراجعت گفتند که مراتب پعرض رسید. فرمودند که آقای تجدد متبعد هم مثل ساقی او مراحم ما پرخوردار خواهد بود. ولی دیگر نبی توافق در کامپینه پائی پماند و "فورا" هم پایید استعفاه بدهد. و آقای تجدد هم استعفای خود را تقدیم و پس از آن در کلیه انتخابات مجلس شنا به سناخوری انتخاب می شدند. آین را هم پایید پیگوییم در آن روزها آقای ابتهاع مورد توجه و حمایت اعلیحضرت بود.

سوال : جملات کجا تشکیل میشند قریبان ۴

آقای ذوالفقاری : همیشه در کاخ های مختلف . هرجاگی که اعلیحضرت تشریف داشتند یا در کاخ سرمه پود و قتنی هم به سعدآباد تشریف می پردازد در کاخ سعدآباد بود.

سوال : میچوقت در کاخ اختصاصی نبود ؟

آقای ذوالفقاری : کاخ اختصاصی میچوقت نبود. بعضی ملاقاتها در کاخ اختصاصی اگر می خواستند بعضی وزراء را احضار می کردند در کاخ اختصاصی . بیا نخست وزیر یا هر کسی را که می خواستند. شورای انتصاد مشکل بود از یک عنده از چوائاشی که با تحصیلات عالیه در رشته های مختلف در امریکا و اروپا مراجعت و در این شورا مشغول انجام وظیفه بودند. در زمان سرپرستی آقای تجدد آقای حسنعلی منصور رئیس دفتر این شورا بود و پس از استعفای آقای تجدد شورا تحت نظر مستقیم آقای نخست وزیر قرار گرفت و ریاست آن هم به عهده آقای حسنعلی منصور واگذار گردید. اکثر اعضا این شورا پس از آن توافق در کامپینه های آقایان منصور و هویدا و آموزگار به وزارت و مشاغل متم مملکتی رسیدند . در همان ایام شنیله می شد که مذاکراتی مابین اعلیحضرت با مقامات شوروی پرای عقد بعضی قراردادها در چربیان است و پیشنهاد کنندگان و مشوق این مذاکرات آقای سید شیخ الدین طباطبائی بود. این مذاکرات مقامات امریکائی را سخت شکران و در تکapo انداخته بود. آقای دکتر مهران وزیر فرهنگ و من همان شب در اقامته سفیر امریکا واقع در قله شمیران به شام دعوت داشتیم . موقع ورود به سالن پذیرایی آقای سفیر په استقبال ما آمد از ما سوال کرد که این مذاکرات به کجا انجام گیرد ؟ ما واقعاً از این مذاکرات بی اطلاع بودیم. ما هم مثل سایر مردم شایعاتی را در این مورد شنیله بودیم اثبات بی املاعی کردیم. از قیافه سفیر معلوم بود که پاور فدارد که ما از این چربیان بی خبر بیاشیم. من در اینجا موضوعی را پایید پیگوییم که بعد از کامپینه دکتر مصدق وزراء دیگر از کامپینه های مختلف از کلیه مذاکرات سیاسی که میان شاه و مقامات خارجی می گذشت بی اطلاع بودند و آنها در چربیان قرار شد گرفتند. اغلب اوقات اعلیحضرت پا حضور وزیر خارجه این مذاکرات را انجام میداد و بعضی اوقات هم نخست وزیر در آن شرکت می کرد. آنچه که از طریق وزارت خارجه به هیئت دولت داده می شد تراز اعماقی بود که از طریق دولت په مجلس پایید تقدیم می شد و موضوعاتی که احتیاج به تصویب نامه دولت داشت . خلاصه مشغول صرف شام بودیم که پیشخدمت فرگوش سفیر چیزی گفت و ایشان پا مادرت میز شام را ترک کرد و پس از یک ربع

ساعت به اتفاق آقای حسنعلی منصور په سر میز شام پرگشتند.

سوال : آقای منصور تا آن موقع نبودند در مهمنای ؟

آقای ذوالفقاری : ش فقط ما پوییم . اتفاقاً این را پایید پهتان پگوییم ما با اسموکینگ هم دعوت داشتیم . آقای مهران و پنهان تقربیباً دعوت شیمه رسمی بود . آقای منصور که آمد با لباس معمولی بود که حالا عرض می کشم که علت آمدنش چه بود .

سوال : سفیر با آقای منصور وارد شد ؟

آقای ذوالفقاری : پرگشتند و از تیانه سفیر معلوم بود که آقای منصور خبر خوش پهای ایشان آورده است . فردا من کلیه این چربیات را به اطلاع آقای نخست وزیر رساندم . ایشان گفتند که من به آقای منصور دستور دادم به سفارت پرورد و به اطلاع سفیر امریکا پرساند که مذاکرات اعلیحضرت پا نمایندگان شوروی بی شیوه خاتمه یافت . حالا یک کمی از تاریخچه خود آقای دکتر اقبال .

سوال : پس از اقبال .

آقای ذوالفقاری : آقای دکتر اقبال پهای اولین بار در دولت قوام السلطنه با کمک پرادر پرگش آقای علی اقبال که نماینده مجلس بود به معاونت وزارت پهداوی منصب شد . در همان ایام آقای دکتر صحت معاون دیگر وزارت پهداوی بود که کارمندان وزارت پهداوی را تحریک کرده بود که از ورود آقای دکتر اقبال به آن وزارت خانه چلوگیری کند . پس از آن در اغلب دولتها شرکت داشت و در راه و زارتخانه های مختلف قرار گرفت . یکپار ساتور و پس از آن به وزارت نرپار شاهنشاهی انتخاب شد . در اول فروردین ۱۳۲۶ ماه مور تشکیل دولت شد و در شهریور ۱۳۲۹ بعلت نارضایتی مردم از انتخابات در نخست وزیری مستعفی . چندی بعد پا سمت نماینده ایران در پوشکو به پاریس رفت و پس از مراجعت به ریاست شرکت ملی نفت منصب شد . موضوع پوشکو شان را و علت ایشکه به آنها رفت پس از در چربیان کلپیشه آقای دکتر امیشی خواهم گفت . آقای دکتر اقبال هم مثل آقای علاء از صیم قلب شاه را دوست داشت و معتقد بود اوامر شاه باید بدون چون و چرا اجرا شود . کلیه امور مملکتی پس از کسب اجزاء از شاه انجام می گرفت . موقعی که نخست وزیر بود وارد استیمانخ یکی از نماینده کان مجلس قرار گرفت . طبق آئین نامه مجلس نخست وزیر باید تاریخ پاسخ به استیمانخ را اعلام کند . ایشان در مجلس گفتند که پهای تعبیین تاریخ و پاسخ به این استیمانخ باید از اعلیحضرت کسب اجزاء کشم . این بیان ایشان در میان مردم و محافل سیاسی سوء اثر فراوانی پخته شد . دکتر اقبال از فوتش ریاست شرکت ثبت را پنهان شود حتی یک روز صحنه سیاست را خالی کند و حتی تا چند روز قبل از فوتش ریاست شرکت ثبت را پنهان داشت . شایعه بود روزی که آقای هویدا دستور اعلیحضرت مهندی پر استعفای از پست ریاست شرکت ملی ثبت را به ایشان ابلاغ می کند پس از شاراحتی از این خبر دچار حمله قلبی شده و فوت می کند .

سوال : قربان چنایی در دولت آقای دکتر متوچهر اقبال معاون پارلمانی بودید ؟

آقای ذوالفقاری : معاون پارلمانی ، سیاسی مپس تبلیغات عین آن چیزی که در کابینه آقای علاء بودم .

سوال : و سرپرست تبلیغات و بعد هم شهردار تهران ؟

آقای ذوالفقاری : بعد او اخیر آقای دکتر اقبال پسنده شهردار تهران بودم .

سوال : شهردار تهران بودید . قریبان چند تا شخصیت بود می خواستم ازتان پرسش که عقیله تان چه هست . اشخاص مختلفی بودند و شهرتی هم پیدا کردند . یکی آقای معینیان بود که در آن دوره آقای دکتر اقبال بودند ایشان .

آقای ذوالفقاری : من راجع به آقای معینیان قبل " آنجا گفتم .

سوال : پله ، گفته اید پس مطلب دیگری نیست .

آقای ذوالفقاری : معینیان یک مرد سالمی بود بعقیله من و یک مرد فعال بود خودش از شطر شروت و دارائی چیزی نداشت . رشدگی درویشانی داشت . همانطور که قبل " پهنان عرض کردم .

سوال : آقای چمشید آموزگار هم بود .

آقای ذوالفقاری : آقای چمشید آموزگار که پنهان در کابینه شان نبودم . فقط ایشان در کابینه های مختلف یافتد در کابینه آقای اقبال وزیر کشاورزی بودند حالا که این حرف را زدید پسنده یک موضوعی به خاطرم آمد . در کابینه آقای اقبال پازم در موقعی که در حضور اعلیحضرت تشکیل شده بود یک روز اعلیحضرت تشریف آورند خطاپ به آقایان وزراء فرمودند که من تمیم گرفتام که یک عده ای از چوانهای اروپا و امریکا پرسکشته که تحصیلات در امور اداری دارد ، شما باید هفتاد یکبار در یک کلاسی جمیع پوشید و اینها بیایند به شما درس بدهند . این شاراحتی زیادی را ایجاد کرد . او لین کسی که اعتراض به این کار کرد آقای دکتر مهران وزیر فرهنگ بود . گفت قریبان این که صحیح نیست که زیر دست پسند است پساید به من درس بدهد و پلاقاله آقای چمشید آموزگار به این کار اعتراض کرد . اعلیحضرت فرمودند که من شگتم که شما بپرسید با خارجی ها پوشینید و خارجی ها به شما درس بدهند . یک عده ایرانی هستند خوب چیزهایی پلشند که به شما بیاد بدهند و گفتند من این چیزها سرم شمی شود و از جملات پعد که بیایم شما را امتحان می کشم که بپیش دنبال این کار رفتید یا نه . موقعی که تشریف پروردید بپیرون ممه وزراء به آقای دکتر اقبال گفتند که بهتر این است که مستجمعی استعمال ما را اعلیحضرت قبل پفرمایند و ممکن نیست ما زیر پل این کار بپرسیم . حال که آسم چمشید آموزگار آوردید من بیاد این چریان افتادم .

سوال : آقای تیمسار شادر پاتمانه تلیع که وزیر ...

آقای ذوالفقاری : وزیر نبود پاتمانه تلیع .

سوال : وزیر کشور نبود ؟

آقای ذوالفقاری : شه. زمان ما نبود، نه خیر. زمان آقای اقبال آقای دکتر چلالی استاد دانشگاه بود وزیر کشور بود. پلazهم اسم آقای دکتر چلالی آمد البته پسنده بعده "پلazهم توی کلپینه آقای عاد" راجع به ...

سوال : می فرمودید راجع به آقای فتح الله چلالی.

آقای ذوالفقاری : یک روز اعلیحضرت در کلپینه خیلی با عصباًیت تشریف آوردند خطاب به آقای دکتر اردلان فرمودند که همین امروز آقای دکتر امینی را که سفير ايران در واشنگتن بود احظر بسته و خودتان پلاقاله بجای ایشان پرسوید. بعد در همان چلمه علوم نبود که موضوع چه هست در همان چلمه صحبت از قره‌شی شد، تیمسار قره‌شی تا آن موقع رئیس رکن دوم ستاد پیروزی ارتشتاران بود یا معاون ستاد پیروزی ارتشتاران بود. گمان می کشم معاون ستاد بود. یکی از دو معاونین ستاد بود. اعلیحضرت خیلی ثاراحت بودند و یک کمی تند راجع به قره‌شی صحبت کردند که بارها اشخاص دیگر آمدند په من گفتند که این آدم شادرست و ناپاک و فلان است و از ایشانها و من زیر پل شرفتم. مرحله په مرحله من دست این را گرفتم آوردم په مقامات بالا و پدرچات بالا و بالآخره هم شد معاون ستاد پیروزی ارتشتاران. حالا می خواستم پرسیم که آقا تو که می خواستی وزیر کشور پشوی آیا قدرت تو در معاونت ستاد پیروزی ارتشتاران پیشتر بود یا آقای چلالی که اینجا شمشه وزیر کشور است ؟ این اسم آقای چلالی را که آوردید من پیکدغه بیاد این چهربان افتادم و پیش هم شایع بود که قرار بوده که ایشان کودتا بکشند و فلان از این چیزها.

سوال : که پلaz داشت شده ...

آقای ذوالفقاری : که پلaz داشت شد و مدت‌ها در روشنان بود و بعد آزاد شد و این آخر سر هم در اوائل انقلاب ایشان رئیس ستاد ارتش شد.

سوال : و کشته شد ؟

آقای ذوالفقاری : پیش هم کشته شد.

سوال : آقای نیماری را می شناختید آقا ؟

آقای ذوالفقاری : آقای نیماری را خوب می شناختم ایشان هم مدتی وزیر اقتصاد بود یعنی پس از آقای تجدد ایشان وزیر اقتصاد در کلپینه آقای دکتر اقبال بود و آقای نیماری قهلا" در پائیک ملی خدمت می کرد. مرد سالم و داشمندی بود پدرش از آزادیخواهان آذربایجان بود من از قبل ایشان را می شناختم.

سوال : سرتیپ اخوی چطور قربان ؟

آقای ذوالفقاری : سرتیپ اخوی را من خیلی دوست داشتم. اولاً پسنه به شما یک چیزی را پیگوییم که من بعداً در چریان کارپیته آقای امینی اصولاً نمیداشم که اعلیحضرت چه اصراری داشتند که نظامی را در کار کشاورزی وارد کنند. حالا پازهم سرتیپ اخوی در کار کشاورزی وارد بود. دستگاهی داشت، هجموعه‌ای داشتند اینها و گاوداری در آنجا داشتند و تشکیلات خیلی خوبی هم آنجا داده بودند و با یک عده شریک بودند. خوب در کرج هم مقداری زمین داشت که در آنجا رعایت می‌کرد ولی بعداً چریان را خواهم گفت که آن وزراشی که از ارتش آوردند پیشتر از آنکه خدمتی پکنند تمام خرابکاری کردند. اما حسن اخوی را من از چند شطر دوست داشتم و پاهان خیلی نزدیک و دوست بودم. یکی اینکه در زمان مرحوم ارفع موقعی که چریانات آذربایجان بود ایشان رئیس رکن دوم ستاد پود و در آنجا به ما خیلی کمک کرد و اتفاقاً چیزهایی که نوشته و پیشنهاد را که دیدم در این مدت چه در چهارم و سایر چیزها اظهار عقیده کرده بودند ...

سوال : یعنی در مدت بعد از انقلاب بود ؟

آقای ذوالفقاری : پس از انقلاب دیدم در روزنامه مثل اینکه در روزنامه کیهان لندن آنجا خواهد دیدم که واقعاً روی اطلاعات صحیح اظهار عقیده کرده.

سوال : آقای منصور چطور ؟ آقای اخوی مثل اینکه چیز دیگر می‌خواستید به فرمائید ؟

آقای ذوالفقاری : شه من خواستم به گوییم که آقای اخوی مردی بود، مرد درستی بود واقعاً و انصاف باید داد که قصد خدمت داشت. آن هم بالاخره مجبور شد و سدل کار در کارپیته مرحوم دکتر اقبال استغفه پدید.

سوال : آقای منصور چطور قربان ؟

آقای ذوالفقاری : راجع به آقای منصور من در خیلی جاما صحبت کردم .

سوال : پله، پله . کردید درست است پس مطلب دیگری نیست .

آقای ذوالفقاری : راجع به شخص وزیریش که پسنه بی اطلاع .

سوال : پس این دیگر گمان می‌کنم که به فرمائید چناب آقای ذوالفقاری .

آقای ذوالفقاری : قبلاً تذکر دادم که در یکی از جلسات دولت آقای دکتر اقبال اعلیحضرت دستور احضار آقای دکتر امینی را از سفارت ایران در واشنگتن دادند در آن چلسه فرمودند سرلشکر قره‌شی معاون فعلی ستاد بزرگ ارتشتاران از افسران مورد اعتماد من بود و با وجود کزارشهاشی که در مورد او داده می‌شد من کلیه آنها را حمل بر حساب اکزارش دهنده‌گان و همکاران او می‌کردم. در مراحل مختلف ارتشی به او کمک کردم و امروز هم بالاترین مقام ارتشی را به او دادم. چند روز قبل اطلاع پیدا کردم که از این مه

اعتماد من شیفت به خود سوءاستفاده کرده و عده‌ای را دور خود جمیع و پهلوکر تشکیل دولت و انتخاب نخست وزیر افتاده که لیست وزراء و نخست وزیر آن با خط خودش در اختیار من است و خودش هم در آن دولت پست وزارت کشور را داشته. این سوءالپیش میاید که آیا مقام معافیت ستاد بزرگ ارتشتاران قدرتش بیشتر است یا مقام وزیر کشور مثل این آقای دکتر چلالی وزیر کشور در اینجا نشسته؟ ما مردمان قضائی ارتضش مشغول رسیدگی به چرثیات مستند. فعلًا هم پازداشت و تحت تعقیب قرار گرفته است. آما ارتباط این موضوع با احصار آقای دکتر امینی چه بود. از قراری که گفته شد در دولتی که تیمسار فرهنگی در نظر گرفته بود، آقای دکتر امینی نخست وزیر آن دولت بوده. من از آقای دکتر امینی در این مورد سوءالکردم گفت من از این لیست و نخست وزیری خودم پسکلی بھی املاع بودم. فقط موقعی که من در واشنگتن پسکلی از آقای ارسنجانی طی نامه‌ای به من املاع داد که با عده‌ای از دوستان مشترک چمیتی تشکیل داده‌ایم و انتظار داریم شما هم با ما همراهی و کمک کنید. طبیعی است که پاسخ من منفی بود و دیگر از چربیانات پنهانی املاعی نداشم. آقای دکتر امینی گفت موضوعی که شاه را از من عصیانی کرده بود این بود که در یکی از سخنرانی هاشی که اغلب در مجامع مختلف سیاسی و اقتصادی امریکا که برای پیشتر شناساندن ایران و آشنا کردن مردم امریکا به اوضاع و احوال ایران بود پیشنهادی دادم که در آمدی‌های ثنتی کشورهای صاحب نفت خاورمیانه (پایان نوار ۵ ب)

شروع نوار ۶

سوءال : پفرمائید قریبان .

آقای ذوالنقاری : و آشنا کردن مردم امریکا به اوضاع و احوال ایران بود. پیشنهادی دادم که در آمدی‌های ثنتی کشورهای صاحب نفت خاورمیانه، پخصوص خلیج فارس در پانکی هنام هانک بین المللی ثنتی سپرده شود و با نظر کارشناسان منافع حاصله از آن صرف پسکلی بود که اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشورهای روپیتوسعه این منطقه که پیشتر نظرم به ایران و مصر و پاکستان بود بشدود. این پیشنهاد مورد استقبال کنگره امریکا و پخصوص کشورهای مصر و پاکستان قرار گرفت. در آن موقع در آمدی‌های سرشار عربستان سعودی و کویت و شیخ شیخین‌های آن آقوند ریاض بود که مازاد مخارج خود را در پاکهای خارجی پدید استفاده سپرده بودند و معلوم نبود که این پولها چه سریوشتی خواهند داشت. دکتر امینی در اردیبهشت ۱۳۴۰ ماه مور تشکیل کاپیته شد. او میاستمداری وطن پرست و با تدبیر و قیمت اعظم عمر خود را در مشاغل و مذامات مختلف دولتی گذرانده بود. در دولتهای قوام‌السلطنه و دکتر مصدق و حسین علاء شرکت کرده بود. یک رجل اصلاح طلب بود. با اکثر ملیقات رجالت و حتی با اغلب روحانیون مملکت روابط دوستیه و معاشرت داشت. در پدو تشکیل دولت اقدام به اتحاد مجلسین کرد با آقنه آقای سردار فاخر حکمت او طرف نمایندگان مجلس به او قول همکاری داده بود ولی پھلت اینکه دکتر امینی طرفدار انتخابات آزاد بود و وکله آن دوره را نمایندگان حقیقی مردم نمی‌شناخت از قبول این تقاضا خودداری کرد. قبیل از تشکیل دولت دکتر امینی آقای دکتر اقبال به سمت سفیر کبیر ایران در لندن انتخاب شده بود و قرار بود به محل ناء‌موریت خود حرکت کند. او رفتن ایشان چلوکبیری کرد و مهمنشی که سفارت لندن در ایران به انتخاب آقای دکتر اقبال داده شده بود چلوکبیری و مهمنشی سفارت لندن در ایران حتی کارتهای دعوت آن که برای عده‌ای حتی خود آقای نخست وزیر هم فرموده شده بود پرهم خورد. موقعی که آقای دکتر امینی به من

پیشنهاد شرکت در دولت را کرد عده‌ای از دولستان بعلت اینکه شاه با او مخالف است به من صحیحت می‌کردند از پذیرفتن آن خودداری کنم. آنها می‌گفتند که شاه می‌گوید دکتر امینی را امریکائی‌ها به من تحمیل کردند و بهمین دلیل ممکن نیست او را در اجرای پرشامدهایش بیاری کند. من صلاح دیدم که با اجازه آقای نخست وزیر مستقیماً "شرفیاب و نظر اعلیحضرت را چویا شوم. معاشرور که قبلاً هم گفتم با تکرار دولبار" حتیماً "قبول کنید" با سمت وزیر مشاور در دولت شرکت کردم. البته گفتم قبلاً که آقای دکتر امینی پست وزارت کشور را به من پیشنهاد کرده بود که مورد قبول اعلیحضرت قرار نکرفت. قبلاً این موضوع را گفتم.

سوال : پله ، فرموده بودید.

آقای ذوالفقاری : من پارها شرط خود فکر می‌کردم اگر امریکائی‌ها دکتر امینی را به شاه تحمیل کرده‌اند شاه چه اصراری دارد که این موضوع را مدام بسیار پیاوید. درصورتیکه فرمان نخست وزیری دکتر امینی را شاه داده بود شه امریکائی‌ها. مخالفین شاه می‌گفتند شاه با گفتن و شوشن این موضوع سند واهستکی خود را به امریکائی‌ها اهانت کرده چون او فرمان نخست وزیری را به دکتر امینی داده و شاه است که دستورات آنها را بدون چون و چرا اجرا می‌کند. دکتر امینی در نظر داشت که چند تن از اعضاً چهیه ملی را وارد کاپینه‌اش کند. در همان مرحله اول با مخالفت شاه روپرتو می‌شد و کاپینه‌اش را به این شرح تشکیل میدهد : آقایان تیم‌ساز شدنی وزیر چنگ ، تیم‌ساز عزیزی وزیر کشور، عبدالحسین بهنیا وزیر دارائی ، چهانگیر آموزگار وزیر اقتصاد ، رام وزیر خارجه ، حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی ، علاء خسروانی وزیر کار، مهندس گنجی وزیر راه ، الموتی وزیر دادگستری ، درخشش وزیر فرهنگ ، مهندس فریور وزیر صنایع و معادن ، پورهایون وزیر مشاور در امور اقتصادی . که در همان موقع به ریاست پانک مرکزی پرگزنه شد. اشتراک و ذوالفقاری وزراء مشاور. دولت آقای دکتر امینی از وزراشی با عقاید مختلف تشکیل و از چهره‌های تازه‌ای که قبلاً هیچکدام وزیر شبودند تشکیل شده بود. چند تن از دولستان طرف اعتمادش نیز در دولت شرکت داشتند اما بعضی از دولستان او مشغول زد و پند پودند و یکی از آنها آقای حسن ارسنجانی بود که با آقای علم مشغول فعالیت سیاسی بود. دکتر امینی از این چربیان اطلاع داشت و می‌گفت ارسنجانی به من خیافت خواهد کرد. ولی دیدیم که او زمینه را برای ورود به دولت پیدی آمده می‌کرد و تنها فردی بود از وزراء آقای دکتر امینی که در دولت آقای علم هم شرکت کرد و سپس به سمت سفیر ایران در رم انتخاب شد. او پایی پند همیع اصولی نبود. او مخالف شاه بود. اغلب به دولتائیش گفته بود که من با اقدامات خودم به پایه تخت شاه را لق کردم پایه چهارم پنهانه دیگر مخالفین شاه است . در پند تشکیل دولت بعضی از احراز غیر چهی مانند چهیه ملی به امید اینکه دکتر امینی دست به اصلاحات اسلامی خواهد زد و انتخابات را آزاد خواهد کرد تصمیم گرفته بودند از او حمایت کشند ولی وقتی دیدند که دکتر امینی سعی در شزدیگی با شاه و چلب اعتماد او را دارد وی را رها کرده و دست از حمایت او پرداشتند. دکتر امینی کوشش می‌کرد که اعتماد شاه را به خود چلب کند. او معتقد بود که با تعزیف شاه در مملکت هرج و مرچ ایجاد خواهد شد . با این حال سعی می‌کرد شاه را از بعضی دخالتها پاک دارد ولی عده‌ای از شزدیگان و اطرافیان که مخالف دکتر امینی بودند با گزارش‌های خلاف واقع شاه را ثبت به او پدیده می‌کردند. در روزهای اول عده‌ای از وزراء پیشنهاد کردند دولت وضع مالی مملکت را مشتهر و به اطلاع مردم پردازند ولی دکتر امینی بعلت اینکه شاه را نرجاند از این عمل چلوگیری کرد.

دولت پا وضع بحرانی مالی و خالی پودن خزانه مواجه بود تا آنجا که حقوق کارمندان دولت با اشکال پرداخت می شد. او گفت هاید کمپینها را سفت کرد و چلوی مخارج بیجای دولت را گرفت. در همان موقع به او شسیت دادند که گفته است مملکت ورشکسته است او تصمیم گرفته بود از پودجه کلیه وزارتخانه‌ها ده تا بیست درصد بسکافد. وزارتخانه‌ها به دو دسته تقسیم شده بود. الف: وزارتخانه‌هایی که شه تنها از پودجه آنها کاسته نمی شد بلکه مقداری هم به آن اضافه می شد. مثل وزارت فرهنگ و وزارت بهداری. ب: به وزارتخانه‌های دیگر و وزارت چنین که باید از پودجه آن ده تا بیست درصد کاسته می شد. اختلاف شاه و دکتر امینی از همین چا شروع شده بود و نخست وزیر حاضر ثبود از تصمیم خود در مورد کسر پودجه وزارت چنین صرفنظر کند و بالاخره هم بعلت اینکه شاه بدون اطلاع آقای دکتر امینی و محروم‌انه با امریکا تراورداد چند صد میلیون دلاری خرید اسلحه بسته بود استعفایش را تقدیم شاه کرد. دکتر امینی که با چلوگیری از واردات غیر لازم و اقدامات اساسی دیگر توائیسته بود به وضع خزانه دولت پهلوه پخشند و مقداری ارز ذخیره کند نمی توائیست اینکه بله پروازیها را تحمل کند. در آن موقع ارتش علاوه بر خرید اسلحه کلیه مایحتاج غیر تسلیحاتی افسران و سربازان خود را از قبیل قند، شکر، روغن شبانی، پرشیع، چیزی، پارچه لباسی را از خارج با استفاده از معافیت حقوق کمپرکی خریداری و وارد کشور می کرد و این اجتنام هم به مقدار قابل توجه در بازار آزاد عرضه می شد. این امر باعث شکایت مدیران کارخانجات و عده‌ای از تجار تراور گرفت. و این پا تصمیمی که دولت پرای چلوگیری از ورود کالاهای غیر ضروری گرفته بود مقایرت داشت. پهلویان چهت کمیسیونی در دفتر من پا حضور نمایندگان ارتش، مدیران کارخانجات و عده‌ای از تجار تشکیل شد. پس از چند جلسه گفتوگو مدیران کارخانجات و تجار آمادگی خود را پرای در اختیار گذاردن کلیه احتیاجات ارتش از محصولات داخلی کشور ارزانتر از آنچه پرای ارتش تمام می شد اعلام کردند. ارتش ناچار این پیشنهاد را پذیرفت و احتیاجات خود را از منابع داخلی و محصولات کشور تأمین می کرد. گزارشای شاراحت کشته‌ای از وضع بد زندگی اهالی پناه و چزایر چنوب حوزه خلیج فارس به دولت می رسید به من مأموریت داده شد که در رامس هیئتی به این مناطق مسافت و از شودیک پازدید و مشاهدات و پیشنهادات خود را ملی گزارشی به اطلاع دولت پرسانم. همراهان من عبارت بودند: از آقای دکتر خطیبی مدیرعامل شیر و خورشید سرخ، آقای چوشی از طرف سازمان پرمانه، نمایندگان وزارتخانه‌های داراشی، فرهنگ و بهداری. اولین محلی که مورد پازدید ما تراور گرفت پوشیر بود. این شهر پریز دارای چمیعت نسبتاً زیادی بود. شهر کثیف، شه از پهداشت در آن خبری بود و شه از فرهنگ، خیابانهای شهر خاکی، آب آشامیدشی آن از چند چاه عمیق که در خارج شهر حفر شده بود تأمین می شد. درماشگاه کوچکی که ظاهرًا چند تحت مخصوص پمتری شدن بیماران داشت وجود داشت. ملیبی این درماشگاه در عین حال رئیس اداره بهداری هم بود. دهیترستان و دپستان آن بعلت کمبود معلم به حال تعطیل درآمده بود. شیر و خورشید سرخ هم دارای درماشگاهی بود که مجهزتر از درماشگاه وزارت بهداری بود. از آنجا به پندر لشکه که روزگاری پریز گترین مرکز تجارت ایران بود رفتیم. شهری مخربه، ماختهای آن ویران، سقفهای خانه‌ها ریخته، وجود درها روی دیوار نشانه آن بود که روزگاری در این محل خانه‌ای بوده. ساکنین این شهر پرای پدست آوردن کار و نان به شیخ شیشها مهاجرت کرده بودند. عده‌ای از پائیماندگان بعلت کشافت و خاک به تراکم مبتلاد و ناپیغنا شده بودند. دو تابلو اداره فرهنگ و پهداشت که روی دیوار دو خانه خراب نصب شده بود حکایت از وجود این دو اداره می کرد. آب آشامیدشی این شهر از گودالهایی که حفر شده و در آن آب پاران جمع می شد بود تأمین می شد. در اثر آشامیدن این آب اکثر اهالی آنچا به اراضی گوناگون و

تیوپ مبتلا شده بودند. ملپیپ و دارو وجود نداشت. مخافت به شهرهای پنزرگ هرای معالجه پعلت شپود راه و وسائط نقلیه مقدور نبود. تنها راه ارتقاء این مقامها با شیخ ششینهای خلیق فارس از طریق دریا و پهلوور قایق بود. ساکنین این نقاط برای پدست آوردن معاش و زندگی خود و خانواده شان به شیخ ششینهای میرفتند و در مراجعت کرفتار خشم ماء‌مورین گمرک و ژاندارمری می‌شدند. به هریک از این پناه و چنانی که پا گذاشتیم مردم گرسنگی و بی آبی و شپودن بهداشت را فراموش کرده بودند و تمام شکایتها از ماء‌مورین گمرک و ژاندارمری بود. در حالی که خود این ماء‌مورین اغلب با قایقچیان پنزرگ زد و پند داشتند پرای خاطر یک دست لبام، لبام اشافی که یکی از ساکنین در موقع مراجعت همراه خود آورده بود آنرا بعنوان قایقچی زندانی کرده بودند. از این قبیل اتهامات فراوان بود از گناوه و لارک دیدن کردیم و بن آن مناطق پدتر از همه نقاط مورد پازدید ما بود. اکثر اهالی به زبان عربی صحبت می‌کردند. در لارک دهمستانی بود که چند طفل در آن مشغول خواشند و نوشتن بودند که می‌توانستند فارسی صحبت کنند. در همین دهمستان موقعی که ما پازدید می‌کردیم از کلام ضمن خطابهای که یکی از اطفال خواند گفت که ساکنین این محل بخصوص اطفال این دهمستان شکل سیب را در کتاب دیده‌ایم ولی طعم آنرا تاکنون نچشیده‌ایم. این گفته طفل آنقدر ما را ناراحت کرد که فوراً دستور دادیم یکی از هواپیماهای کوچک که ما را به این نقاط آورده بود به شیراز پرورد و چند صندوق سیب و میوه خریداری و به آنجا بیاورد که در پیش شاگردان این دهمستان و عده‌ای از اهالی تقدیم شد. قرار بود یک شب در پندر لنجه توقف کنیم ولی پعلت شپودن چا و فشار پشه و مکس با آشکه حرکت ما به تأخیر افتاده بود و خلبانان مواییما پرواز را در تاریکی صلاح نمی‌دانستند ناچار این خطر را قبول کردیم و شب برای استراحت به خارک رفتیم. خارک در اثر فعالیت شرکت ملی نفت و ایجاد اسکله‌های حمل و نقل قسمتی از آن مبدل به یک شهر با ساختمانهای کوچک زیبا شده بود. علاوه برخانه‌هایی که برای اقامت کارمندان خود ساخته بودند مهمانسرای کوچکی برای پذیرایی از مهمان خود آمده کرده بودند. آب آشامیدنی پوسیله موتورهای کوچک که آب شور را به آب شیرین و تصفیه شده تبدیل می‌کرد و پوسیله لوله به این ساختمانها متصل شده بود تامین می‌شد. شهر قدیمی پا ساکنین پومیان کمی دورتر از این محل قرار داشت. اهالی پومی خارک و کارگرایی که از خارج آمده بودند پا توجه‌ای که این شرکت داشت زندگی نسبتاً مرتفع داشتند. شرکت نهار پود کارخانه پنزرگ تبدیل آب شور به شیرین در آنجا نصب کند. شب را در مهمانسرای خارک استراحت و شام را مهمان شاخدای یک کشتی پنزرگ شنکشی تاپوونی پوییم. صحیح به طرف پندر عباس حرکت کردیم. پندر عباس پر عکس آنچه که شنیده بودم که محل تبعید دزدان و چانوکشان بود شهری زیبا دارای چند خیابان اسجالت شده و در اثر فعالیت شهردار آنجا پارک زیبائی در کثیر دریا ساخته شده بود. ارتش هم مشغول ساختن اسکله‌ها و ساختمانهای برای کشتیهای چنگی و افراد آن بود و فعالیتی از شعله کار در آنجا شروع شده بود. چند دهمستان و دیپرستان در شهر وجود داشت و از نظر فرهنگ و پهداشت قابل مقایسه با مناطق دیگر نبود. بیمارستانی پا چند تختخواب آمده پذیرایی از بیماران بود. چند پژوهش در آن انجام وظیفه می‌کردند. صحیح زود اوین محلی که بدون اطلاع قبلی مورد پازدید ما قرار گرفت کارخانه ماهی شن بود که پوسیله سازمان پردازه اداره می‌شد و مدیر عامل آن هم یک مهندس چوان بود. این کارخانه تعطیل بود و در این مدت پراشر بی توجیه مدیر عامل آن ماشینهای زندگ زده و بعضی قسمتی‌های آن از پیش رفته بود. محوطه کارخانه کشیف. از سازمان پردازه خواستیم که او را تعویض و فرد دیگری را بجای او برای اداره این کارخانه پیش‌مندیم. از آنجا به یک دیپرستان پسرازه و سپس به یک دیپرستان دخترایه رفتم او مشاهده این دیپرستان و نظم و ترتیبی که در آنجا بود لذت پردازیم. ریاست

این دیپرستان پنهانی پاشه و مدیر بود که در بین اهالی پخصوص اولیاء شاکردان از محبوبیت خاصی پرسخوردار بود. ایشان را تشویق و هنگام مراجعت یکی از دوستان گفت که این خاشم از شما تقاضائی دارد معلوم شد آقای مهندس مدیرعامل کارخانه تن شوهر این خاشم است. خاشم مدیر به من گفت درصورتیکه شوهر من از این شهر پرورد نمهم مجبورم پست خود را ترک کنم و همراه شوهرم به تهران پروم. من دریغم آمد که چنین پاشه ای دیپرستان را ترک کند. آقای مهندس را خواستم و به او گفتم بهای خاطر خاشم شما من از تصمیم خود صرفنظر می کنم و امیدوارم که به کارتان پیشتر توجه کنید و مثل همسرتان ... در شیراز موقعی که بهای دیدار استاندار آقای غلامرضا فولادوند میرفتن در یکی از خیابانهای پزروک شیراز پا منظره استباری مواجه شدم. کامیونی در گوش خیابان توقف کرده بود و چمیعت زیادی در اطراف این کامیون گرد آمده بودند پا هیامو پا طبوقی که در دست داشتند مشغول گرفتن آرد بودند و در طرف دیگر خیابان هم دستگاه فیلمبرداری مشغول پرداختن فیلم از این منظره بود. به استانداری که رسیدم معلوم شد چند روزی است یکی از موسسات امریکائی بنام "کاره ظاهر" به میان فقراء و اشخاص محتاج آرد تقسیم می کند. من از آقای فولادوند خواهش کردم که چلوی این اقدام را پذیرد. معاون این موسسه همانروزها به شیراز آمده بود از ایشان دعوت کردیم که به استانداری بپاید به ایشان گفتم شما پا این عمل په گذا و مستمذن چیزی شمی رسانید بلکه عده ای را که گذا نیستند به گذائی تشویق می کنید. من عین این منظره را در تلویزیونهای خارج دیده بودم پیشتر مریوط به کشورهای عقب مانده و گرسنه افریقائی بود. ما از ایشان خواهش کردیم آن مقدار سهمی که بهای ایران در نظر گرفته اند در اختیار شیر و خورشید سرخ قرار دهند تا از محل آن راههای پناه و شهرهای پزروک ساخته شود و در عین حال پچای گذا پروری عده ای هم به کار مشغول شوند. پیشنهاد ما بدون تاءمل مورد قبول قرار گرفت و گفت ما بهای ایران در مرحله اول سالیانه یکصد هزار تن آرد و گندم در نظر گرفته ایم آنرا در اختیار شیر و خورشید سرخ قرار می دهیم و اگر این موسسه خیریه در این کار موفق شود آنرا تا دو بهاره و بلکه پیشتر اضافه می کنیم فقط پشرط آنکه این امر تحت نظر نماینده ما که یک ایرانی است قرار گیرد. این پیشنهاد مورد موافقت طرفین قرار گرفت و چریان را از استانداری په ابلاغ آقای دکتر امینی رسانید و ایشان هم موافقت خودشان را اعلام کرد. این کمک ادامه داشت و شیر و خورشید سرخ هم از این محل اقدام به ایجاد راه و ساختن درمانگاه کرد. در دولت آقای علم پیکهار در این مورد از آقای دکتر خطیبهی سوال کردند گفتند که کمک ادامه دارد. فقط ناظری که از طرف امریکائی ها تعیین شده بود و یک ایرانی تحصیلکرده امریکا بود پهلت سو استفاده پرکشار و شخص دیگری پچای او انتخاب شد. ولی بعدما این کار په کجا رسید و یا چه اقداماتی از این محل توسط شیر و خورشید سرخ به عمل آمد دیگر املاعی شدارم. در مراجعت به تهران طی گزارش مفصلی اوضاع و احوال منطقه ای که مورد پژوهید ما قرار گرفته بود به اطلاع هیئت دولت رسانیدم و از فعلیتهای شیر و خورشید سرخ که در حد خود در این مناطق به عمل آورده بود قدردانی کردم. و همچنین پیشنهادهای خودم را در آن گزارش ذکر کردم مقرر شد که این گزارش فتوکپی و بهای اقدام فوری چهت آنایان وزراء فرمستاده شود تا اقداماتی را در این مناطق شروع کشند. با کمال تامیف این گزارش هم مانند گزارش های وزراء دولتهای تبل که بهمین منظور به این مناطق رفته بودند په پایگاهی های نخست وزیری و وزارت خانه های مریوط سپرده شد و هیچ اقدامی هم په عمل شیامد فقط استفاده از همان کمک امریکائی ها بود که در اختیار شیر و خورشید سرخ قرار گرفت. موقع مراجعت به تهران اطلاع پیدا کردم که دولت در نظر دارد سازمان خدمات اجتماعی و شیر و خورشید سرخ را ضمیمه یک یا چند وزارت پکشید تا دولت پتواند در آمدنا و مخارج آن دو نظارت کند. من در مورد شیر و خورشید

سرخ آقای نخست وزیر را از این فکر منصرف کردم و به ایشان گفتم مصلحت نیست این موسسه خیریه که کارهای در حد خود برای مردم کرده وزارت پهداوی آنرا اداره کند. والاحضرت شمس پهلوی که ریاست این موسسه را داشت دعوت کرد از آقای نخست وزیر برای صرف چای در منزل شخصی خودشان و در آن کلیه وزراء و عده‌ای از رجال شرکت داشتند. اما خواهر دیگر به شدت پرعلیه آقای دکتر امینی و دولت ایشان مشغول تحریک بود. وزراء دولتهای قبیل از کمکی که شاه از حساب شخصی توسعه پانک پاژرگاشی به آنها می‌شد استفاده می‌کردند. در دولت دکتر امینی این کمک مورد اعتراض عده‌ای از وزراء با تذکر به ایشکه ما شوکر شخصی نیستیم ترار گرفت و از قبول آن خودداری کردند و این کمک قطع شد. بیکی از اقدامات قابل توجه و پُر سر و صدای دولت دکتر امینی اصلاحات ارضی بود. طرحی را که آقای حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی تهیه کرده بود به هیئت دولت تقدیم کرد و دولت هم از میان اعضاء خود عده‌ای را برای رسیدگی به این طرح تعیین و پس از اظهار نظر در چلسه دولت به پیشنهاد شود. اعضاً این کمیسیون که تحت نظر آقای نخست وزیر تشکیل شد عبارت بودند: او آقایان تیمسار نقدی وزیر چند عبدالحسین پهنیا وزیر دارائی، حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی و ناصر ذوق‌القماری وزیر مشاور پا حضور چند تن از کارشناسان و کارمندان وزارت کشاورزی. در اولین جلسه گفتگوی تندی بین آقایان پهنیا و ارسنجانی در گرفت. آقای ارسنجانی معتقد بود که املاک مردم باید مصادره شود چون هیچکدام از مالکین مالیات خود را پرداخته اند. آقای پهنیا گفت مگر ایران یک کشور کمونیستی است که اموال مردم را مصادره کنیم. اگر فردی مالیات خود را پرداخته توانیم مملکتی برای اخذ مالیات وجود دارد. این پیشنهاد را کسی باید پسند که خودش مالیات درآمدیاش را پرداخته باشد. من تمام عمرم را در وزارت دارائی خدمت کرده‌ام ولی در هیچ کجا شدیدم که شما مالیات حقه خود را پرداخته باشید. آقای ارسنجانی خطاب به آقای پهنیا گفت شما یک مرتجع واقعی هستید. آقای پهنیا هم در پاسخ گفت شما هم یک کمونیست حقیقی. آقای نخست وزیر معنی کرد که آقایان را ساخت کنند ولی کلمات تند میان این دو رد و پدل می‌شد و ناچار جلسه را ترک کرد و اعلام شد که چلسه فردا تشکیل خواهد شد. در چلسه بعد آقای ارسنجانی راه حلی را ارائه داد که قیمت املاک روی ضریب مالیاتی مالکین پرداخته شود. اگر مالکی مالیات خود را پرداخت کرده طبقاً قیمت ملک او هم بالا خواهد بود. این پیشنهاد مورد قبول کمیسیون ترار گرفت پیشتر طی که ضریب مالیاتی املاک با شطر میلت دولت تعیین شد. اکثر وزراء معتقد بودند این اصلاحات باید با شتاب یا بدون مطالعه انجام گیرد. ابتدا از یک استان شروع و با توجه به کلیه مشکلات و رفع آن و کمکهای لازم به کشاورزان با تشکیل شرکتهای تعاونی و پس از بدست آوردن تجربه کافی این اصلاحات در یکی دیگر از استانهای کشور پیاده شود. این دستخط که بصورت تصویب‌نامه مورد موافقت دولت قرار گرفته بود برای اجرا به وزارت کشاورزی که مسئول انجام این اصلاحات شناخته شده بود فرستاده شد. ولی با کمال تائید باید پنج‌میلیون پیکی از مواد مهندسی شناسانه پس از انتشار در روزنامه رسمی کشور با آشچه در دولت تصویب شده بود مغایرت داشت و آقای وزیر کشاورزی بدون املاع دولت در آن تغییراتی داده بود. مثلاً قرار بود ضریب مالیاتی املاک واقع در استان و شهرستان با اطلاع قبلی دولت تعیین شود. این کار هیچ وقت انجام شد و آقای ارسنجانی ضریب مالیاتی را روی میل شخصی تعیین و اعلام می‌کرد و به میل خود در آن تغییراتی میداد. من پاپ مثال ضریب مالیاتی زنجان را که من خود شاهد آن بودم می‌گویم. پس از تعیین ضریب مالیاتی املاک زنجان که پائین ترین ضریب بود عده‌ای به او تذکر داده بودند که شما اگر با خانواده ذوق‌القماری مخالف هستید مالکین کوچک یا خرد که مالکین این منطقه چه گناهی کردند که باید چوب اختلاف شماها را بخوردند. آقای ارسنجانی به من گفت از تعیین ضریب

مالیاتی رشجان بھی اطلاع پرورد و مسئول این امر بگمان کرده بودند که با کم کردن ضریب مالیاتی رشجان مرا خوشحال خواهند کرد. امروز دستور دادم که به آن اضافه شود. دراینچا این شکته را باید تذکر بدهم که با تمام لطف آقای ارسنجانی و با تمام هیاهوی که تا آنروز شمیت به املاک ذوالقدرها در رشجان بعمل میآمد سهم من و هریک از برادرانم یک میلیون تومان از قیوض اصلاحات ارضی بود که آنرا هم من و چند تن از برادرانم به آقای رام مدیرعامل پانک عمران به ثمن قیمت یعنی کمتر از پانصد هزار تومان فروختیم. موضوع دیگری که قرار بود با مطالعه و دقت انجام گیرد و در آن عجله‌ای پیکار شروع پس از استعفای دولت آقای دکتر امینی معاون سرتیپ املاک شروع شد. هر صبح که مردم از خواب پیدار می‌شدند از رادیو می‌شنیدند یا در روزنامه می‌خواندند که در فلان استان یا شهرستان اصلاحات ارضی انجام شده و در بعضی نقاط هم شاه فرمایشانی می‌کردند و مژده اصلاحات را می‌دادند و آقای ارسنجانی هم به فرمایشات شاه پاسخ میداد و از موقوفیت‌های خود در این راه پس از گفتن مقداری بد و بپرداز په مالکین اهران خرسنده می‌کردند. در واقع این اصلاحات پسورد شماشی درآمده بود. نتیجه این سرعت عمل و اقدامات پدون مطالعه آن بود که روستاهای خاری از سکنه و اکثر چواثان روستائی به شهرهای پیزگ مانند تهران و شیراز و اصفهان و مشهد سرازیر شدند. زمین‌های تقسیم شده پدست پیشان روستا افتاده بود که ندرت کار داشتند، به کمکی از طرف مسئولین به آنها می‌شدند. در این روستاهای اگر ساخت گرفتاری آنها با مامورین ڈاندارم بود این پار سر و کار آنها باعده پیشتری که پیشنهای مختلف به روستاهای میرفتشند و هیچ دردی را هم دوا شمی کردند افتاد که داشم مزاحمت پهای آنها ایجاد می‌کرد و فریاد شارضایی‌ها بلند شده بود. در بعضی نقاط زمین‌های تقسیم شده را از صاحبان آنها گرفته به مالکین چدید صاحب شفود که اکثر او شرکت را با شرکت ملی اعلام شد ولی این چنگلها در اختیار عده‌ای از وزراء، افسران ارتش و درباریان و بعضی از وکلا مجلس قرار گرفت که اشجار این چنگلها را پس از قطع پسورد زمینی پاییر در می‌آوردند و می‌فروختند و بالآخره هم مقداری از این اراضی پدست پورس بازان زمین افتاد. خلاصه آنکه اصلاحات ارضی با آن عظمت و پیزگی می‌توانست یکی از درخشانترین اقدامات دوران سلطنت محمد رضا شاه پاشد در اثر بی‌املاعی و شدایم کاری مسئول آنها شکست روپرورد. علل این شکست را پطور خلاصه آنچه پنظر من میرمید پیشان می‌کنم. عدم توجه پوچش روستاهای و عده‌هایی که داده شده بود و وارد شدند به اداره تعاوی های کشاورزی و موسوی استفاده در آنها. انتخاب افسران نظامی بھی املاع از امور کشاورزی در رام و وزارت کشاورزی، اقدام به صنعتی کردن کشور بدون توجه به ارتباط دادن آنها کشاورزی. ایجاد کارخانه‌های متعدد در شهرهای پیزگ، بالا بودن مزد کارگران و سهمیم کردن کارگران در مسود کارخانه‌ها، پانچین بودن قیمت کالاهای مصرفی مردم بعلت دادن چربیه دولت از قبیل نان و کوشت و قند و شکر و غیره در شهرها وجود امکانات پهداشی از قبیل پیمارستان و درمانگاه طبیب و دارو در شهرها که در روستاهای اشی از آن نبود و استفاده کارگران از بیمه‌های اجتماعی، و شدیگی مرغه تر از روستاهای از قبیل مسکن، پرق، آب لوله کشی در شهرها. خلاصه آنکه پراشر مهاجرت روستائیان به شهرها زمینهای آنها از زیر کشت خارج و تولیدات کشاورزی په مقدار چشمگیری پانچین آمد که دولتها بچبور به خرید و وارد کردن آن از قبیل گشتم و پرشی از خارج شدند. یکی دیگر از اقدامات چشمگیر و مفید اعزام سپاهیان داشش و پهداشت به روستاهای پسورد که می‌توانست مقدار زیادی کمک در ریشه کن کردن پیسوادی کند. باز هم در اثر بھی توجیهی مسئولان این کار و دقت نکردن در اعزام بعضی از این افراد که از عنابر چپی بودند که پنجای تدریس مشغول مغزشوی افراد بیگناه و عده‌ای از روستائیان شده بودند این چریان را باید بعرض شاه می‌رسانند

ولی مسئولین و مأمورین انتظامی می گفتند که این تبلیغات از جانب مالکین می شود که آنها را از دفاتر اشان بپیرون راندند.

سوال : این راست بود آقا ؟ خود مالکین این تبلیغات را می کردند ؟ مژخرف می گفتند ؟

آقای ذوالفقاری : نه، مژخرف گفتند. باور پستیم این فکر بهسیار عالی بود. واقعاً فکر خوبی بود که کمک زیادی برای پا سواد کردن این بچه ها . البته بچه های کوچک بودند ، چنانچه که تمام مهاجرت کرده بودند به شهر های بزرگ و فکر بهسیار خوبی بود. ولی اکثر اینها بدون اینکه توجه داشته باشند از عنصری بودند که چپی بودند و اینها فقط بچای اینکه در من بدشتند واقعاً مشغول غرضشان در دفاتر بودند.

سوال : ولی اینها را البته مالکین که شمی فرمیتدند؟

آقای ذوالفقاری : دولت می فرمیتدند، سپاهیان داشت ، به مالکین ارتضای داشت . دکتر امینی و دولتش مواجه با مخالفین بود که بیشتر آنها از اطرافیان و منسوبین خود شاه بودند و هر روز در راه اقدامات دولت سهی ایجاد می کردند. عیب در آن بود که دولت دست پهر الدام مفیدی که میزد برای خود یک عده ای مخالف می ساخت اقدام در چلوبگیری از واردات غیر ضروری برای ذخیره ارز بیشتر وارد کنندگان این قبیل کالاها را شاراضی و به مخالفین خود افزوده بود. توقیف عده ای از امراء ارتضیان که به فساد و رشوه خواری متهم بودند و عده ای از مهندسین و مقاطعه کاران که در میان آنها از دولستان خود آقای دکتر امینی هم بودند به اتهام سوءاستفاده از ساختمان مجلس سنا عده ای دیگر را با خود مخالف کرده بود. افراد احراز اثبات غیر چپی که مصمم بودند از آن حمایت کنند ، بعلت شرذمیکی به شاه و انجام ندادن انتظارات آنها به چربیکه مخالفین پیوسته بودند. در داخل دولت هم آقای مهندس فریبور و وزیر صنایع و آقای پهنیا و وزیر داراشی قلameran بعلت پیمانی کاپیته را ترک کرده بودند . یکی دو تن از وزراء کاپیته همانطور که قبله هم گفتم مشغول زد و پنهان سیاسی بودند. دو وزیر چشیک و کشور نظامی بودند و طبعاً مطیع اوامر مأمور بودند.

سوال : یعنی اعلیحضرت ؟

آقای ذوالفقاری : بله. از روی انتظامی اسمای آن عده افسرانی که لازم است من اینجا پیگویم . پیکی تیمسار علوی مقدم بود ، تیمسار کیا بود ، تیمسار شرquam بود و سرهنگ توپیسی که اینها توقیف شدند. روی انتظامی گزارشات محرمانه مملکتی را که بعرض شاه می رسانیدند به اطلاع نخست وزیر شمی رسید. دفتر نظامی شاه که ریاست آن با تیمسار فربود بود پریده چرازد را پیشوาน خبر در اختیار نخست وزیری قرار میداد. اداره آگاهی شهریاری گزارشات محرمانه خود را که روی اوراق رنگی شوشه می شد که شامل اطلاعات پی اهمیت و شاید هم دروغ بود که مثلثاً فلان آقا از دولت بدگوشی می کرد یا فلان وکیل مجلس پا عده ای جمع و مخفانی پرعلیه نخست وزیر پیشان کردند با ذکر اینکه این خبر از منابع موافق پدست آمده است برای نخست وزیر می فرمیتدند. تحریکات پرعلیه دولت ادامه داشت و سر و صدا به داشتنگاه کشیده شده بود. نفعش آنها این بود که آقای نخست وزیر دستور مداخله ارتضی و ورود سربازان را به محوطه

دانشگاه پدیده. در اثر پرخورد دانشجویان با سربازان عده‌ای زخمی و کشته شود. نخست وزیر مسئول این کشتار شناخته شود. ولی آقای نخست وزیر دخالت ارتقش را در این امر منع اعلام کرد. فقط برای حفظ امنیت خارج از محوطه دانشگاه او دانشجویان داشتنکه افسری پلیس کمک خواست و دو سه روز بعد هم با مذاکرات و انجام خواسته‌های دانشجویان چریان پهلوی خاتمه یافت. مخالفین دوباره چنان او خیال سو تقدیم داشتند. دکتر امینی به من گفت بار دوم موقعی که اعلیحضرت به سوئی مصافرت کرده بودند تیمسار تیمور پختیار او من در منزلش به شام دعوت کرد. چند تن از دوستاشم که در دستگاه‌های انتظامی بودند پهنه از اطلاع دادند که او رفتن به این مهماشی صرف نظر کشم زیرا سو قصدی در چریان است و پس از موقعیت فرار است تیمسار تیمور پختیار با عنوان نخست وزیری اداره مملکت را در دست پنگید. من پلاقاله چریان را به میله تلفن پعرض شاه رساندم و با کسب اجازه شورای امنیت را تشکیل و دستور تعیید تیمسار تیمور پختیار را دادم و چند شفری هم که در این توطئه شرکت داشتند توقيف شدند. گذشته از این تحریکات و ایجاد اشکالات فراوان اقدامات دولت از مهمنتر تعمیماتی بود که در مورد وضع اقتصادی و مالی مملکت گرفته شده بود. از آن چمله کم کردن بودجه‌های وزارت‌خانه پخصوص وزارت جنگ و ارتش که با مخالفت شاه روپرورد شده بود و در اینجا مخالفت شاه را با نخست وزیر آشکارتر کرد. چهارهای چنین استعنه برای دولت پائی شماشه بود و بهمین چهت در تیرماه ۱۴۴۱ آقای دکتر امینی استعنه دولت خود را حضور اعلیحضرت تقدیم کرد. پس از استعنه هم در دوران خانه نشینی برای او مراجعتهای فرآمده آورده. خانه‌اش زیر نظر مأمورین ساواک بود و دوباره هم به اتهام توقيف غیر قانونی افسران برای پازپرسی به وزارت دادگستری احضار شد. پار اول پعلت مجمع دولستان و عده‌ای از پازاریان و تظامراتی که پس از دکتر امینی انجام گردید پازپرسی به جلسه بعد موکول شد و این پار شب هنگام موقعی که وزارت دادگستری خلوت شده بود از او پازرسی پعمل آمد. پازپرس از ایشان تعهد گرفت که حوزه قضائی تهران را ترک نکند. حالا پنهانه دو تا خاطره از دولت آقای دکتر امینی ثقل می‌کنم.

سؤال : پنجه ایشید.

آقای ذوق‌فاری : در یکی از چندیات هیئت دولت که در حضور اعلیحضرت تشکیل شده بود آقای الموتی وزیر دادگستری با کسب اجازه و خطاب به اعلیحضرت گفت اگر در عرایض رعایت تشریفات را شکتم بعلت آگاه شپودن از تشریفات درباری است. قبلاً مذکور می‌خواستم امروز پعرض شاه پرسانم که ما از شما خوشیان نمی‌آمد ولی حالا که با شما از شوکیک آشناشی پیدا کرده‌ایم می‌بینیم شما شاه خوب و دوست داشتنی هستید. از تیغه شاه معلوم بود که این مذکور در او تائییر پسیار پسزایی پخشیده و پس از تشکر از آقای الموتی به مذاکره در امور دیگر پرداخت. موضوع دیگر مریبوط به آقای حسن ارسنجانی است. موقعی که برای اولین بار اسناد مالکیت یکی از رومتاهمای آذربایجان به کشاورزان من را داده بودند در همان ایام اعلیحضرت استاد مالکیت یکی از رومتاهمای شخصی خودشان را به کشاورزان محل محبت می‌کردند. آقای رام مدیر عامل پائیک عمران و مسئول اجرای اصلاحات ارضی املاک پهلوی در ساختاری که در حضور اعلیحضرت پیشان کرد از اصلاحات ارضی دولت انتقاد کرد و گفت اصلاحات ارضی حقیقتی را ما در مورد املاک شخصی اعلیحضرت انجام می‌دهیم. از شنیدن این خبر آقای ارسنجانی ناراحت شد و تصریح به استعنه گرفت. وقتی اعلیحضرت از چریان اطلاع پیدا می‌کنند آقای علم را برای دلجوشی از آقای ارسنجانی به مسئول او می‌فرستند و شاه فردای آنروز قرار بود برای پازدید از یکی از کشورهای اروپائی

به آن منطقه تشریف پیشنهاد. موقعی که اعضاء هیئت دولت پس از پدرقه شاه در فرودگاه مهرآباد به صفت ایستاده بودند. شاه در مقابل آقای ارسنجانی توقف کرد و عکس اعضاء شده خودشان را پس از دلچشمی مجدد در حضور کلیه مشایعیت کشیدگان و مخبرین چرازید به ایشان مرحمت کردند. قبل از گفتم که بین بعضی از مواد تصویب‌نامه دولت و آنچه که آقای ارسنجانی به مورد اجراء گذارده بود تفاوت فاحشی وجود داشت و ممکن بود این امر در آینده پس از اعضاء دولت آقای دکتر امینی و پخصوص پس از خود آقای ارسنجانی اشکالات قانونی فراهم آورد. این را باید ایشجا توضیح پدم که این کارها تمام در دوره فترت بود و در غیاب مجلیین و مدت قانونی تشکیل مجلس هم گذشته بود. هر آن می توانستند در هر کاری که به میلشان پاشد افراد دولت یا خود شخصت وزیر را تعقیب پکنند. این توضیح را من پدم اگر در آینده سوه شیتی هم در کار پاشد ممکن بود آقای دکتر امینی و اعضاء دولتش را بهلت غیر قانونی بودن بعضی از اقداماتی که در دوران فترت پخصوص در مورد اصلاحات ارضی پعمل آمده تحت تعقیب قانونی قرار دهند. پس از خلاصی از این چریان آقای ارسنجانی با زرشکی شاه را وادار به مده پرسی کرد و به این اقدامات صورت قانونی پخشد.

سوال : پا تشكير از حضورتان دو مطلب می خواستم پچرسم یکی مربوط به این داستان سوه قصد تیمور پختیار شیبت به دکتر امینی بود که فرمودید آن رمان خاطر آقا هست که در محاذل گوشاگون شهر می گفتند که هردوی این آقایان یعنی هم آقای تیمور پختیار و هم آقای دکتر امینی از نزدیکاران سیاست امریکا بودند و حتی گفته شده بود که در اثر سفری که آقای پختیار به امریکا کرده بودند مطالعه ایشان گفته بودند که چطور اینها پاهم ، دو تا طرفدار سیاست امریکا ، یک مرتبه می خواستند همیگر را خشی پسندند.

آقای ذوالفقاری : این سوال را از پنده شفرازید این سوال را باید از خود مرحوم تیمور پختیار پفرمائید از آقای دکتر امینی که اگر واقعاً اینطور بوده چطور با همیگر فتوافتند پسازند ولی تا آنچه ای که من میدانم پختیار خوب واقعاً خیال شخصت وزیری چون با آن چریکاتی که پهنان عرض کردم پختیار با من خیلی شوذیک بود . یکی از افرادی که به من محظاشه گفتش که با ورود به کابینت دکتر امینی من مخالفم شو و شاه خوش نخواهد آمد یکی از همان اشخاص آقای پختیار بود که من بهمین دلیل رفته شرفیاپ شدم حضور اعلیحضرت که نظر اعلیحضرت را پچرسم چون همیشه من گفتم واقعاً من به شاه علاقمند بودم و شاه را دوست داشتم نمی خواستم مخالف چیز ... در این حال این را بیکویم خدای من شاهد است دکتر امینی یک مردی نبود که مخالف شاه پاشد.

سوال : بهبیچوجه الان هم فرمودید.

آقای ذوالفقاری : شه تنهای من گفتم . این یک عده‌ای شیدادم چه مژده‌یاری داشتند یعنی شاه را طوری کرده بودند که من فکر می کنم که شاه از دکتر امینی پیشتر می ترسید تا دکتر صدق در صورتی که شه دکتر صدق شه قوام‌السلطنه هیچکدام آنها مخالف شاه نبودند. که دیگر امینی چای خود داشت .

سوال : پله، سوال دیگر اتفاقاً به‌هم در همین حدود است فرمودید که قره‌شی می خواست امینی را به

نخست وزیری پیشاند این مستلزم این بود که در واقع حکومت پادشاهی سریگون بشود لااقل شخص محمد رضا شاه.

آقای ذوالفقاری : نه، پیشنهاد این از قرار چیز کرده بود، خیال کودتا را که نداشت و نمی توانست کودتا بکند. محل بود پتواند که کودتا بکند. او یک عده افرادی را دور خود جمع کرده بود. اولاً در آن زمان با آن رومساه انتظامی، با همه‌شان، مخالف بود، با رئیس شهریاری که علوی مقدم بود با پختیار که رئیس سواک بود و با کیا که رئیس رکن دوم ستاد پسرگ بود. این هر سه با تبروئی مخالف بودند. گزارشاتی که اعلیحضرت در آن چلمه فرمودند آنها این گزارشاتی چیز را می دادند که اعلیحضرت قبول نمی کرد. او با خیال خودش پنکر اقتاده بود که یک افرادی پعتیله خودش صالحی را چیز بکند...

سوال : پسند شد اعلیحضرت ؟

آقای ذوالفقاری : پسند شد اعلیحضرت. حتی من شیلدم اعلیحضرت به او اول نمی گوید که چیز است، می گوید که شما یک همچین خیالی داشتید؟ او هم برمی گردد می گوید که من بدون اجزه اعلیحضرت چطور می توانم اعلیحضرت وقتی که صورت را درمی آوردم و پنهان نشان می‌نمدم او می‌نماید. آنوقت او املاک پیرونش می کند و دستور تلقیش را میدهد. نه خیال کودتا به این طریق نبود.

سوال : قرهان فرمودید که قبه‌لا در پاره چناب آقای محمود ذوالفقاری پیش از زنجان و پس از آن صحبت خواهید کرد.

آقای ذوالفقاری : صحبت پنده نه یک تاریخچه‌ای یعنی یک چیزی از زندگی محمود خان پنده قبه‌لا در چربیات آذربایجان مفصل راجع به ایشان گفتم و اینجا فقط یک پیوگرافی از زندگی ایشان ...

سوال : سن و مال و بهله.

آقای ذوالفقاری : محمود ذوالفقاری متولد ۱۲۹۰ تحصیلات متوسطه خودش را در دیپلماستان ثروت در تهران تمام کرد و به فرائسه رفت و از آنجا تحصیلاتش را در قسمت کشاورزی تمام کرد و به ایران پرکش. او یک وطن پرست بود که عاشق زادگاهش بود از محبت و اعتماد اکثر همشریپاییش پرخوردار بود با نوکران اجنبی په شدت مخالف و ضد کمونیست بود. با کشاورزان و زیرستانش راهبه پدر و فرزندی داشت. موقعیت او در میان اهالی زنجان و روستاهیان استان تا آنجا بود که اگر مردم مشکلاتی داشتند به او مراجعه و با کخدادا مشی خل می کرد و هر تصمیمی که می گرفت مردم و طوفین بود. زندگی شهری را دوست نداشت و پیشتر اوقات خودش را در فروشگاهها در امورات کشاورزی می گذرانید در مدیریت کردن کشاورزی سخت کوشید. نام او بعلت خدماتش در مورد نجات آذربایجان به تاریخ سپرده خواهد شد. در اثر چشگی که با دشمنان ایران کرد اعلیحضرت همایوی یک ششان درجه یک سپه که ششان چشگی است که پهمه داده نمی شود به ایشان مرحمت کرد. از سیاست پیزیار بود با شرحی که قبه‌لا "دادم دوبار از طرف مردم زنجان به وکالت مجلس انتخاب شد که در دوره های ۱۸ و ۱۹، اچهارا". راقعاً از سیاست

خوشن شمی آمد. این چیزی است که پنهان راجع به ایشان دارم. راجع به محمد هم آن یکی پرادر بسیار بگترم.

سوال : این را هم پفرمائید راجع به آن یکی پرادر بسیار بگتر را.

آقای ذوق‌القتاری : محمد ذوق‌القتاری تاریخ تولدش ۱۲۸۸ است او هم تحصیلات کشاورزی خودش را در موقیلیه فرانسه به اتمام رسانید. در ادوار ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ به شایندگی مجلس انتخاب شد (پایان نوار ۶ آ)

شروع نوار ۶ ب

سوال : می فرمودید در پاره فعالیت آقای محمد ذوق‌القتاری.

آقای ذوق‌القتاری : در دوره ۱۷ مجلس به ثیابت ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد. میس به استاداری اصفهان و بعد از آن استاداری مازندران منصوب شد. چون با محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان در فرانسه دوست و همکلاس بود از طرف اعلیحضرت به سفارت ایران در افغانستان مأموریت پیدا کرد و در مراجعت تا موقع فوتش سناطور انتسابی بود. دوستان فراوان در میان طبقات مختلف مملکت داشت مردم ساکن و با ارزش و لایق بود او هم دوش پرداز ذوق‌القتاری و افرادش با وطن فروزان می چشید.

سوال : سال فوت را فرمودید؟

آقای ذوق‌القتاری : شده‌ام.

سوال : سال فوت محمود خان را چطور؟

آقای ذوق‌القتاری : آن دو سال پیش است آنهم بازمم

سوال : خوب دو سال پیش که آشکار است کی است. تربیان اخویستان محمد خان در زمان چشید توقيف شدند در زندان شهرپاشی یا شریف امامی زندانی بودند؟

آقای ذوق‌القتاری : او را که قبلاً "کفتم" نه خیر همان زمانی بود که شریف امامی اینها توقيف پودند و ایشان در یک قسمت دیگر در شهرپاشی بود که چربیانش را پعرفتیان رسانده‌اند که پنهان ایشان که کفتمند ایشان با آلمانها ارتباط داشته و اینها در صورتی که پهداً "معلوم شد که اصلاً" ، کفتم پنهان که نه آلمانی را می شناخت و نه آلمانی پلد بود و نه به آلمان رفته بود حتی. چربیان سیاسی بود ، راجع پوکالتیش بود و بهنامی که شمی خواستند روسها پیگذارند و کیل شود. چربیانش را ممنلاً "کفتم".

سوال : صحیح فرمودید . مطلب دیگری هم بود درباره یکی از آقایان ذوالفتاری است که می خواستم توضیح پندرانماید . موقعی است که روز آراء کشته شده و آمدن قوام یا سید شیاه یا علاوه که معتدل تر بود مطرح است . یک شاهزادی مشایخی به قوام‌السلطنه می نویسد توی این شاه می نویسد که آقای ذوالفتاری که شیعی داشم کدام یک ، خواهید فرمود ، در جلسه‌ای در منزل ظاهرها "آقای پهادری بوده که در آنجا آقای امیر نصرت اسکندری ، شورالدین امامی ، مجتبه‌ی و افشار هم بودند . آقای ذوالفتاری پس از اظهار ارادت به آقای قوام‌السلطنه گفتند که اگر در مجلس ما با دولت علاوه موافقت کردیم از این چهت بود که دوستان سید شیاه در مجلس فعالیت زیادی داشتند و خطر این بود که سید شیاه نخست وزیر پشود . این آقا بودید خودتان بودید ؟

آقای ذوالفتاری : شه ، این خیال می کشم براذر من بود . ولی البته پنهان به قوام‌السلطنه ارادت داشتم ، دوستش داشتم با اینکه پهتان عرض کردم که قبله" وقتی که من با اعتبارنامه آقای ارسنجاشی مخالفت می کردم چند بار مرا خواست که من از این کار دست ببردارم . بازهم این را قبله" پهتان گفتم که من قبول شکردم پعلت اینکه ارسنجاشی را من یکی از شرکای شرکی و دوستان شرکی پیشه‌وری می داشتم و بهمین چهت با اعتبارنامه اش مخالفت کردم و هیچ نظری هم نداشتم . یک موضوعی که پنهان اینجا حضورتان عرض کشم هی می گویند مالکین ، مالکین (شیعی داشم من این را قبله" گفتم یا شه) مالکین اعتبارنامه ارسنجاشی را لغو کردند . مالکینی وجود ندارد . مالکی که با اعتبارنامه ارسنجاشی چیز کرد تنشا من بودم و دو نفری که با اعتبارنامه ارسنجاشی مخالفت کردند هردو وکیل آذربایجان بودند و یکی آقای دکتر مجتبه‌ی بود و یکی آقای شورالدین امامی که می‌چکدام از آنها مالک نبودند . و در میان وکلاه آذربایجان پغیر از دو سه نفر مالک کس دیگری هم نبود . این هو و چنگال را رفقاء روزنامه نویس آقای ارسنجاشی همه چا پخش کرده بودند که مالکین رد کردند . اعتبارنامه آقای ارسنجاشی فقط بواسطه ارتباطلی که با پیشه‌وری داشت رد شد . من چریان مفصل آنرا در مجلس شورای ملی در آن موقعی که اعتبارنامه اش مطرح بود گفتم .

سوال : پله ، پله ، فرمودید قربان . یک مطلبی بود که اشاره کردید من خواستم که مفصلتر پندرانماید . در مرداد ۱۲۲۱ ، ۱۶ مرداد ، می نویسد در کتاب ابراهیم صفائی نخست وزیر را دیدم . عده‌ای چون شمس تفات آبادی و علی شاییگان و مظفر پهلوی ، حائزی زاده ، حسین مکی و سنجابی و شریمان مارحی برازی تپریه خلیل طهماسبی آورده بودند که نوشتن که این طرح مخالف قانون اساسی بود و دخالت علمی متشد در توه اجرائیه و قضائیه بود این را آقا چطوری تفسیر می کنید ؟

آقای ذوالفتاری : عرض کشم یکی از آنها که انتقام کرد پنهان بودم . حالا چریان چه بود ؟ چریان این بود که در موقعی که آقای امام چمعه از ریاست مجلس استعفاه کردند ، طبق نظامنامه داخلی مجلس پلاقالسه پایید استعفاه شاه ایشان خواهند بودند . در آن جلسه سعی می شد که این استعفاه خواهند شد برازی اینکه اختلافی بود مابین آقای دکتر معظمی که دوستان او می خواستند انتخاب بeshود و عده‌ای از آن چمله که منهم چزو آنها بودند که می خواستیم که آقای سید ابوالقاسم کاشاشی را انتخاب پنکنیم . من در جلسه وقتی که نخواستم چیز کشم پنهان شدم و گفتم که آقایان شیعی خواهند پنگزارند سید ابوالقاسم کاشاشی وکیل پشود . پنگده هیاموشی از پلا شروع شد نهروانیه من که فلانکس با قوام‌السلطنه شیعی داشم چطور است ، چه صحبت‌هایی و شروع کردند په من فحاشی کردن و پساط و ایشان و اثنان" همان روز هم پراذرم آن جلسه را

تشکیل داد. چلسه بهم خورد آمدیم پیرون . وقتی آمدیم پیرون من دیدم آقای شمس نبات آبادی، همین آقایانی که امامیشان را خواهندیم ، مکی ، دکتر پهلوی ، عده‌ای دیگر خیلی فاراحتند از این کار من . سوال کردم که من بینفع شما اگر سایرین مختلف باشند من بینفع شما کار کردم . گفتند شه تو کار ما را بهم زدی و ما می خواستیم که این چریان را قبل از اینکه رئیس انتخاب پشود این چریان را په مجلس تقدیم کرده بودیم که پاید مطرح می شد با این گفتن تو اسباب رحمت ما فرامش شد. من گفتم که من از این طرح خبر نداشتم و در همانجا این طرح را اول دادند به من . و من چون حتیقتنا "ها روم آراء مختلف بودم دلائل خیلی زیاد دارم که اگر یک مقدارش را گفتم یک مقدارش را هم دلم می خواست که راجع به او پس از اینها صحبتی پنکشم در جویانات

سوال : اگر پنکمیش این یک مقداریش را کلی پنکمیشید.

آقای ذوق‌القاری : پطور یقین ایشان خیالات پدی در سرش بود. اولاً روم آراء را می دانید که قبل از ایشکه دفعه دوم، زمان قوام‌السلطنه انتخاب شد، مظفر فیروز روم آراء را انتخاب کرده بود . علتش هم این بود که خاص روم آراء خاله خاص، مظفر فیروز بود . اکثراً من شنیده بودم که مظفر فیروز با توهدهایها وقتی که مذکوره می کرده و به آنها وعده میداده که عنت‌تریب ما کارهائی انجام خواهیم داد که شما پنکمیشید به ما کمک کنید . آنها سوال می کردند که چه کاری ؟ می گفت روم آراء در دست من است و روم آراء این کار را خواهد کرد. اکثراً این را به سایر دوستان توهدهایش گفته بود.

سوال : مظفر فیروز ؟

آقای ذوق‌القاری : پله، مظفر فیروز. علاوه براین در یک چلمه‌ای بازهم شمی داشم من این را قیاد" گفتم یا شگفتمن یک چلمه‌ای بود موقعی که ایشان نخست وزیر شد منزل آقای معلم . یک عده‌ای دعوت شده بودند از وکلاه و یک عده‌ای از رجال و به فکر این افتاده بودند که حزبی تشکیل پدهند. آقای معلم یکی از افراد شژدیک په چیز بود. خوب یاد است من و آقای دکتر هدایتی که او هم وکیل مجلس بود بهم رقتیم به آن چلمه. در آن چلمه "اتفاق" وقتی که روزنامه کیهان و اطلاعات را من شبکاه کردم دیدم که افسران توهدهای و یک عده از افراد دیگری که در زندان بودند فرار کرده‌اند . نه سایقه‌ای که من و ها مدارکی که به رعلیه ارسنجهانی پدست آورده بودم و به رعلیه‌اش در مجلس ارائه دادم داشتم که آقای ارسنجهانی ، که شما ملاحظه می کشید در همه چا سر کرده بود ، با آقای روم آراء روابط خیلی شژدیک داشت و یک چمیعتی را تشکیل داده بودند که در آن آقای ارسنجهانی بود ، آقای سرهنگ مهندسی معروف بود که شمی داشم می شناسید یا نه آن کتاب چیز . . . شوشت . عرض کنم که آقای سروان روزبه بود. آقای مک الشعراه بهار بود. آقای اپوالقاسم امینی بود. یک عده از این چیزها این لیست را من داشتم و می داشتم که روم آراء با این سروان روزبه خیلی روابط شژدیک داشت. من سر و صدا را پلند کردم در صورتی که در تمام اتفاقها چیز بودند. آقای معلم خودش را به من رساند مرا کشید کثار و به من گفتش که چرا سر و صدا می کنی ؟ گفتم که معلوم است کی اینها را فرار داده. و او می خواهد یک پلادی سر شاه پنیارد. بیرون پروا به من گفتش که بالآخره تکلیف مملکت پاید معین پشود یا این و یا آن. من پرگشتم پهش گفتم یا این یا آن ؟ من یک موی سر آفرا به صد هزار تا روم آراء شمی دهم. پلاقاله چلمه را با دکتر

هدایتی ترک کردیم . من مسی کردم که خودم را به شاه پرسانم و این چریان را به رضشان پرسانم . چون من آن وقت اجازه داشتم که هر موقع می خواهم شرفیاب پشم . تلفن کردم اعلیحضرت را پیدا شکردم . رفتم به وزارت کار ، آقای علم وزیر کار بود . رفتم به آقای علم گفتم که آقای علم ، هر طوری شده شاه را هرجا مستند پیدا کن ، که من می خواهم شرفیاب پشم و یک خبری به ایشان پدهم . ایشان از من موافد کرد چه هست و بساط و اینها . گفت پیگذار پاشد فردا صبح . گفتمن من چاشم در خطر است و مصلحت است که امشب بپیم . خلاصه هرگاری که کردیم شتوانستیم اعلیحضرت را پیدا پکنیم . من فردا صبح شرفیاب شدم . فردای پود که رزم آراء پاید راهی اعتماد از مجلس می گرفت . من شرفیاب شدم حضور اعلیحضرت و چریان را پعرض اعلیحضرت رساندم . بعد من دیدم که اعلیحضرت "واقعاً" یک ترس و واهمهای از رزم آراء دارد ولی چراست اهراآ این کار را ندارد . این حقیقتی است که باید پیگویم . من به اعلیحضرت عرض کردم که در هر حال من عرایضم را کردم و من به رزم آراء راهی خواهم داد . فرمودند شده ولی اینکه بروی گفتمن با آن چیزی که می داشم غیر ممکن است که من به رزم آراء راهی پدهم . خلاصه آدم مجلس و راهی هم ندادم . پس از یک روز اعلیحضرت شنین فرمایشاتی که می کردند به من فرمودند ، خودشان ، که راجع به آن موضوع یک وقتی تو چیزی گفتی پُر بیجا هم نبود . این حرفي است که خود اعلیحضرت پس از من میزد . اما آن روز اینکه این چریانی که موافد کردید چه بود راجع به خلیل طهماسبی ، روی آن اصول من مثلاً" موقعي که در کمیسیون ثبت پود هیچوقت با طرحهای که رزم آراء تهیه کرده بود و به امضا یک عده ای هم رسانده بود هیچوقت یکدane طرحی که او طرح کرده بود من امضا شکردم . ما سه شفر پویم ، بازهم این را قبلاً" مثل اینکه گفتمن ما سه شفر پویم ، که خودداری می کردیم از امضا آن چیز . یکی عهدالرحمی فرامرزی بود . یکی خسرو نشانی بود . یکی من بودم که حتی . بعد هم پهنان عرض کردم که به شاه متول شد و اعلیحضرت به من گفتند که چطور هست ؟ پس رفتم توى چلس و آقای دکتر صدق چریان را گفتند و اینها ، قبلاً" همهاش را مثل اینکه گفتمن . و روی این اصل من به رزم آراء اعتمادی داشتم و "واقعاً" او را یک خائن بالفطره می داشتم . پهلویان چهت فوراً" آن چیزی را که به من دادند امضا کردم . و پس از انتخاب هیئت رئیسه شد و انتخاب هیئت رئیسه هم حقیقتش اینطور بود که آقای تصویب رسید پس از انتخاب هیئت رئیسه شد و انتخاب هیئت رئیسه هم حقیقتش اینطور بود که آقای مسید ابوالقاسم کاشانی رفته بود طرفهای کرج ، آشخاما بود . خاموش این بود که برای کسب اجازه از خود ایشان پهلویش . یک عده ای مامور شد از چهله آقای شمس قنات آبادی ، دکتر پهلویان ، و اینها رفتشد به کرج ، که می داشتیم ایشان فوری قبول خواهد کرد ولی آقا گفته بودند که من باید استخاره پکنم و استخاره کرد و اتفاقاً" خوب آمد و قبول کردند پیشرطی که به مجلس هیچوقت نیایند . و در تمام این مدتی که ریاست مجلس را داشتند چلس را قایپ رئیس اول پرادر من بود . محمد ذوالفناری بود و دومی آقای مهندس رضوی و چلس را هیچوقت اداره نکرد . فقط یکبار ایشان به مجلس آمد آنهم در چله علشی شرکت شکرد ، آمد توى اتفاق رئیس . شنی داشم چه کاری داشت . این بود چریان امضا چیز . من روی عقیله شخصی که همیشه در پاره رزم آراء داشتم (بازهم مفصلتر دلائلی دارم که الان فرصت این نیمیت مثل اینکه) که خیالهای خامی توى سرش بود .

مواف : از چهت اینکه در شگارش این مطالیه که فرمودید تا حالا در آغاز شوار دوازدهم شستیم بتوان ترتیبها و شطم بهتری یافت مخصوصاً" برای آن شگارش آخری من یک مروری چریان می کنم در مشاغل مختلف شما از تولد تا کشون که خواهشند اگر اشتباهی من می کنم تصحیح پفرمانیم . تولدتان در ۱۲۹۲ شمسی

که پس از پاییز ۱۹۴۱ میلادی بهوده تحصیل در فرائسه کردید سال اول حقوق پذیری هم در تهران تا لیسانس در دانشکده حقوق دانشگاه تهران. خدمت نظام را انجام دادید و چندین چهارشنبه دوم بود و گرفتاری ایران در ۱۲۲۰ پیش از ۱۹۴۱ میلادی آشوب پutsch پس از اینکه در وزارت کشاورزی و بعد از آنچه وقتی که آقای ساعد وزیر خارجه بود چنانچه را به وزارت خارجه آوردند منتقل کردند من خیال می کشم مساعد در کابینه سهیلی وزیر خارجه شد. پس آقا آن زمان تشریف پردازید پیکسل و اندی در وزارت خارجه بودید، پیشتر حتی دوره پاشزدهم و شانزدهم و هفدهم را پنهان و کیل زنجان در مجلس پردازید که البته او روی آن گماهنه که تا پنجمین میتوان درست دوره هارا معین کرد و به مرتبه کلی میتوان گفت که دوره پاشزدهم، دوره کابینه قوام بوده، شروع شده دوره شانزدهم دوره یا ساعد بوده یا منصور.

آقای ذوالفقاری: شه خیر مساعد بوده و در آنچه هم پهنان عرض کرد که "اصلاً" در کابینه مساعد، مساعد خودش "اصلاً" دخالت در انتخابات نمی کرد. انتخابات آن دوره پیش از روز آراء بود و هزیر وزیر در پار بود و آقای دکتر اقبال وزیر کشور این سه انتخابات آن دوره را اداره می کردند ولی شخصت وزیری ساعد بود.

سوال: پس دوره پاشزدهم شخصت وزیری قوام دوره شانزدهم شخصت وزیری ساعد و دوره هفدهم هم شخصت وزیری آقای دکتر مصدق. بعد پیکمانه در زندان حکومت زاده رفیتند که این را ذکر کردید.

آقای ذوالفقاری: در حدود پاشزده روز شیعیانم این را گفتم یا شه در زندان زمان رضا شاه موقعی که محصل بودم و از فرائسه پرسکشته بودم در زندان توههای بینه را

سوال: پله آشرا ذکر فرمودید بعد در کابینه علاء معاون پارلمانی و سیاسی و سرپرست تبلیغات شدید آنچه که زمانی که آقای دکتر علیقلی اردلان وزیر خارجه بود فرمان سفیری هم پهنان داده شد. در کابینه اقبال هم معاون پارلمانی و سیاسی و سرپرست تبلیغات بودید که تاریخش هم آشکار و معلوم است. اواسط سال دوم کابینه اقبال بود که آقا شهردار تهران شدید و ماندید در شهرداری تهران تا اوآخر کابینه شریف امامی. بعد هم خودشان فرمودید که در کابینه امینی وزیر مشاور بودید. نشانهای را هم که فرمودید که در آغاز درجه سوم همایون درجه سوم تاج بود و درجه دوم هما بود و پلاخره درجه یک همایون بود. پس از توان میرسد چنایب ذوالفقاری که چیز عیندهای توی ایشانها ما فراموش کردیم یا نه؟

آقای ذوالفقاری: مشاغل همین چیزهایی است که بینه داشتم.

سوال: فرمودید که مطلب دیگری هم درباره روز آراء بود که قبله شخصت بودید.

آقای ذوالفقاری: عرض کنم که یک موضوعی است که من تا امروز هم هرچه فکر می کنم که منظور از این کار چه بود بهغیر از ایشانه یک موضوعی را فکر پکنم، نمی فهم. پیکروز ایشان به من و دو تا پسرادر دیگر که آقای محمد و محمود ذوالفقاری تلفن کرد که من می خواهم با شما ملاقاتی پکنم و یک کار لازم دارم بینه این است در اتفاق آقای وزیر چشیگ که تیمسار هدایت بود آن وقت، وزیر چشیگ بود، با خاشم من

فامیل است در اطاق او پاشید . ما قبول کردیم و در اطاق آقای تیمسار هدایت . وقتی که ایشان وارد شد پس از تشریفات معمولی گفتند که من پرای شما یک فکر خوبی کرم . آن فکر این است که بعد از ایشکه شما که از چربیان آذربایجان با شام نیک پیرون آمدید من می خواهم این شام نیک شما را پرای همیشه حفظ کنم . بهتر این است که شما املاک خودتان را پسپرید دست من و من یک پنیادی از این املاک درست می کنم و هرمه شما پرسید په خارج و در خارج پنهانید و طوری من می کنم که شما مثل موتمن‌الملک پرسکرید (حتی با کلمه موتمن‌الملک) محمود پهادرم پرسکشت گفت من نفهمیدم از این پیشنهاد منظور شما چه بود ؟ مگر ما قیم لازم داریم ؟ یا ایشکه شما خیال کردید ما آنقدر املاک فراوانی داریم که شما پتوانید از آن پنیاد درست کنید ؟ هم زندگی ما و فامیل ما را تامین کنید هم پنیادی درست کنید که به امور دیگر پرسانید ؟ رو کرد به تیمسار . ماما گفتیم خیلی مistrت می خواهیم این پیشنهادتان را پس پسکرید، ما همچین کاری شمی کنیم . رو کرد (حالا درست آن موقعی است که من و آن یکی پهادرم وکیل مجلیم رو کرد) به تیمسار هدایت گفتند که شما شاهد پاشید من خواستم موتمن‌الملک از این آقایان درست پنکشم خودشان قبول شکردد . پسها من فکر کردم و ایشکه ما به شاه شزدیک پوییم نه ایشکه ما یک مدد پوییم در راه افکاری که این آن وقت داشت این بود که ما را می خواست از ایران به خارج پفرستد دور کند . این قبلاً یک چربیانی بود آن چربیان این بود که موقعی که این رئیس ستاد شد ارفع ، مرحوم ارفع که رئیس ستاد قبلاً از ایشان بود که واقعاً در راه آذربایجان کمکهای زیادی کرد بخصوص به ماما...

سوال : خیلی هم در کتابش و به آقایان ذوالفقاریها...

آقای ذوالفقاری : کمک و چیزی شکرده ولی کسی بود که ما را تشویق به این کار کرد که چربیان را مفصل چیزهایی من گفته باشم . موقعی که چیز کرد در اثر سعایت ایشان اعلیحضرت شنبت به ارفع پیشین شده بود . ارفع را توقیف کرده بودند . موقعی که چربیان آذربایجان تیام شد . اولاً یکی از کارهایش این بود که مانع رفتن افراد ما به داخل میانه حالا شاید آن نظرش این بود که ارتش در صورتی که ارتش در آنجا فیج کاری شکرده بود . این چیز قابلیتکو پوسیله افراد ما پاک شده بود و موقعی که غلام یحیی در آنجا در فرماندهی سپاه مخالفین بود وقتی که دیگر فرار کرده بود افراد ما می خواستند او را تعقیب پکنند و اطلاع داشتیم که در میانه است . از آن هلا اطلاع دادند به فرماندهی که اجزا پهنهاید ما این را تعقیب پکشیم و پسکریم غلام یحیی را . پاسخ دادند که شما قبلاً از ورود ارتش به میانه حق ورود به میانه را شدارید . چربیان ورود به میانه را هم پهایتان تعریف کرد . پلاقاله بعد از پیکروز اجزاء شدادند . پیش از تهران خود ایشان اجزاء شدادند ، که افراد ما بهارم پیشتر پرسوی او و میانجا . با تشکر از این افراد ما را به تهران پرسکرداشتند . بهارم در همان وقت ، من شاید این را گفتم ، وقتی که ما به میانه وارد شدیم یک عده ای از اموال و اثاثیه ما چزو اموال اثاثیه سایر مردم در یک اپبار بخصوص در خانه ای که غلام یحیی ساکن بود در آنجا بود . یک مقدار قالی و بساط و اینها . این خبر را بهما دادند و تیمسار ضرابی ... تیمسار ضرابی . افسر واقعاً شریفی بود ، او معتقد بود بهتر این است که این اتهار لک و مهر پیشود بعد اشخاصی که ادعایی از این اثاثیه و مالیات چیزها دارد پیشینند و اموال خودشان را معین پسکنند بعد داده پیشود و پسیار حرف منطقی بود قرار هم همینطور شد . بعد از پیکساعت به ما اطلاع دادند اپبار را حمل کردند روی کامیونهای ارتشی و رفت به سمت تهران . حتی یک مقداری هم روغن و بساط و

اینطور چیزها بود چنین این اثاثیه و همش رفت به تهران . خوب طبیعی است موقعی که پرگشتم به زنجان و پس از هم شرفیاب حضور اعلیحضرت شده بودیم اعلیحضرت ضمن فرمایشاتی که فرمودند...

سوال : اعلیحضرت در سفر یا در تهران ؟

آقای ذوالفناری : نه خیر در تهران بعد از پرگشتن ما از سفر . پسما" ما خدمت اعلیحضرت رفتیم . آن هم یک چریان خیلی مفصلی دارد . اعلیحضرت فرمودند چه می خواهید از من ؟ ما به حضورشان عرض کردیم چریان ایشکه سر مملکتمان پرگشته به مملکتمان ما این را می خواستیم اگر چیزی از ما غارت شده و رفته فدای سر اعلیحضرت فدای مملکتمان . فقط دو استدعا از حضورتان داریم اولی ایشکه استدعا داریم ارفع که زندانی است و بیجهوت زندانی است امر آزادیش را پفرمائید . فرمودند راست می گزینید منهم حالا تازه متوجه شدم که این پی گذاه است و همین روزها دستور آزادیش داده بیشود . دوم پعرفرشان رسائدهم که چریان یک چریاشی ما در میانه دیدیم که به اسم ارتش خوب نیمیت پاشد . عین آن چریاشی که من به شما آنچه گفتم پعرض اعلیحضرت رسائدهم . اعلیحضرت خیلی شاراحت شد از این چریان و گفت من تحقیق می کشم . چند روز بعد ما را خواستند و فرمودند که من این چریان را به روز آراء گفتم و روز آراء گفته ایشها را ذوالفناریها درست کردند چون افرادشان می خواستند غارت پکنند ارتش چلویشان را گرفته . درصورتی که اموال مال خودمان بود اصلا" صحبت غارت کردن در آنچا نبود . افراد ما چراست این کار را نداشتند . این یکی از چیزهای بود که در همانروز پژوهیم پعرض اعلیحضرت رسائدهم بود . حالا من شمیدام کی بود ایشها را جمیح کرد پسداشت پُر؟ من شمی توایم پیگویم واقعا" کی . دوین چیزی که ایشان شاراحت شده بود . ما که در مجلس بودیم مرحوم دهستان از طرف ایشان ماموریت داشت که پرعلیه تیمسار ارفع در مجلس بیاناتی ...

موال : مرحوم احمد دهستان که تهران صور را داشت ؟

آقای ذوالفناری : پله ، احمد دهستان که تهران صور را داشت و ایشان هم با من خیلی دوست بود پا مرحوم روز آراء هم خیلی شودیک بود . من از احمد دهستان خواهش کردم که این چریان اختلاف سپهبد روز آراء را با ارفع به مجلس فکشناید . چون ارفع به مملکت خدمت کرده و ما از خدمات او املاع داریم و شخصی خواهم بود که از ایشان دفاع خواهم کرد . دهستان اول خیلی پا شارحتی گفت میع مانع ندارد . گفتم آقای دهستان یک چیزی ، یک تفاوتی مابین من و تو هست . ما الان از چریان آذربایجان خارج شدیم خلاصی پیدا کردیم . من حقیقت را پایید پهنان پیگویم که الان ما محبوپیتی که میان مردم پیدا کردیم پا حرفاشی که شما پیشنهاد فرق خواهد داشت و من صلاح ترا شمیدام که در مجلس راجع به ارفع چیزی پیگوشی . اگر میان تیمسار ارفع و تیمسار روز آراء اختلافی هست این را خودشان می داشند . ولی اگر به مجلس کشیده بشود من شاپارم دفاع پکشم . فردای آنروز آقای روز آراء به من تلفن کردند من رفتم به دفترشان به من گفتند که من یک میچین موضوعی شمیدم من اصلا" مخالفتی پا ارفع شدارم . و اگر آقای دهستان خواستند پرعلیه ارفع چیز کشند من به او چیزی شکننم . پس از همین گفته ایشان معلوم بود که یک ارتباطی بود که دهستان رفته این حرف را به روز آراء زده و این از همانچا یک قسمت کیمی از ما در دل گرفت . تا چریان شخست وزیری شد . پس از هم آن چریان و کمیسونهای که در مجلس درست می شد و او به فکر

این افتاده بود که چون اکثریت پا طرفداران این طرف بود از ما استفاده کند ، از ما امضا پسگیرد و حرف خودش را به کرسی پنهانکرد . ما زیر پار شمی رفتیم . یک روز ، روزهای آخر بود و به من تلفن شد که آقای نخست وزیر دعوت کرده که صبح روز ساعت ۷ صبح در منزل ایشان این کمیسیون تشکیل خواهد شد . من از رفتن آنجا خودداری کردم و می دانستم که ایشها می خواهند فشار پیاوند و اکثر این پیشنهادهایی که روز آراء می کرد پا خط میرچواد خان عامری که او هم در کمیسیون بود شوشه می شد . من از رفتن آنجا خودداری کردم . صبح در مجلس ایستاده بودم . پائین مجلس پا یکی از رفقاء صحبت می کردم ، ایشان هم نخست وزیر بود . من یکه وقت دیدم آمد ، پیکسر آمد طرف من ، به من گفتند آقا شما نیامدید یک عده و چله اکثریت پیدا نکرد و چله را نتوانستیم تشکیل پذیرم ، و رو په من ، خیلی با تندی ، به من گفتند که شما پا من دارید پازی می کنید خدمتتان می رسنم . من هم پرکشتم گفتم از دستتان هرچه پرمیاپد کوتاهی شکنید . این حتی تا اینجا مرا تهدید کرد . چند روز بعدش هم کشندش نمیداشم چه خیالی درباره من داشت . تجیداشم . اینها چیزهایی بود که به من شایست می کرد که پا شاه شطر خوبی شدارد و خیالاتی توی سرش مستش .

سوال : آقا تصور می فرمایید که منافع مشترکی در از بین پردن روز آراء بود . یعنی واقعاً قاتلی که آنجا بود کسی بود که از طرف چه دستگاهی پاسخ مطلاع ۴۰۰

آقای ذوالفقاری : یک چربیاناتی گفته می شود آنهم عبارت از این است که آقای علم در این کار دست داشته . من باور نمی کشم که یک همچین چربیانی بوده باشد . چون آقای علم موقعی که می خواست پرورد په مسجد پاهم رفته بودند . این را می گویند که شاه او را تحریک کرده بود که چیز کند . ولی این را که بهتان عرض کردم ، شاه پهراجال فهیمیه بود که واقعاً روز آراء ... این را پاید حتیاً پسکویم که نمی داشم چه چیزی بود که واقعاً شاه از روز آراء می ترسید . اصلًا آشکار می کرد ترسش را .

سوال : مثل ایشکه شاه از قوام السلطنه هم یک چیزی داشت ؟

آقای ذوالفقاری : قوام السلطنه مثل روز آراء نبود . قوام السلطنه خیال چیزی نداشت . بیین قربان قوام السلطنه و دکتر صدق یک حرف میزدند . اینها می گفتند که تو پادشاه پاش . همانطور که بهتان عرض کردم دکتر صدق په من گفتند که من خیال دارم که شاه را توى یک قفس طلاشی پسگزارم و شاه سلطنت پسکند و محبوب ملتش باشد و ما هم کار خودمان را پیکنیم و دخالت در کار نکند . قوام السلطنه هم عینتاً همینطور . قوام السلطنه نمی داشم اطلاع دارید ، آن نامه سرگشاده ای که پهداشت شوشت تمام تصیحت بود په شاه . چه نامه اولش و چه این نامه که اینقدر دخالت در این کارها شکن . اینقدر چیزها شکن . اعلیحضرت پهخصوص این آخر سر طوری شده بود که دیگر حرف کسی را قبول نمی کرد . شما فکر پسکنید در همین چربیانات رفراندوم این اتفاق سفید . اصلًا من می خواهم یک چیزی امروز در اینجا پسکویم که آخر چطور می شود یک شاه مملکت کلمه اتفاقاب پسگزارد ؟ شاه اتفاقاب می تواند پسکند ؟ پیکندر شبود که په شاه پسگویید اصلاحات یا چیزهای دیگر و شه این کلمه اتفاقاب . په قول مرحوم عاده که آن را باز من گفتم . علاوه گفت یک روزی اعلیحضرت شاراحت بود په من فرمودند من می خواهم کوتنا پسکشم . مرحوم عاده گفت من پرکشتم گفتم که اعلیحضرت می خواهید کوتنا پسکنید که رئیس چمهور پشوید ؟ پس اعلیحضرت دید که بد

حرفی زدند شروع کرد به شوخی چریان را گذراشند . بیکنتر شیود که بعرض اعلیحضرت پرسانند که قریبان اصلاحات بکن . وظایفات است ، آنهاش را که داری چیز می کشی ، ولی کلمه انقلاب روی این شکذار . بیک عده ای از رجال مملکت خانه علامه جمیع شدند می خواستند پعرضش پرسانند که این تقدرویها را شکن . این مصلحت تو فیست . این عاقبت خوبی ندارد . تمام ایشها را از کار پرکنار کردند بیک گوشادی انداختند که انتظام هم یکی از آنها بوده است . مرحوم علامه را منه آنها را ، البته پغیر از پیزدان پنهان که خبر را او پرده بود اینها بود ، با کمال تامیت که شمی توائم پگوییم ، این چریانات بود که به این روز انداخت . شمی خواهم این حرف را پژشم . چون واقعا در این حالی که الان راجع به آقای دکتر امینی در کلپینداش و مخالفت های اعلیحضرت علیشی بیک چیزمانی گفتند ولی من همیشه شاه را دوست داشتم و شمی شود گفتش که شاه کمتر از من وطن پرسست بود . او پیشتر از من وطن پرسست بود . او پیشتر دلش می خواست که مملکت په چنانی پرسد تا منی که ادعای وطن پرسنی دارم . خوب اطرافیان شاه خوب شبودند و اصرار داشت مثلاد ... من بیک موضوع را اینجا شکننم ولی حالا که این پیش آمد کرد می گوییم . دکتر امینی روزی که شرفیاب شده بود بعرض اعلیحضرت رسانده بود که خواهشان والاحضرت اشرف کارهای خلافی می کشد . اعلیحضرت پا شاراحتی گفته بودند که آخر ایشها هم می خواهند رشدگی پکنند . دکتر امینی گفته بود فرمایشات صحیح است پاید هم رشدگی پکنند ، آن حدود توقعات ایشان را به پنهان پنجمانیید من از بیک محلهای معقول آن حدود را تامین می کنم که اسمی هم از اعلیحضرت نباشد . اعلیحضرت گفته بودش که فکر خوبی است ولی بعدش هم هیچ چیز نشد . این چریان دقیقاً نشد . خوب از این گفته ها اگر من پخواهم پگوییم خیلی است ولی دلم شمی آید . پاور کنید .

سوال : پسیار متشرکم ، پسای تکمیل مطالبی که آقای ذوالفقاری گفتند من در اینجا چند تاریخ . تاریخهای شمسی و میلادی را در پاره و تایی را که ایشان اشاره کردند می گوییم . بیک کلپینه سهیلی که ساعد درش وزیر خارجه بود از ۱۸ اسفند ۱۲۲۰ یعنی ۱۹۴۲ تا مرداد ۱۲۲۱ ، ۱۹۴۲ قرار گرفته آن زمانی بود که آقای ذوالفقاری را ساعد پرورد به وزارت خارجه . کلپینه قوام که درش دوره پانزدهم قاشقازاری در مجلس آغاز شد . پاییستی که این تاریخ در زمان کلپینه قوام در ۱۲۲۵ تا ۱۲۲۶ باشد . کلپینه ساعد که پهلو دوره شانزدهم مجلس بود پاییستی که یا ۱۲۲۸ یا ۱۲۲۹ یا ۱۲۳۰ باشد . این تاریخهای دوره های مجلس را پاییستی که از شو گشترل کرد . دوره صدق که تا دوره هفدهم مجلس بود مصدق کلپینه ایش از اردیبهشت ۱۲۳۰ یعنی از ۱۹۵۱ تا مرداد ۱۲۲۲ یعنی ۱۹۵۲ ملول کشید . زاده ای که در زمان او بیکمه آقای ذوالفقاری به زدن رفت از مرداد ۱۲۲۲ یعنی ۱۹۵۲ تا فروردین ۱۲۲۴ یعنی ۱۹۵۵ کلپینه اش طول کشید . آقای علامه ، که در کلپینه اش مسئولیت مستقیم داشت آقای ذوالفقاری ، از فروردین ۱۲۲۴ یعنی ۱۹۵۵ میلادی تا فروردین ۱۲۲۶ یا ۱۹۵۷ نخست وزیر بود . دکتر اقبال نخست وزیر بود از فروردین ۱۲۲۶ یعنی ۱۹۵۷ تا شهریور ۱۲۲۹ یا ۱۹۶۰ . شریف امامی ، که در دوره او شهرداری آقای ذوالفقاری هم ادامه داشت ، از شهریور ۱۲۲۹ یعنی ۱۹۶۰ تا اردیبهشت ۱۲۴۰ یعنی ۱۹۶۱ ، نخست وزیر بود . و آقای امینی هم که در زمان او پا وزیر مشاور بود آقای ذوالفقاری ، از اردیبهشت ۱۲۴۰ یعنی ۱۹۶۱ تا تیر ۱۲۴۱ یعنی ۱۹۶۲ نخست وزیر بود . در شمن پسای روش شدن شکانی که آقای ذوالفقاری در پاره شهر رشجان و اشغال آن شهر پتوسط قوای مهاجران قفقازی و به اصطلاح دموکراتها انجام شد تاریخ صحیحی که در کتاب آقای سرانشگر ارفن " ائدر قایو شاه " داده می شود این است که ۴ آذر ۱۲۲۴ که پسایر است پا بیست و پنجم ماه شوامپیر ۱۹۴۵ شهر رشجان پتوسط مهاجران قفقازی که وسیله شورویها مسلح شده بودند اشغال شد . این سلاحی که

روسها به مهاجران قفقازی دادند خود شورویها خود رومها از ایرانیها چند سال پیش از ارتش ایران گرفته بودند. شهر رُشْجان در همانطوریکه آنای ذوقفاری تعریف کردند به مدت حدود پیکمال در اشغال به اصطلاح دموکراتها بود، تا قشون مرکزی شهر را و پهدا "آذربایجان را بهکلی آزاد کرد.